باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۶۵۸۵
ردەبندی دیویی:	۲۹۷٫۹۵۳۴ ز ۵۷ ن ۱۳۱۲
سرشناسه:	زنجانی، ابوعبدالله، ۱۲۷۰-۱۳۱۹.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	نور الشاهد
کاتب:	علی بن محمد حسن مشهدی خراسانی — تاریخ کتابت: ۱۳۱۲ ق
محل نشر:	[بی جا] — ناشر: شیخ محمد — تاریخ نشر: ۱۳۱۲ ق
صفحه شمار:	ا ج. (بدون شماره گذاری) مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۲×۱۷ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☒ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	سید حسن موسوی میرحافظ — تاریخ ثبت: دی ۱۳۳۹
یادداشتها:	ناقص الاخر
موضوع(ها):	۱. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق.
شناسه(های) افزوده:	الف. مشهدی خراسانی، علی، کاتب. ب. موسوی میرحافظ، حسن، واقف. ج. عنوان.
فهرستنگار:	منیفی — تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۸

(بسم الله الرحمن الرحیم)

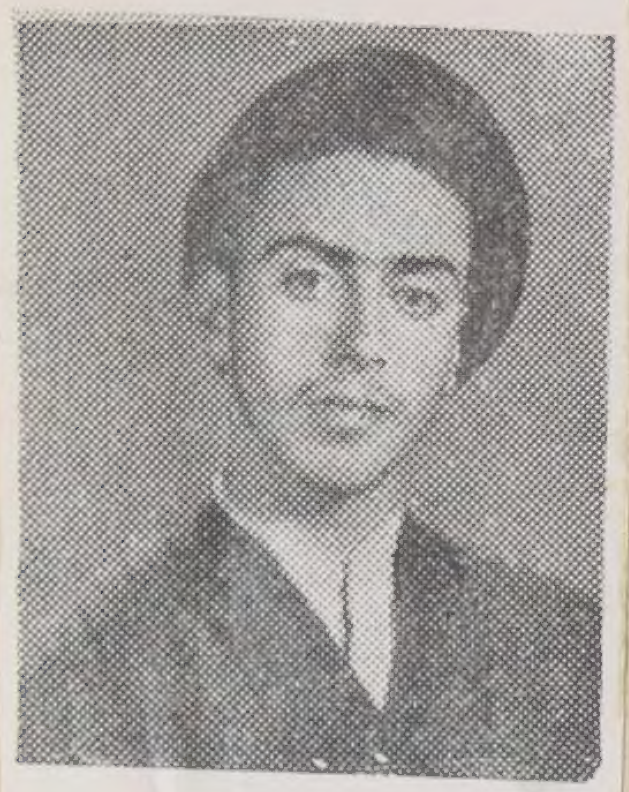
الحمدلله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و بعد این جلد کتاب

(لؤلؤ المنابر)

را وقف آستان کتابخانه حضرت رضا علیه السلام نمودم امید است که خوانندگان عزیز این کمترین و اقل الطلاب را بدعاء خیری یاد فرمایند (لله علی کذا)

الحسن المیرفظ مبلغ الاسلام

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله ولله الحمد والصلوة على نبيه وآله

[illegible] که در نظر ارباب بصیرت جوهره ایست عزیزه بعرض ارباب بینش میرساند
[illegible] حضرت خامس آل عبا جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا
[illegible] مبین و همچنین بشت و طریقه شریعت سید المرسلین است
[illegible] و طاعات منوط بآن [illegible]
[illegible] بواسطه جمع اهل منبر [illegible] معتبره و کتب مشتمله
[illegible] ضعیفه بلکه مجعوله [illegible]
[illegible] تشبیهات و [illegible] که لحیه [illegible] سید الشهدا [illegible]
[illegible] حضرت سید [illegible] علیه [illegible] اهلبیت [illegible]
[illegible] نظم طبیعی [illegible] و بواسطه ذکر روایات مجعوله
[illegible] ضعیفه [illegible] الاشتها [illegible] حاصل کرده
[illegible] جمیع العلماء الاعلام [illegible] الفقها [illegible]
[illegible] اصول [illegible] الاسلام
[illegible] عبد الله [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] عوام [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] مشهور
[illegible] خداوند [illegible] این کتاب [illegible]

فی شهر محرم الحرام سنة ۱۳۰[illegible]

عاهدت مع الله تعالى ان لا
ابيع هذه الكتاب المسمى بنور المنابر
ابدا
الحسن الموسوی
بهمن ۱۳۲۵

کتاب نور المنابر

السلام علیک یا ابا عبد الله اشهد لقد طیب الله بک التراب و اوضح بک الکتاب

علیه توکلی — بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی الحسین و علی جده رسول [illegible]
و علی ابیه امیر المؤمنین و علی امه فاطمة و علی اخیه الحسن و علی الائمة
التسعة من ذریته و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و بعد [illegible]
بعضی از اهل منبر و متدینین حالات و امور واقعه از ابتدای خروج حضرت
سید الشهداء امام ثالث صلوات الله علیه و جده و ابیه و امه و اخیه و آل[ه]
از مدینه مطهره الی ورود حضرت امام چهارم علی بن الحسین زین العابدین علیه [illegible]
بمدینه منوره در این رساله نور المنابر نوشته میشود که ذاکرین مصیبت عظمی
از روی حالات یا محض جهة اطمینان غیر عادی بر کتاب مؤلف علی یا مستو[illegible]
بیمر اعو خود را خراب نکنند چه در زمان غیبت کبری بهترین مستحبی که
محل ابتلا فرقه ناجیه امامیه است گریه کردن و گریاندن مؤمنین است [illegible]

مجلس

وقف عام

[illegible]ولدی قرار داده و بر مصیبتهای وارده بر اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه
[و] آله و سلم از روی دل و جان گریه کنند که شاید بتوانند بواسطه منظور نظر
[illegible] اطهار بسیار عزیز حضرت خاتم النبیین و امیر المؤمنین و فاطمه زهراء
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین باشند افسوس دارم که در این زمان که بحمد الله
[illegible]تعالی در اکثر نقاط روی زمین عزاداری خامس آل عبا علیه السلام بر پا است و
[illegible] اکثر روضه خوانها و ذاکرین و اهل منبر علی الاطلاق اخبار مجعوله و غیر
مجعوله را نسبت بامور واقعه را در این زمان بطور متداول بمنبر امتحان
[illegible] عادت از همدیگر میشنوند و بسیار اتفاق می افتد که نفهمیده
[illegible] امام و یا اولاد امیر المؤمنین علیهم السلام در واقعه کربلا و کوفه و شام
[illegible] شعرها دروغ می بندد و همینکه یکنفر عالمی میگوید که این مطلب را چرا
چنین گفتی میگوید فلان عالم و یا فلان شخص در کتاب فلان چنین نوشته
و بجز این مطلب گمان میکند که از زیر بار تکلیف رها شده و آگاهی مخرج
داد و آسوده خاطر باید همیشه چنان و چنین بخواند حال آنکه کتاب
درستی که ملاحظه وقوع امور اندر واقعه کربلا بمیزان عادت نوشته باشد
در مؤلفات اصحاب ما رضی الله عنهم بنظر نمی آید آنچنان مطلب است که
جای افسوس را دارد تالیف کردن کثیری از عوام در این مطلب تمام کتا[ب]
نماهای بسیاری را و افسوس از این معنی دارم که در چاپخانه های مسلمین

این کتاب را

در مقدمهٔ کتاب

این کتاب را بکمال امیل جانب میرسند که تحصیل نتیجه عدیده نمودن و نفعش آن
عام باشد و حال آنکه ضررشان از نفعشان بیشتر است و بالجمله کسانیکه از عوام
جمله علم کتاب منسوب باشند از روی عدم خبرت و نادانی خالی از چند صورت
نیستند یا محض از جهت اشتهار اسم است که نام او در بین مردم ذکر شود
نعوذ بالله که حرام بودن است بحکم خداوند جل جلاله و حکم رسول الله صلی الله
علیه و آله یا بجهت نقد است و تحصیل ثواب است فی غیر محله و یا از جهت جعل بعض
از مطالب که مردم بگویند که فلان شخص چیزهای تازه میگوید یا خوب میخواند
و یا خوب نوشته و امثال اینها از نیات فاسده که خلاف رضای حضرت
خامس آل عبا است و تعجب از کسانی میکنم که در بین مردم ظاهراً از علما
محسوب میشوند از باب نرسیدن باصل مسئله مسامحه در ادله این چیزها
بسیار غریب میگویند منسوب بسند یا هوای نفس شیطانی آیا نمیدانستند که دروغ
متصف بحسن و قبح میشود هرگاه چنین باشد العیاذ بالله باید بعضی از انها
طریکه بالطبع گریه نیاورد در مصیبت و عزاداری جایز باشد و تمسک
بعموم بعضی اخبار بکاء و مسئله مسامحه در دلیل نزد عالم خبیر خیلی خنده دارد
چه واضح است که عمومات بالنسبه باین عموم شان فایده دارند و بر فرض
وجود عمومی عمومات ناهیه از کذب و اعمال باطله حکومت دارد بر این عمومات
خیال البته مخفی نماند که تفاصیل این مسئله محتاج ببیان مفصلی است که

هرگاه

وقف عام

هرگاه گفته شود از مطلب مقصود باز خواهیم ماند حاصل کلام این مطلب
این است که ذاکر مصیبت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمین باید
از این قسم کتابها و از این قسم مطالب بی تحقیق پرهیز کنند و نفهمیده
دروغ بخدا و رسول و پسران حضرت نگویند بلکه بر اهل کوفه و شام لعنهم
الله هم دروغ نگویند چنانکه در کتاب مجالس که از اصول معتبره است روایت
مینمایند از شیخ خود و انها از ابی لبید بحرانی و او از حضرت امام محمد باقر علیه
صلوات الله علیه که فرمود هیچ چیزی نیست مگر اینکه برای آن قرار داده
از هر آن چیزیکه خداوند آن را خلق فرموده پس چگونه ظن شد که از برای ذاکر
مصیبت قرار و اندازه نباشد فرض میکنیم که ما در خصوص واقعه حضرت سید الشهدا
علیه السلام حدیث نبینیم که با اندازه و میزان رواة اخبار و احادیث حرکت نمایم
مورخ که در بیان تاریخ جاهل شده و از روی نادانی گفته و نوشته آیا کسی
قول چنین شخصی را قبول مینماید نه افسوس که فرق میان میزان و باب بکای از اهل
کوفه که از قتل سید الشهدا باشد بین روایت [illegible] بیکدام زیده فرقی در
خیال انها نماند همین قدر است که عوام گریه کنند آیا این است طریقه خدا
پرستی و تحصیل رضای رسول خدا است بلی خداپرستی و تحصیل رضای رسول الله
مطلبی است و هوای نفس و آواز خواندن و ملبس بلباس اهل باطل شدن
و نغمات موسیقی پیش آوردن و حرکات فاسق و بی باکهای دنیا را نمودن

و از هذا ق

و از منافی شرع نبودن آمدن و هکذا و هکذا مطلوب است علیحده و من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور بلی ضعفاء النفوس مثل زنان و اطفال
البته از حرکات شبیه آواز طبل و شیپور و امثال آنها بطرب می آیند و
گاهی هم از شدت حرکت شوق باطنی بگریه می آیند و چنین گریه یقینا بی
مطلوبی نیست مغیر نیست و بالجمله کلام در حرمت دروغ بستن بود اگرچه از کجروی
جهل و مسئله نفهمی باشد جاهل مقصر عذر ندارد چنانکه در محلش واضح
است بهتر این است که بعضی از احادیث وارده در این باب را بلفظ فارسی
صحیح برشته بیان آورم که اندازه مطلب بدست آید مجلسی ره در مجلد
اول بحار الانوار بطریق معهود خود نقل مینماید از ابان بن تغلب و او
روایت مینماید از علی بن الحکم الزبیری و او روایت مینماید از ابان بن عثمان
و آن از هارون بن خارجه گفت که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که
ما ها میرویم نزد مخالفین و یاد میگیریم از آنها حدیث را تا دلیل باشد
برای ما بر مخاصمه کردن با آنها فرمود بنزد آنان مروید و از آنها یاد مگیرید
خداوند لعنت کند آنها را و لعنت کند گروه آنها را اگر مشرکانند و در حدیث
دیگر بروایت بکر از حضرت باقر علیه السلام روایت مینماید که فرمود سه کس بودند
که بر رسول خدا دروغ می بستند یکی ابوهریره و دیگری انس بن مالک و زنی
از زنان آن زمان بدانکه با اندک تامل شخص میتواند بفهمد که این زن کیست

و در حدیث دیگر حضرت صادق سلام الله علیه میفرمایند بروایت کشی
از ابن سنان که ما اهلبیت راستگویان هستیم و هیچ جدا نمیشویم از
دروغگوئی که بر ما دروغ ببندد که راست ما ها بدروغ او در نزد
مخالفین از درجه اعتبار ساقط شود رسول خدا صلی الله علیه و آله راستگو
ترین خلق بود و مسیلمه کذاب دروغ می بست بآنحضرت و بود امیرالمؤمنین
علیه السلام راستگوترین خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بود کسی که
دروغ می بست باو و رد می کرد راست او را دروغ میخواست بکند و جدائی می انداخت
بین او و مردم بجهت دروغ که بآنحضرت می بست عبدالله سبا که خداوند لعنت
کند او را و بود حضرت حسین بن علی ع مبتلا بمختار و بعد حضرت صادق
علیه السلام فرمود که حرث شامی و بنان دروغ می بستند بر علی بن الحسین پس از آن
شمرد مغیرة بن سعید و بزیع و ابی الخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه بربری
و صاید را پس فرمود خداوند لعنت کند آنها را ما هیچ جدا نمیشویم از
دروغگوئی که دروغ می بندد بر ما بعد فرمود که خداوند نگاهدارد
کند ما ها را از شر هر دروغگو و بچشاند بآنها گرمی آهن را که کنایه
از قتل باشد و در حدیث دیگر میفرماید که حضرت باقر علیه السلام فرمود در
حدیث طولانی که گاهی می بینی مرد را که در بین مردم بخوبی نام برده میشود
و میشود که صاحب ورع و راستگو هم باشد روایت مینماید احادیث

برزرند و عجب‌تر بودن بعضی از گذشتگان از حکما آنها که هیچ از آنها
کذا نشنیده روایت مینماید خدا او را خلق نکرده ابداً و از چنین گمان مینمایند
که انچه از روایت مینماید حق است و در ترجیح زیاده شنیده ان
احادیث از کسیکه خوب بیت و دروغگو نیست در نزد او و چیزهای بدی
از امیر المؤمنین ع نقل مینمایند و همچنین از حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام که خدا و ندیده اند که انچیزها بشکر اهل روایت مینمایند
باطل است و دروغ و لغو ظاهر بلکه صریح بعضی از این اخبار مذکوره
و غیر این اخبار نهی مینماید در صحیح خواندن از کذب اگر چه از روی جهالت
باشد و لله الحجة البالغة همیشه اند باید سؤال کنند از مجتهد عادل یا
معنی هر واقعه جز شبهه را باید سؤال نماید تا مندرج در تحت این اخبار
نباشد چه مجرد احتمال الکذب در لزوم سؤال کافی است بنا که در ذکر این
احادیث بنیز کفایت است از برای کسیکه منصف باشد و از دروغ پرهیز
کند اگر چه از روی نادانی باشد و مثل اینمرد که بجوی تمام برده میشود چنانکه
حضرت فرموده نباشد اما اگر از روی علم و قصد باشد از گناهان کبیره است
و گاهی میشود که منجر بکفر شود چنانچه در صورت قصد استهزاء و استخفاف
بدین و کفایت مینماید که کثیری از قدماء اصحاب ما کذب عمدی را بر خدا و
رسول و ائمه مبطل روزه دانسته اند اگر چه تحقیق اینست که مبطل نیست اگر چه حرام

معصیت است

وقف عام

معصیت است خاصل تمام انبساط المبتنی کرده خیال السنه از حرفهای غوامض
اخذ نموده تمام مطالب بعینه از روایات و مستحبات از جمله علم دانسته
علی ما اقول شهیداً و لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید بدانکه اسناد
روایات را اسقاط مینمایم بجهت اقتصار و اختصار در مطلب و بقدری که
از ترجمه لفظ اخبار و عبارات اصحاب تعدی در این مختصر نخواهد شد اگر چه
ممکن بود که بلفظ فارسی صحیح سلیس مطالب را ادا نمودیم و لکن از عهده
ترجمه خارج میشد باب اول در ذکر مقصود والله المعین و منه
التأیید اساس این باب بفصول عدیده است فصل اول در ابتدا
مطلب معنا و بر بنا بقول طبرسی که در اعلام الوری و بنا بقول شیخ محمد بن
علی بن احمد فارسی ره و بنا بقول صاحب تلخیص الاستیفاء بیست سال تمام
پادشاهی کرد و در سال شصت نصف ماه رجب قالب تهی کرده در حالیکه هشتاد
سال از عمر او گذشته بود و بنا بقول دیگر بعد از اینکه نوزده سال و هشت ماه
مستقیماً پادشاهی کرد در ماه رجب در سال شصت بعد از هجرت حضرت خاتم
مآب صلی الله علیه و آله و بنا بقول مسعودی که از جمله اجلاء علمای امامیه است
قالب تهی کرد چه در سال چهل از هجرت در آخر شب نوزدهم شهر رمضان
بروایت بعضی در شب بیست و یکم و ابن خلدون مغربی شب بیست و هفتم را هم گوید
و اختیار هم میکنند و قول اول صحیح است و مشهور بین اصحاب رضوان الله علیهم
اجمعین

روزه دار هر چند بجهت غیر وضو نباشد جایز است یا نه

در احوالات معاویه لع

اجمعین شهادت حضرت امام المشارق والمغارب امیر المؤمنین علیه السلام واقع
شد در حالتیکه سنه ۴۰ تاریخ در برج عقرب داخل بود بنا بقول بعضی چنانکه
ابن خلدون در مجلد اول کتابش میگوید نقشه که چنین شد غالباً صد و بیست و یکی
باسلام خواهد رسید و بعید نیست که در انشاء امیر المؤمنین ع که گاه مستقر بود
خبر میداد از شهادت خود بجهت وجود علامت سماوی بوده مثل رجوع
مریخ در عقرب و نحوان که معلوم در نزد آنحضرت بود و بالجمله در سال چهل و یکم
ماه شوال در بیت المقدس معاویه مردم را بیعت گرفتند یعنی دست داد مردم
بر او دست بایست و مردم دست او با گرفتند برای اطاعت پس پادشاهی او بیست
سال چند ماه کم بوده بنا بر این آن شهادت امیر المؤمنین علیه السلام تا یوم
عاشورا بیست و یکسال سی ماه کم بوده و هزیمت دمشق و بنا بقول صاحب
شهادت حضرت سید الشهداء در سال شصت و یک هجری و بنا بر قول مسعودی
شصت و سه یعنی اول شصت و سه و بنا بر قول شهید اول قدس سره در
دو سال شصت و یک او همچنین بنا بر قول شیخ المشایخ شیخ
جعفر مرحوم در کشف الغطاء و همچنین ابن خلدون از علماء و بالجمله
همانکه معاویه قالب تهی کرد و بمنزله فرعون رخت بر بست در حالتیکه شصت
سال از عمر او گذشته بود و از تاریخ بعد از مردم بیعت گرفته بود یزید بن
معاویه علیه اللعنه بجای او نشست و داخل شهر خود شد و بر سر زبر بر نشاند

تعزیت کردن مردم و تهنیت گفتن بر یزید ملعون

واشراف

وقف عام

واشراف و اعیان عرب و اهل اطراف و شهرها تماماً در دارالخلافه ان لعین
جمع شدند بجهت تسلیت دادن ان بمرگ معاویه و برای مبارکبادی همانکه
روز چهارم شد بیرون امد موی شانه نکرده گرفته روی پس بر بالای منبر
بعد از حمد و ثنا گفت معاویه طنابی بود از طنابهای خداوند در از کرد انرا
ان قدر تعالی بقدریکه خواست دراز کند و برید انرا هنگامیکه خواست برید همانا
از او بود معاویه پست منزلتر از انکسانیکه پیش از او بودند یعنی ابی بکر و
و عمر و عثمان و بهتر بود از کسانیکه بعد از او هستند و خواهند بود که گناه
از خود و غیر خود باشد هر گاه خداوند بیامرزد او را پس او اهل امرزیدن و هرگاه
عذاب کند او را پس بجای گناه او بود و من بعد از معاویه خلیفه هستم و نیستم که عذر
بخواهم از جهت نادانی خود و نخواهم مشغول گشتم بطلب اگاهی در سنا سامدن و
در امر عبث پس من ارفق باشما هادی هر چیزیکه خداوند بخواهد شد
نام خداوند را یاد کنید و استغفار نمائید پس آن از منبر بزیر امد بقصر خود داخل پس از ان
ادبا غایب مردم داده مردم گروه گروه می امدند و تسلی و تعزیت میدادند بموت
معاویه و بعد مبارکباد میگفتند بجهت پادشاهی ان ملعون و یزید اول کسی بود
که در ملاء عام مجلس شراب و طرب و زنهای اوازه خوان و انواع فسق
و فجور بر پا کرد خصوصاً بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام ابن زیاد
ملعون از کوفه بشام امد و طرف دست راست یزید و در یکجا نشسته بود یزید بساقی

بمنبر رفتن یزید ملعون

وقف عام
وقف عام
وقف عام
وقف عام

شراب بخود

در وصیت معاویه به یزید لعنهما الله

شراب خورد گفت بیا زبان طرب انگیز که اول بار شراب دهد بعد با ابن زیاد که
صاحب سر و امانت من است پس از آن حکم کرد که مغنیهای او از نغمه خوان مشغول
خوانندگی شدند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له
علی ذلک آمین یا رب العالمین فصل دویم چون معاویه قبل از
آنکه بمیرد بیعت از برای پسرش یزید از کافه مردم گرفته بود غیر از حضرت
سید الشهدا صلوات الله علیه و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر بن
الخطاب و ابن خلدون مغربی در کتاب خود عبد الرحمن ابن ابی بکر را هم داخل
این اشخاص کرده چه معاویه بیعت برای یزید از حضرت و این چند نفر خواست و
حضرت و این چند نفر بیعت ندادند و امتناع کردند از اینجهت است که معاویه همینکه ایام
ضعف بر خود دید خواست قلب بچه کند یزید را نزد خود خواست چنانکه
ابن خلدون منسوب بنده با این مضمون صدوق ره در امالی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام حدیثی نقل میکند با اندک تفاوتی با قول مورخین و اعتبار و عادت
هم مساعد این مطلب است که معاویه از این چند نفر دلش آسوده نبوده چنانچه
در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام اهل کوفه بخدمتش آمدند
و عریضههای بسیار بحضرت سید الشهدا علیه السلام نوشتند و تفصیل آن در محل
دیگر خواهد آمد الحاصل حضرت امام محمد باقر ع بنابر روایت صدوق و غیره
میفرماید که فرمود پدرم که چون آن حضرت رحلت نمود از یزید مثل حضرت سید الشهدا

همانکه

همانکه معاویه آثار مرگ در او ظاهر شد یزید را بنزد خود خواست و نشاند
او را در پیش روی خود و گفت ای پسر من گردن گردنکشان از مردم را
بجهة تو پست کردم و شهرها را برای تو پایدار کردم و سلطنت را و آنچه
در او هست برای تو طعمه قرار دادم و من میترسم برای تو از سه نفر که مخالف
بر تو باندازه طاقتشان و آنها عبد الله بن عمر بن الخطاب است و عبد الله
بن زبیر و حسین بن علی ع اما عبد الله بن عمر پس او با تو در نهاد تو باشد و
همراه خود او را نگاهدار و وامگذار در جای دیگر برود و اما عبد الله بن الزبیر
پس تکه تکه کن بدن او را هر گاه دست یابی باو چه عبد الله حاضر نشسته است برای
کشتن تو چنانکه شیر برای شکار خود آماده در کمین می نشیند و خود را پنهان می
نماید از تو مثل پنهان داشتن روباه از سگ اما حسین پس البته فهمیده
نسبت او را برسول خدا صلی الله علیه و آله و حسین گوشت بدن پیغمبر است و خون
بدن پیغمبر است پس فهمیده که اهل عراق زود است که حسین را از مدینه حرکت
دهند بسوی خودشان پس از آن خوار کنند و ضایع کنند او را پس هر گاه
دست یافتی بحسین مقام و منزلت حسین را از رسول خدا ملاحظه کن و سخت
نگیری بجهة مخالفت او و مکن و با وجود این شاید که حسین دارد امیری خویشی با
ماها دارد مبادا آنکه اثر تو باو برسد و یا از تو بالنسبه بحق چیزی که شاهد
کذا الحدیث بدانکه معاویه بر غیب گوئی مسکر بچه در زمان خود بشو شاهد
مینمود

فصل اول از باب اول

میشود جنبش اهل کوفه را و عریضه نگاری ایشان را همچنین یزید لعنه الله
میکرد و میدید که اهل عراق که اهل کوفه و اطراف او باشد بفیبی بود که
بعد از معاویه مخالفت یزید را خواهند کرد و لیکن نفاق ایشان را هم
در خلافت ظاهری امیر المؤمنین و خلافت ظاهری حضرت امام حسن علیهما السلم
معاویه مشاهده کرده بود و میدانست که اهل کوفه کار شان آخر بازی و بجائی
منتهی نخواهد شد یا بمعنی که در هر چند روزی بیکی بیعت میکنند و آخر او را
تنها میگذارند سهل است که آخر با او مخاصمه و جنگ مینمایند و ممکن است
که گفته بشود چون معاویه شنیده بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
خبر داده است که سید الشهداء علیه السلم را در عراق کسی از بنی امیه شهید
خواهد کرد و لعن کرده بود بر قاتل آنحضرت و همچنین خبر داده بود امیر المؤمنین
و امام حسن ع ابن مفارقش را به بنی امیه میکرد که دروغ نبود العیاذ بالله آنچه را
تا از کفر و الحاد باطنی که در قلب او بود فصل دویم در عریضه نگاری
اهل کوفه مخصوص مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلم در زمان معاویه
بعد از شهادت امام حسن علیه السلم و تفصیل مطلب بیان اسرار و نکات این
مسئله بمیزان علی بدانکه بنا بر روایت مسعودی دو روز بعد از ارتفاع
امیر المؤمنین علیه السلم مردم کوفه بیعت کردند بحضرت امام حسن علیه السلم در
حالتیکه سن سی و هفت بود برای خلافت عظمی در ماه رمضان در سال

چهل از

وقف عام

چهل از هجرت و در احکام بعضی از علمای ایشان را فرستاد و بنا بر روایت جمعی از
معتبرین علما از خاصه و عامه مدت خلافت ظاهری حضرت شش ماه و سه
روز یا دو ماه و سه روز بعد صلح موقتی با معاویه کرد در سال چهل و یکم و بعد
معاویه داخل شهر کوفه شد و بتفصیلی که در محلش ذکر شده و در سال چهل و یک
امام دوم حسن علیه السلم از کوفه هجرت کرد و حرکت بسوی مدینه رسول خدا ص
فرمود و در تمام این مدت اکثر اهل کوفه در خارج کوفه متابعت میکردند حضرت را
و همه کریه میکردند برای مفارقت حضرت امام حسن و سید الشهداء علیهما السلم
و در سال پنجاه از هجرت بروایت طبرسی ره و صاحب مناقب و کفعمی ره و بعضی
از علما و شهید اول ره در دروس چهل و نه و پنجاه را بطور تردید میگوید
و شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در تهذیب سال چهل و نهم را میفرماید و همچنین
کلینی ثقة الاسلام در کافی سال چهل و نهم را میفرماید ابن خلدون از عامه
سال چهل و نهم میگوید ابو الفرج از عامه سال پنجاه و یکم را میگوید
شهادت حضرت امام حسن علیه السلم واقع شد و داعی و محرک این مطلب معاویه
شد باتفاق کثیری از علما از فقها و مورخین و دلالت کثیری از اخبار
که معاویه سمی فرستاد برای جعده دختر اشعث بن قیس و اشعث همان بود
که ابن ملجم را تحریک کرد بقتل امیر المؤمنین ع و جعده را وعده کرده که
هرگاه حضرت امام حسن ع را زهر بدهی یکصد هزار درهم بتو خواهم داد

و تورا

هجرت
زن حسنین
فرمود با
بمدینه طیبه
۱۰ ۱۱۱۰

شهادت حضرت امام حسن ع

دادو بر از تیغ بی‌بخواهم کرد پس از آنکه آنملعون اقدام بانکار کرد
بروایتی حضرت بعد از سه روز رحلت فرمودند و بروایت طبرسی ره و بروایت
صاحب روضة الواعظین چهل روز حضرت در بستر بیماری مشغول زحمت هم
بود و همچنین است روایت در کشف الغمة و آنچه در خصوص سم ذکر کرده اند
ثابت نیست بعضی براده طلا گفته اند و این خیلی بعید است بلکه ممنوع چه
طلا سم نیست آقا سید جواد عاملی ره در کتاب مکاسب مفتاح الکرامة
در خصوص جواز بیع سموم میگوید که سم حضرت امام حسن ع براده الماس
بود و این هم ممنوع است چنانچه در نزد طبیب واضح است و بعضی گفته اند که زیاد شاه
رحم این زهر را برای معاویه فرستاده بود و بعضی از علما روایت کرده اند
که جعده سم را مخلوط طعام کرد و بحضرت داد و حضرت میل فرمودند و بنا بروایت
قطب راوندی در خرایج و جرایح و طریحی حضرت امام حسن ع روزه بودند و هوا خیلی گرم
بود دلیلا که در هنگام افطار جعده کاسه شربتی آورد که زهر داخل آن کرده
بود و بحضرت داد و سبب شهادت حضرت آن شد و اما مسئله ظرف بتفصیلی
که مردم میگویند باید پرهیز در ذکر کردن آن شود با بمعنی که در خصوص
مستند شدن شهادت بخصوص از زهر آلود خصوصاً مسئله برداشتن
سید الشهداء علیه السلام آن کوزه آبخوری را برای خوردن و مانع شدن
حضرت امام حسن ع آنحضرت را چرا انکار از امام خیلی بعید و مخالف ظاهر قواعد

کیفیت مسموم شدن آنحضرت

شرع است

وقف عام

شرع است الحاصل آنچه ثابت است باتفاق علماء و ظاهر احادیث
شهادت آنحضرت است بزهر قتال مثل شهادت حضرت موسی بن جعفر ع است
و گمان دارم که زهری که بحضرت امام حسن ع دادند از جنس همان زهری بود که
حضرت امام حسن ع بآن شهید شد همانکه حضرت امام حسن صلوات الله علیه
مسموم شد حضرت سید الشهداء تشریف آوردند در حالیکه آنحضرت خون
قی میکرد و قطعه قطعه خون بسته شده از دهان مبارک آنحضرت در طشت
میریخت حضرت سید الشهداء ع برادر اکرم خود را در بغل گرفت و پیشانی آن
حضرت را بوسید و سؤال از کشنده نمود انکار نمود حضرت فرمود که دو مرتبه من
زهر داده شد هیچکدام باین قسم نبود و استدعا فرمود که اسم دهنده را بیان
فرماید فرمود میدانم ولی محاکمه را بقیامت خواهم گذاشت و در مدت ناخوشی
و ابتلاء آنحضرت اثر سم بر تمام بدن آنحضرت نفوذ کرده و نزدیک رحلت رنگ
مبارکش سبز شد از اثر زهر قتال اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله
و هنگام رحلت آنحضرت از دنیا در خصوص سن مبارک آنحضرت اختلاف
بعضی از احادیث دلالت مینماید که چهل و هشت بود و اکثر از مورخین
همچنین گفته اند و چهل و شش هم روایت آمده و از عامه پنجاه و هشت
هم گفته اند و اظهر چهل و هشت است مخفی نماناد که حضرت امام حسن و
کسانیکه از ائمه علیهم السلام که هر شهید شده اند در حین اکل علم

باینکه

در کیفیت بناء و اظهار

بانکه این خدا و یا اب مثلا از هر دار دیدار بدیجهة اینکه اقدام با کل و شرب شیء
قتال اختیاری جایز نیست عقلا و نقلا و خداوند هم انکه میخواهد که
امام بقبض شهادت برسد علم این قسم مطالب را بر آن امام در آن ساعت
محجوب میدارد چه علم از خداوند است و فیض از مبدا فیض است آنچه صلاح امام
نداوست از او خواهد کرد که امام مدت تحمل زحمات و رنج و تعبش به صبرش
تمام شود در دنیا و خداوند بخواهد که وجود مبارک او را از دست جاهل
ها خلاص کند و بفهمید بکه لازم بود در کردن با احکام خدا را بیان
کرده و ظلم و تعدی بی دینان خبر باید خدا و ندکا جزی با نحضرت بدهد داد
آخر کار شهادت نسبت خال باید بدانست مقتول سم ظلم و طغیان باشد
اخبار یکه ظاهر انها خلاف این مطلب است بعد از صحت تاویل باید کرد

> در اینکه صلح آنحضرت با معاویه موقت بود

پوشیده نماند که امر صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه موقت بود
چنانچه از خطبه آن حضرت که معاویه هم حاضر بود ظاهر است و بعد از
اینکه حضرت از کوفه حرکت فرمود در مدینه ده سال تشریف داشتند و
معاویه همیشه در امر خلافت خود متزلزل بود و توجه نفوس را با نحضرت
مشاهده میکرد و می شنید مقاومت شأن و رتبه آن سبط پیغمبر را همه مردم
بالعیان میدیدند و بالجمله کار معاویه در آخر خیلی بسختی رسیده بود
پس بجز یک حیله و وعده با ملعونه بطریقه عادت و اقتضا زمان موافق است

قطع نظر

وقف عام

قطع نظر از احادیث و حکایات اهل تاریخ و اظهار شادی معاویه
هنگام رسیدن خبر شهادت حضرت معروف است پوشیده نماند اهل
کوفه همانکه خبر شهادت حضرت امام حسن علیه السلام را شنیدند چنانکه شیخ
مفید رضی الله تعالی عنه از جماعتی از اهل تاریخ نقل میفرماید شیعه در
عراق و کوفه بجنبش آمدند و عریضها بحضور مبارک سید الشهداء ع
نوشتند در خلع معاویه و در خصوص بیعت کردن با آنحضرت حضرت مولی فرمودند
در جواب فرمودکه بین من و معاویه قرار و عهدی است نمیشود شکستن آنرا
تا مدت آن نگذرد پس همانکه معاویه بمرد در انکار مدعا اصلاح را
خواهم نمود که مطلب آخر نوع وعده بود بر قبول خواهش آنها بعد از موت
معاویه **سؤال** معاویه ابلغ معاویه را اینکه از بغاة بر امام بودند
خالی از شبهه است و جنگ کردن با بغاة بر امام و مؤمنین واجب است تاخیر
جایز نیست اجماعا پس چگونه حضرت تاخیر در جهاد کرده **جواب**
اولا تاخیر در قبول بیعت غیر تاخیر در جهاد است چه مرتبه از جهاد مقدم
تر است یکی بیعت مردم و دوم جمعیت آنها بقدری باشد که از جهاد آنها
غرض دینی حاصل شود و سیم ثبات آنها در بیعت و اطاعت امام که در مرتبه
چهارم جهاد واجب خواهد بود بجز ده عریضه نگاری اهل کوفه
غیر این مطلب است و اما مسئله عاشورا پس سرا و خواهد آمد تا بگاه در

صورتیکه

عذر تقصیر و نکای اهل کوفه

صورتیکه اهل بغی در قبضه امام نباشند یعنی مثل خوارج نهروان نباشند
و فعلا متعرض امام نباشند وجوب قتال با عدم وجود اسباب عادیه غیر
معلوم است بل معلوم العدم خداوند رحمت کند کسی را که مطلب این حقیر
را درست بفهمد و انصاف را از دست ندهد بدانکه بین حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه و معاویه بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام مکاتبات
و حکایاتی واقع شد که ذکر آنها منافی مقصود است و تأیید می‌نماید که فقره
های با تومار از قرار نوشتی که مروان بن الحکم حاکم مدینه از قبل معاویه
نوشت بمعاویه که عمرو بن عثمان ذکر کرد که مردمانی از اهل عراق و اعیان
مملکت حجاز را دیده با حسین بن علی رفت و آمد دارند و عمرو بن عثمان میگوید که
خاطر جمعی ندارم از ایستادن او بر خلاف و من تحصیل آگاهی از حال او
کردم آگاه شدم از اینکه او امروزه نمیخواهد خلاف نماید ولی اسوده از
خلاف نکردن او هم نیستم بعد از این پس بنویس بمن از خیال خود در
این مطلب معاویه در جواب نوشت که رسید بمن و فهمیدم آنچه را که در خصوص
حسین نوشته بودی مبادا متعرض حسین باشی در چیزی و کاری با حسین
نداشته باش مادامیکه حسین با تو کار ندارد پس ما نمیخواهیم که متعرض
حسین باشیم در چیزی و حال آنکه آن در بیعت ما است و جنگ با ما در
پادشاهی ندارد و پنهان کن رای خود را از او مادامیکه روی خود را

بتو ننمود در

مکاتبه مروان با معاویه لعنهما الله

وقف عام

بتو ننموده و یزید ملعون معاویه را تحریص کرد بر تحقیر و تعییب سید الشهداء
و معاویه در جواب گفت که در حسین عیبی نیست و اگر من او را تعییب کنم **فصل چهارم**
در سر صلح حضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه با معاویه و
اهمال امر خلافت ظاهری هر گاه شروط جهاد و اتحاد قلوب موجود نباشد
برای امام جایز است جهاد را ترک نماید خصوصا در صورتیکه منجر بفساد
در دین شود چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در خانه خود نشست و سکوت
کرد تا زمان قتل عثمان و این مسئله با مسئله حضرت امام حسن علیه السلام چندان
تفاوتی ندارد چه هر گاه امیر المؤمنین ع در بیعت ابی بکر جهاد میکرد مردم
با قرب عهد بجاهلیت عظمی از دین کلیه بر میگشتند مرتد میشدند
خصوصا در حین رحلت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و مسئله
یمن و مسیلمه بر مطلع پوشیده نیست و بالجمله امام مصلحت کلیه دین و اهل دین
را باید ملاحظه فرماید در صورتیکه مصلحت منحصر بسکوت باشد سکوت
واجب خواهد بود مثل سکوت سایر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و
هر گاه مصلحت منحصر در قتال باشد حکایت عاشورا خواهد شد بلا اشکال و
تفاصیل این اسرار معلوم نمیشود مگر بذکر مجملی از مفصل حالات امام حسن ع
بعد از امیر المؤمنین ع بدانکه امیر المؤمنین صلوات الله قبل از شهادت
مردم را حرکت داده بود بر جنگ معاویه و لشکری زیاد نموده بود در خارج کوفه

و چهل هزار

وچهل هزار مرد جنگی بیعت کرده بودند با امیر المؤمنین ع برای کشته شدن
مر برای نبرد کانی تا اینکه امیر المؤمنین بشمشیر ابن ملجم علیه اللعنة والعذاب
بدرجه شهادت عظمی مرتفع شد مردم بحضرت امام حسن ع بیعت کردند
بروایتی اول کسیکه بیعت با آنحضرت کرد عبد الله بن عباس ره بود و بروایتی
قیس بن سعد همانکه خبر شهادت امیر المؤمنین و بیعت مردم بحضرت امام حسن ع
بمعاویه رسید پنهانی مردی از طایفه حمیر بکوفه فرستاد برای حیله و مکر
و متفرق کردن جماعت مردم و رسانیدن و تدلیس کردن و فساد در امور
ظاهر نه بحضرت امام حسن علیه السلام و همچنین مردی از بنی القین تا بصره فرستاد
برای فتنه و فساد و مردم را بهم زدن و قرار گذاشت که همیشه بعد از نامه برای
معاویه بنویسند در آرشاد میفرماید که حضرت مطلع شد امر فرمود که
مرد حمیری را پیدا کردند از خانه حجامی در کوفه و حکم فرمود گردن اورا زدند
و نوشت بشهر بصره که مرد قینی را بیرون آورند از بین طایفه بنی سلیم گردن
زدند در این خصوص مکتوبی بمعاویه نوشتند که هر گاه تفصیل زیاده شود
از مقصود باز خواهم و بالجمله مکاتیب بسیاری بین حضرت امام حسن ع و معاویه
واقع شده درخصوص اختلافی که بین ایشان بود و معاویه اکثری را
بطور ملایمت جواب نوشت و حرکت نمود معاویه از شام بسمت کوفه بعض
بجهة تعلب فرستاد معاویه چند نفری را پنهانی علیحده علیحده نزد عمرو بن

حریث و

حریث و اشعث بن قیس و حجر بن حجر و شبث بن ربعی و بهر کدام کتابی نوشت
که شما اگر از امراو نکنند مطلب این بود که هر کدام حسن بن علی ع را بقتل
برسانید دویست هزار درهم بشما خواهم داد و سرکرده یک دسته از لشکر شام
و دختری از دخترهای خود را بشما بزنی خواهم داد که بحضرت مطلع شد و
از زیر لباس زره پوشید و مخفی داشت اینرا ولهذا از منفوری و بیغازی یا
در حال شکایت این اشخاص اقدام بحضرت میکردند مکر زره پوش شخصی از
آن جماعت تیری بحضرت انداخت کارگر نشد بجهة زره و بعضی از لشکر
حضرت میخواستند حضرت را دستگیر کرده بمعاویه تسلیم نمایند چه لشکر
حضرت چند جور بودند بعضی شیعه بودند و معتقد بحضرت و امیر المؤمنین بودند
بعضی طایفه خوارج نهروان ازاد بودند و بعضی فتنه جو و فساد خواه بودند
و بعضی طامع در غنایم بودند و بعضی شاک بودند نمیدانستند که حق با حسن است
یا معاویه و بعضی ملتفتان عصبیت و تابع هوای نفس و تابع بزرگان قبیله
خودشان بودند و هکذا الی آخر الحاصل همانکه خبر حرکت معاویه بحضرت
رسید منادی حضرت مردم را طلبید بسوی مسجد اعظم بعد از آنکه مردم
جمعیت کردند حضرت از منزل خود بیرون آمدند و داخل مسجد شدند و بر
بالای منبر تشریف بردند بعد از حمد و ثنا فرمود اما بعد پس بتحقیق که خدا
واجب کرده است جهاد را بر مکلفین از رجال و نام نهاده او را کره پس

ازان

وجوب ... کفاره احوط است بترتیبی که

ازان فرموده است با اهل جهاد از مؤمنین صبر کنید بتحقیق خدا با صابرانست
و غیر رسید ای مردم بر آنچه مکروه دارید بدست نمیآید آنچه میخواهید مگر بصبر نمودن بر آنچه
بد دارید ازان بتحقیق که خبر رسید بمن که معاویه شنیده است که ما قصد
کرده ایم که حرکت نمائیم بسوی او برای جنگ پس حرکت کرده است بجهت این
مطلب بیرون روید بر لشکرگاه خودتان بنخیله خداوند رحمت کند شما را
پس تمام مردم ساکت شدند احدی تکلم نکرد و جواب بحضرت نگفت همان که
عدی بن حاتم اینحال را مشاهده نمود از جای خود برخاست و گفت منم
پسر حاتم هستم سبحان الله چه قدر قبیح است این سکوت ای اهل کوفه امام خودتان
و پسر دختر پیغمبر خودتان نمیگوئید کجا ماندند زبان آوران کوفه که صدها
انفاد در حین گفتگو مبتلا نیدید دیگر از او هنگامیکه راه می افتادند
جنگ در جائی توقف میکردند مثل راه رفتن روباه آیا نمیترسید از غضب
خداوند و دشواری کار ها دنیا و عار زندگانی دنیا پس از آن رو کرد خود
را بحضرت امام حسن ع و گریه بعد از دعا بحضرت عرض کرد قبول کردیم فرمایش
ترا و اطاعت کردیم امر ترا و اطاعت مینمائیم ترا در آنچه که گفتی و رای
دادی و الان حرکت مینمائیم برای لشکرگاه خودمان و هر کس میخواهد همراهی
کند پس همراهی کند باما پس عدی بن حاتم رضی الله عنه رفت از مسجد
از درگاه و اسب او بدر مسجد بود سوار شد و رفت بسوی نخیله و حکم فرمود

فرمودن حضرت عسکر اهل کوفه را بجهاد

تکلم کردن عدی بن حاتم رضی الله عنه

بکسان خود که ما یحتاج او را آماده سازند پس از عدی بن حاتم قیس بن عباده
انصاری و معقل بن قیس ریاحی برخاستند و تحریص نمودند مردم را
برای حرکت بجهاد بتفصیلیکه در محلش ذکر شده پس از آن حضرت امام از منبر
بزیر آمد و مردم فوج فوج حرکت کردند و حضرت هم حرکت کرد و بجای
خود مغیرة ابن نوفل را حاکم کوفه قرار داد و امر فرمود که باقی مانده از
مردم را بیاورد و ملحق نماید و سیر نمود تا رسید بدیر عبد الرحمن اقامت فرمود
سه روز تا جمع شد باقی مانده از لشکر پس از آن عبید الله بن عباس بن عبد المطلب
عباس را پیش جنگ قرار داد و از ده هزار مرد جنگی و امر فرمود که کنار فرات را
گرفته بشتاب نماید تا بمعاویه برسد و ابتدا بجنگ نکند مگر اینکه معاویه ابتدا
کند و مشورت کند با قیس بن سعد و سعید بن قیس که از اعیان لشکر بودند
در امور خود و هر گاه در جنگ کشته شود قیس بن سعد سردار باشد و هر گاه
قیس کشته شد سعید بن قیس سردار باشد فرمود هر گاه خبر تو باید برسد بمن
تا من بتو برسم عبد الله با دوازده لشکر روانه شد تا بمسکن رسید و حضرت
هم بعد از او حرکت فرمود تا بدیر کعب رسید و به شماره نفوس لشکر حضرت
با چهل هزار رسید بر تقضی که در تعزیه الانبیاء مبیضه ممکن است بیشتر باشد
الحاصل حضرت شب در آنجا ماندند چون روز شد خواست امتحان کند
لشکر خود را که چگونه هستند در اطاعت آن حضرت تا دوست را از دشمن

لشکر فرستادن حضرت

لیوا که از حضرت امام حسن ع

جدا شان زد و در مقابله با معاویه دیکر حالت منتظره نباشد پس امر فرمود
منادی فریاد کرده برای احضار مردم پس جمع کردند و حضرت بر بالای منبر
تشریف برد و فرمود الحمد لله کلما حمده حامد و اشهد ان لا اله الا الله
کلما شهد له شاهد و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق و ائتمنه
علی الوحی اما بعد پس بحقیق قسم بخداوند که من امیدوارم که صبح کنم بحمد الله
و منه و حال آنکه من خیر خواه ترین خلق خداوند باشم برای مردم تا آنکه
فرمود من صلاح شما ها را از خود شما ها بهتر میدانم پس مخالفت مرا
نکنید و رد نکنید رای مرا خداوند ببخشد مرا و شما ها را و راهنمائی کند
خدا مرا و شما ها را با چیزی که در آن دوستی و رضا باشد همانکه کلام را
از حضرت اینمطالب را شنیدند که بعضی از آنها بعضی دیگر نگاه کردند و
گفتند چه فهمیدید از گفتار این شخص بعضی گفتند قسم بخداوند گمان
میکنیم که خیال صلح با معاویه دارد که امر خلافت را بمعاویه تسلیم
نماید پس بعضی از مردم گفتند که قسم بخداوند کافر شد ایمرد پس از آن
حمله آوردند بخیمه حضرت و غارت کردند خیمه حضرت را حتی جای نماز
حضرت را بعد از آنکه از منبر پایین آمد از زیر حضرت کشیدند و عبد الرحمن
بن عبد الله بن جعال ازدی حمله کرد بطوریکه عبای حضرت و ردای خز که
در قدیم معمول بود یا پارچه [illegible] قیمتی از زمان از دوش مبارک آن
حضرت کشید

وقف عام

حضرت کشید و حضرت بی ردا شمشیر حمایل کرده بجای خود نشسته بر
زمین ماند بعد حضرت اسب سواری خود را خواست حاضر کردند و
سوار شد و جمعی از خواص حضرت دور حضرت را داشتند که مبادا صدمه
بان وجود مبارک برسد و فرمود طایفه ربیعه و همدان را احضار کردند
اطراف حضرت را احاطه کردند همانکه حضرت بکوچه سرپوشیده با چوب دی
کرد رسید همی از دهات مداین بود وارد شد که یکی فرومایه حمله کرد بر آنحضرت
مردی از بنی اسد که نام او جراح بن سنان بود و جلو قاطر سواری حضرت را گرفت
تیشه منقار که در دست داشت و گفت الله اکبر مشرک شدی ای حسن
همچنانکه پدرت مشرک شد پیش از این پس از آن با آن تیشه چنان کوفت بر ران
مبارک حضرت که تا استخوان فرو رفت لا حول و لا قوة الا بالله [illegible] ای مظلوم
برای مصیبت حضرت امام حسن روحی له الفداء خیلی مصیبت است پس از آنکه
آن ملعون سفاک چنین کار را کرد آنحضرت در سر سواری دست یکی از آن
کرد او را گرفت و هر دو بر زمین افتادند پس از آن شخصی از شیعیان تیشه را
از دست او گرفت و زد بر شکم آن لعین چنانچه داخل جوف او شد و شخص دیگر
پس از آن ظبیان بن عماره بینی او را برید و همانساعت بجهنم واصل شد و
شخص دیگری که رفیق آن ملعون بود گرفتند همانساعت کشته شد و حضرت
را بر روی تختی که در آن زمان معمول بود گذاشتند و بر داشتند و بشهر مداین
رسانیدند

مجروح ساختن جراح بن سنان ملعون حضرت را با تیشه

ابواب حضرت امام حسن

رسانیدند و بقصر سعد بن مسعود ثقفی که حاکم مداین بود از قبل امیر مؤمنین
علیه الصلوة والسلام نزول کردند و حضرت در آنجا مشغول معالجهٔ زخم شدند
ابن خلدون میگوید که سبب غارت کردن لشکر حضرت انتشار خبر قتل قیس بن
سعد بود که در میان مردم این خبر منتشر شده بود و مردم آثار ضعف
در حضرت خیال کرده بودند و بالجمله جمعی از رؤسای قبایل که در رکاب حضرت
بودند کاغذهای پنهانی بمعاویه نوشتند برای اطاعت و تحریص کردند
معاویه را برای آمدن بکوفه و معاهده نوشتند که هرگاه معاویه بر آنها وارد
شود حضرت را دستگیر کرده تسلیم معاویه نمایند یا غفلتاً حضرت را بقتل برسانند
و این خبر هم بحضرت رسید و عریضهٔ از قیس بن سعد بحضرت رسید که دوازده
هزار لشکر پیش جنگ که برای عبیدالله بن عباس رسیدند معاویه در شبی که
او را اجوبه میکشند در مقابل مسکن و نوشته بود که معاویه فرستاده
کسی را نزد عبیدالله بن عباس و خواهش مینماید که عبیدالله تابع معاویه شود
و وعده کرده دو کرور درهم میدهد که نصفی نقد و نصف دیگر هنگام ورود بکوفه و شبانه
پنهانی عبیدالله رفت و لشکر خود را خالی گذاشت و جزو معاویه شد با جمعی از خواص
خود و بعد از این مقدمه کاغذی از معاویه و خواهش صلح از حضرت علیه السلام نموده
بود و کاغذهائی که از اراده حضرت از رؤسای لشکر بمعاویه نوشته شده بود
همه را بحضور مبارک حضرت فرستاد تحقیق نماید که از ذکر جملهٔ این اخبار مفصل
سابق ما حاصل

وقف عام

ما سبق حاصل شد و حضرت امام حسن علیه السلام در صلح معاویه مجبور بود که شرح
آن از اسرار مطلب که در اول این فصل ذکر شده از برای مصنف کفایت است و بیان
قیس بن سعد بعد از مکاتبات زیاد که با معاویه نمود و جنگی هم با معاویه
کرد تفصیل این مطالب خارج از عنوان این مختصر است بهتر آنست که ختم کنیم
این فصل را بخبر ما یشر امیرالمؤمنین علیه السلام طبرسی ره در احتجاج روایت
مینماید از زید بن وهب جهنی گفت زمانیکه حضرت در مداین مشغول معالجه
زخم بود شرفیاب حضور مبارک آنحضرت شده عرض کردم که چگونه است مدبر
تو ای پسر پیغمبر پس بحضور کردم متحیرند در جواب و حضرت فرمود علیه السلام که
از جمله فرمود که بحضرت امیرالمؤمنین عرض شد آیا دیدی بمن فرمود یا حسن
ایا شادی میکنی چه طور هرگاه پدر خود را کشته شده ملاحظه کنی و چه
طور که بنی امیه سلطنت کنند بنام خلافت و بزرگ ایشان مردی باشد فراخ
گلو و واسع المعده که مجبوره و سیر نشود و هنگام مردن نه کسی از اهل
آسمانها حمایت او را میکنند و نه از اهل زمین شفاعت او را و دیده سلطنتش
شرق و غرب را حکم او میکند و اطاعت میکنند مردم او را و مدت پادشاهی او
طول میکشد و طریقه او طریقهٔ بدعت و گمراهی است و حق را و طریقهٔ رسول
خدا را برمیدارد و مال بیت المال را تقسیم کند در بین دوستان خود و منع کند
از مستحقین و ذلیل شود در پادشاهی او مؤمن و قوی شود در سلطنت او

فرمایشات حضرت امیرالمؤمنین با امام حسن ع

فاسق

احوالات حضرت امام حسن ع

فاسق و فراری هدر مال را در بین یاران خود بطوریکه از یکی بدیگری
برسد بطور حتم دولت و بندگان خداوند را برای خود نوکر قرار دهد پوشیده
کند در پادشاهی خود حق را و آشکار کند باطل را و لعن کند بندگان صالح
را و بکشد کسی را اگر اظهار خصومت کند با او در خصوص حق و تقویت کند بطرفداری
او در باطل است پس همین طور است تا برانگیزاند مردی را در آخر زمان و
سختی از روزگار و نادانی از مردم تا بیند فرماید خداوند او را با ملائکه و
نگاهداری فرماید خداوند یاران او را و نصرت فرماید او را با یاری خود
و آشکار کند او را بر تمام زمین تا اینکه دیده شوند اهل زمین از روی
اختیار و اجبار پر کند تمام زمین را از عدل و قسط و نور و برهان تابع شوند
او را شهرها طوعاً و کرهاً تا اینکه باقی نماند کافری مگر اینکه ایمان
بیاورد و بدکاری مگر اینکه صالح شود و رام شوند در سلطنت او درندگان
و بیرون آورد در زمان زمین گیاه خود را و بریزد آسمان برکت خود را
و آشکار کند زمین خزانه های خود را و مالک شود ما بین افق مشرق
و افق مغرب را چهل سال پس خوشا باحوال کسیکه درک کند ایام او را و بشنود
حرفهای او را ... تمام آنچه که مراد از بزرگ بنی امیه که فراخ بود گلوی او
معاویه است و مراد از ... دیگر برانگیزاند خداوند او را در آخر الزمان
حضرت حجة الله و حجة الله لنفسه الفداست اللهم عجل فرجه اینها همه برای سلطنت

حضرت امام حسن ع

وقف عام

حضرت امام حسن علیه السلام بود که امیر المؤمنین ع فرمود آه آه از مظلومی
حضرت امام حسن علیه السلام امامی که در سن هفت سالگی در حضور مبارک خاتم انبیا
صلی الله علیه و آله حاضر میشد صدای وحی حضرت جبرئیل را می شنید و
می آمد بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها خبر میداد چنانچه مجلسی ره در
بحار نقل میکند چه کشید از دست بغاة و اهل جور لا حول و لا قوة الا
بالله آه آه یا مظلوم فصل پنجم یزید ملعون همانکه بجای معاویه

خلافت یزید ملعون

نشست بحاکم مدینه منوره ولید بن عتبة بن ابی سفیان که پسر عم یزید بود و
از جانب معاویه در آنجا حاکم بود خبر قالب تهی کردن معاویه را نوشت و
مردم را بخود دعوت و بعد نوشت که از اهل مدینه عموماً بیعت بگیر خصوصاً از
حضرت سید الشهداء ع و عبد الله بن الزبیر و عبد الله ابن عمر بن الخطاب
خصوصاً و تاخیر در این امر اهم نکند هرگاه امتناع کردند آنها را
بقتل برساند و بنابر روایت صدوق ره در امالی حاکم مدینه عتبة بن ابی سفیان
عم یزید بود و ظاهر است لفظ ولید در نسخه افتاده باشد چه غیر
صدوق ره کسی نظر نمی آید که عتبه نوشته باشد با الجمله بنا بقول شیخ
مفید رضی الله عنه و طبرسی ره و سید بن طاوس ره و ابن خلدون مغربی
در کتاب عبر و دیوان مبتدا و خبر و غیر اینها ولید بن عتبه حاکم مدینه بود
از جانب معاویه در سال شصت از هجرت علی الاظهر همانکه مکتوب یزید

بولید رسید

فصل پنجم از باب اول

بولید رسید بعد از خواندن گفت انا لله و انا الیه راجعون و مکتوب
یزید را داد بمروان بن الحکم و مشورت کرد بمروان در خصوص حضرت
سید الشهدا ارواحنا له الفداء و ان دو نفر دیگر مروان گفت همین ساعت
حاضر نما این سه نفر را و مخفی بدار مردن معاویه را از انها هرگاه بیعت
کردند فهو المطلوب و الا امر بنما بقتل ایشان ولید عبدالله بن عمرو بن
عثمان را که در اوایل سن بلوغ بود فرستاد بجستجوی حضرت و عبدالله بن
الزبیر بمسجد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت امیر شما را طلب
کفتند تو برگرد اینک ما از عقب سر تو خواهیم امد حضرت سید الشهدا
جوانان بنی هاشم را جمع فرمود و فرمود شما ها در درب خانه ولید بنشینید
هرگاه شما ها را من بداخل خانه خواستم داخل شوید و هرگاه شنیدید که
من با واز بلند سؤال و جواب کردم داخل شوید پس از ان حضرت داخل خانه
ولید شد ولید امر کرد مروان را که مکتوب یزید که متضمن مرگ معاویه بود با
حضرت بخواندند و همچنین مسئله بیعت را حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون
پس حضرت بجواب ولید فرمود من گمان نمیکنم تو را که قناعت کنی بر بیعت
کردن من یزید را شبانه مخفی مگر اینکه من آشکارا تا همه مردم بدانند
بیعت را ولید فورا گفت بلی پس حضرت فرمود تا صبح کنیم ملاحظه
کنیم رای تو را در اینکار پس ولید گفت برگرد بمنزل خود بحفظ خداوند

رسیدن مکتوب یزید بولید حاکم مدینه

تشریف بردن حضرت بمنزل ولید و سؤال و جواب آنحضرت با او

تا بنزد من حاضر شوی باگروه مردم مروان گفت بولید قسم بخداوند هرگاه
حسین در همین ساعت از اینجا برود و بیعت نکند دیگر باین قسم دست نخواهی
یافت بحسین ابدا مگر اینکه مردمان بسیار مابین تو و حسین کشته شوند
نگاه بدار اینجا و بیرون نرود از نزد تو مگر اینکه بیعت کند بزید
یا گردنش را بزن فورا حضرت سید الشهدا از مجلس برخاست و فرمود
بمروان ای پسر زن کبود چشم تو مرا میکشی و یا ولید دروغ گفتی قسم بخدا
و خطا کردی و بنا کرد بر تشریف بردن در حالتیکه جوانان بنی هاشم همه
داخل شده بودند و اطراف حضرت را داشتند تا داخل منزل خود شدند و
بروایت سید بن طاوس رحمه الله انکه حضرت بمروان این فرمایش را فرمودند
متوجه ولید کرده و فرمودند ما اهل بیت نبوت و کان رسالت و اشخاص
نزول ملائکه هستیم بما فتح کرده است خداوند و بما ختم کرده دین خود را
و یزید مردی است که از اطاعت خدا و پیغمبر بیرون رفته خمر میخورد و ادم بغیر
حق بقتل رسانده و آشکارا از اطاعت خدا و پیغمبر بیرون رفته و کسیکه مثل
من باشد بمثل او بیعت نمیکند و لکن شما ها صبح کنید و ما ها هم صبح
کنیم و ما هم فکر نمائیم کدام یک از ما سزاوار تریم بر خلافت اما عبدالله
بن الزبیر و عبدالله عمر و برادر عبدالرحمن بن ابی بکر هم گفتند که داخل
خانهای خودمان بشویم و در را بروی مردم می بندیم و بیرون نمی ایم

مجلس
فصل چهارم از باب اول

سؤال وجواب ولید و مروان

وعبدالله بن الزبیر گفت والله من بیزید بیعت نخواهم کرد ابداً الحاصل
همانکه حضرت سید الشهداء ع از منزل ولید بیرون رفت مروان روی
خود را بنا بر روایت مفید رضی الله عنه بولید حاکم مدینه کرد و گفت خلاف
گفته مرا نمودی فوالله مثل اینمجلس دیگر برای تو اتفاق نمی‌افتد در خصوص
حسین ولید در جواب گفت وای بر تو ای مروان آیا اختیار مینمائی برای
من انچیزی را که تباهی دین من دنیای من در اوست قسم بخداوند که من دوست
نمیدارم که از مشرق دنیا تا مغرب دنیا را از مال دنیا باشد و بمن دهند
که من حسین را بقتل برسانم سبحان الله من حسین را بقتل برسانم در اینکه
میگوید من بیزید بیعت نمیکنم والله من گمان میکنم مردی را که خون
حسین را بدهد میزان حسنات او خفیف باشد در نزد خداوند
در روز قیامت مروان گفت هرگاه اعتقاد تو این باشد پس خوب کردی آنچه
کردی غرض مروان کنایه بود بر خلاف اعتقاد ولید همانکه صبح شد
حضرت سید الشهداء ع از منزل شریف خود بیرون تشریف آورده برای ملاحظه
اخبار و حالات مروان بانحضرت ملاقات کرد و عرض کرد یا اباعبدالله من
خیرخواه تو هستم عرض مرا قبول کن رستگار خواهی شد پس حضرت فرمود
چه چیز است مقصود تو تا اینکه من آنرا قبول کنم مروان گفت من خواهش
مینمایم از تو بیعت یزید را که خیر دنیا و آخرت تو در اوست حضرت فرمود

گفتگوی مروان با حضرت

انا لله و انا

وقف عام

انا لله وانا الیه راجعون وعلی الاسلام السلام در صورتیکه امت
رسول خداوند مبتلا شوند بپادشاهی مثل یزید و بتحقیق شنیدم
از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود خلافت بعد از من حرام است
بر آل ابی سفیان و جواب بسیاری در بین حضرت و مروان واقع شد تا
اینکه مروان غضبناک از حضرت مفارقت کرد و ولید مشغول بود بعبدالله
بن الزبیر و کمال ایستادگی را در احضار او کرد و آدمهای خود را بدر خانه
عبدالله بن الزبیر فرستاد در خانه او را احاطه کردند و دشنام باو
دادند و ترسانیدند از خارج خانه او را در حالتیکه عبدالله کسان خود
را در داخل خانه در دور خود جمع کرده بود تا اینکه برادر خود جعفر را بنزد
ولید فرستاد با ملایمت و شکایت از آدمهای ولید و وعده با اینکه فردا
عبدالله بن الزبیر حاضر شده بیعت کند و خواهش کرد که ولید آدمهای
خود را از در خانه عبدالله بن الزبیر بردارد ولید قبول کرد و آدمهای
خود را حکم نمود از در خانه عبدالله متفرق شدند در حالتیکه نزدیک
غروب آفتاب بود و همانکه شب شد عبدالله از مدینه بیرون رفت و راه فرع را
گرفته متوجه مکه معظمه شد فردا ولید جمعی را از عقب او روانه کرد و
بر روایت شیخ مفید رضی الله عنه هشتاد نفر سواره بودند مایوسانه
برگشتند و نتوانستند باو برسند پس از آن باقی روز را مشغول با امر
سید الشهداء ع

پس سؤال

بیرون رفتن عبدالله بن الزبیر شبانه از مدینه بسوی مکه معظمه

سبب اکبر نار اکبر

سید الشهدا علیه السلام شدند و بروایتی حاکم مدینه نوشت بیزید اما بعد پس
بتحقیق که حسین قبول ندارد خلافت ترا منتظر حکم تو هستم در اراده او والسلام
همانکه مکتوب بیزید ملعون رسید جواب نوشت همان که مکتوب من بتو
رسید زود جواب مرا بنویس و واضح بنویس هر کسی را که در اطاعت من است
و کی خارج از اطاعت است و البته باید با جواب مکتوب من سر حسین بن علی
همراه باشد و از ظاهر بعضی روایات چنین مستفاد میشود که سبب حرکت
حضرت از مکه معظمه بسمت کوفه انتشار خبر مکتوب یزید بود در شهر مکه
معظمه الحاصل همانکه روز دویم که بود شنبه بیست و هفتم ماه رجب سال
شصت هجری علی الظاهر نزدیک غروب ولید جمعی را فرستاد بجنب مبارک
حضرت سید الشهدا علیه السلام که حاضر شود و بیعت کند یزید را حضرت در جواب
ایشان فرمود که تا فردا شود و ملاحظه کنیم و شما هم ملاحظه کنید پس از اینکه
آدمهای ولید مراجعت کردند و اصرار نکردند پس حضرت همان شب را که
علی الظاهر شب بیست و هشتم رجب یا بیست و هفتم بود از مدینه مشرفه حرکت
فرمود بسوی مکه معظمه و تمام اولاد و اطفال و اولاد برادرها و خواهرها
و علیات و غیره همراه بالحضرت حرکت کردند غیر محمد بن الحنفیه که گویا
عذری از برای او از جهاد موجود بود چنانکه بعضی گویند دستهایش
از زخمهای [illegible] بود و برفرض علم

اینمطلب در

وقف عام

اینمطلب در حین حرکت حضرت علاوه بر جهاد هم موجب بود تا مخلف حرام
باشد و سکوت و تقریر حضرت در خصوص محمد بن امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام مؤید مطلب ما است فکیف کان اینجا شب را که حضرت در مدینه
توقف فرمود شب اول را در مسجد حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شد
بجهة زیارت فیض سعادت حضرت نبوی و بنا بر قلب صدق و نوری از قبر مطهر ساطع
شد که حضرت آن نور را دید بعد نور غایب شد و در شب دوم که شب [illegible] بود
در جوار قبر مطهر مشغول نماز شد طول داد نماز را و خواب حضرت را ربود در
حالتیکه حضرت بسجده بود مخفی نماند که این سجده ممکن است که در غیر
حالت نماز باشد و یا در نمازهای مستحبی که امام هر شب میخواند و نیز
هم از جانب خداوند آنکه اینقسم خواب بعضی از علما انام میگویند که
برای مصلحتی از جانب خداوند خوابی بر امام عارض میشود بغیر احیانا
چه در زمان متعارف در حالت پریشانی که دارد و توجه بخدا جل جلاله
و بهر برهان مطلقا خواب نماز نمیرسد بامام و بالجمله حضرت
سید الشهدا در حال سجده که بخواب رفته بود حضرت رسول صلی الله علیه
و آله را زیارت کرد پیغمبر اکرم بغل گشود و حضرت را بسینه خود چسبانید
و بنا کرد پیشانی مبارک سید الشهدا را بوسید و فرمود پدرم بفدای
تو باد گویا میبینم ترا آلوده بخون خود در میان گروهی از این امت

خواب دیدن حضرت در روضه مبارکه پیغمبر ص

امید شفاعت

فصل پنجم از باب اول

امید شفاعت دارند از من و حال آنکه ایشان در نزد خداوند نصیب ندارند
ای پدر من تو مهمانی بر پدر و مادر و برادر و ایشان مشتاقان تواند
و بتحقیق برای تو در جائی است در بهشت که نمیرسی بانجا مگر بشهادت
پس از آن حضرت از خواب بیدار شد در حالتیکه گریه میکرد و بمنزل خود
تشریف آورده و با اهل بیت خود خبر داد پس از آن عازم حرکت شدند جملها
ترتیب اداء برای خواهران و برادران و بنات مطهره و بروایت صاحب عوالم
از کتاب محمد بن ابیطالب موسوی شب را حضرت سید الشهداء علیه السلام بحرم
مطهر حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله کرد بعد عرض نمود السلام علیک
یا رسول الله من حسین پسر فاطمه و پسر تو و پسر دختر تو و سبط تو ام که جانشین
قرار داده مرا در میان امت خود شاهد باش ای پیغمبر خدا بر ایشان که ترک کردند
مرا و حق عظیم کردند مرا و نگاهداری نکردند و این است شکایت من
بر تو تا اینکه اجل در یابد مرا و ملاقات نمایم تو را پس از آن قدمهای مبارک
استوار کرد در زمین برای نماز و شب را گاهی در رکوع بود و گاهی در
سجود و لیکن بامداد مردم فرستاد بخانه حضرت دیدند که حضرت در خانه تشریف
ندارد خبر دادند و لیکن و اصحاب گمان کرد که حضرت از مدینه بیرون رفت گفت
حمد خداوند را که بیرون کرد حسین را از مدینه و مرا مبتلا نکرد بخون
حسین پس از آن در آخر شب حضرت مراجعت بمنزل خود فرمود همانکه

آمدن حضرت بر روضه پیغمبر در شب دیگر

دیگر شد

وقف عام

دیگر شد باز بحرم مطهر جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله آمد و چند
رکعت نماز بجای آورده پس عرض کرد خداوندا این قبر پیغمبر تو محمد است
و من پسر دختر پیغمبر توام و پیش آمده است مرا امری که میدانی ای خدا
من اطاعت تو را دوست میدارم و مخالفت تو را دشمن میدارم و من میخواهم
از تو ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و آنکسیکه در او است معین کنی
برای من آنچه را که رضای تو و رضای رسول تو در او است پس از آن
بنا کرد بگریه کردن تا نزدیک صبح پس سر خود را بر روی قبر مطهر گذاشت
و خواب رفت پس بخواب دید حضرت جد خود رسول خدا را دید با
گروهی از ملائکه که در دست راست و چپ و پیش روی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را احاطه کرده بودند و همانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
و سلم حضرت سید الشهداء را دید بسینه حضرت را بسینه مطهر خود چسبانید و
مبارک حضرت را بوسید و گفت یا حبیبی یا حسین گویا اینکه می بینم تو را در
این نزدیکی آغشته بخون ای بدن تو در سرزمین کربلا از گروهی
از امت من در حالتیکه تشنه هستی و آب بتو نمیدهند سیراب نمیکنند تو را
و سیراب نمیشوی و بعد فرمود آنچه را که در حدیث است تا بشد حضرت
سید الشهداء مشغول شد بنالیدن و گریه نزد جمال منور محمدی صلی الله علیه
و آله و عرض کرد ای جد من حاجتی بزندگانی دنیا ندارم که بماند مرا ای جد

مرا با خود

فصل پنجم از باب اول

مرا با خود داخل قبر خود نما پوشیده نماند که مرا از فنی عالم بیرون خسته
بعوض در انعام که هستی مرا هم با انعام همراه خود داخل نما حضرت پیغمبر
فرمودند لابد باید بدنیا مراجعت نمائی تا شهادت روزی تو گردد و آنچه
خداوند برای تو قرار داده از ثواب عظیم پس بتحقیق تو و پدر تو و برادر
تو و عم تو و عم پدر تو محشور خواهند شد در قیامت در زمرهٔ واحده تا
داخل بهشت شوید پس آن حضرت از خواب بیدار شد در حالتی که گریه بر
حال پس از آن بمنزل خود مراجعت فرمودند و تفصیل را با اهل‌بیت خود
حکایت فرمودند و همهٔ اهل بیت رسالت بنای گریه نهادند بنحوی که از زمین و
جماعتی در مشرق و مغرب دنیا گریه ایشان و غمناکی از اهل بیت رسالت و چون
حضرت سید الشهداء علیه السلام عازم سفر شهادت شد خود را رسانید بسر قبر مطهر
حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها پس از وداع بسر قبر منور حضرت
امام حسن علیه السلام و پس از آن بمنزل تشریف آوردند محمد بن امیر المؤمنین برادر
حضرت سید الشهداء عرض کرد ای برادر من تو احب و اعز خلقی بسوی من و
نیستم من والله که صلاح کسی را از او پوشیده بدارم و تو سزاوارتر از همه
برای اینکه عرض کنم چه تو با من از یک بوجود آمده ایم و تو جان منی و
قوت جان منی و چشم منی و بزرگ طایفهٔ منی و کسی هستی که اطاعت او را
خداوند بر من واجب کرده بجهت اینکه خداوند ترا بر من زیادتی داده بمن و

تو را از آقایان

رفتن حضرت بسر قبر مطهر فاطمهٔ زهرا و قبر مبارک حضرت مجتبی

سؤال و جواب محمد بن الحنفیه با حضرت سید الشهداء

وقف عام

تو را از آقایان اهل بهشت قرار داده دور شو برای بیعت یزید و داخل
شهرها بقدر توانی نشو پس از آن بفرست ایلچیهای خود را نزد مردم و
بخوان مردم را بامامت خود پس هرگاه مردم اطاعت کردند و بیعت
کردند تو را حمد کن خداوند را بر این مطلب و هرگاه مردم بدور دیگری
برای اطاعت جمع شدند دین تو برای این مطلب کسری پیدا نمیکند و نه
عقل تو و نه بزرگی شان تو بتحقیق که میترسم داخل شهری شوی از این
شهرها و مردم دو فرقه شوند بعضی با تو باشند و برخی بر تو و جنگ
کنند و تو را نشانهٔ نیزه‌ها قرار دهند و تو بهترین شخص این امت هستی
از جهت جان و پدر و مادر با این حال خیره بشود خون تو را بریزند و اهل و
عیال تو را ذلیل نمایند و بعد از سؤال و جواب عرض کردم که حرکت نما بسوی
مکهٔ معظمه هرگاه آسوده گذاشتند ترا در آنجا بمان که جای تو است
و هرگاه آسوده نگذاشتند حرکت نما بسوی یمن بجهت اینکه اهل یمن
یاران جد و پدر تو اند و آنها مهربانترین مردم اند و رقیق القلب ترین
خلق اینها می‌باشند و مملکتشان هم بالنسبه بممالک دیگر وسیع است هرگاه
در آنجا هم ممکن نشد حرکت نما بصحراهای بی‌آب و علف و دره‌های کوهها
و مجالی توقف آنجا است مکث نما تا ببینی که کار مردم بکجا میرسد و خداوند
که حکم میفرماید فیما بین ما و مردمانیکه از اطاعت خداوند بیرون
رفته اند

مجلس هفتم از باب اول

رفته اند پس حضرت سید الشهداء روحی له الفداء فرمود ای برادر من
هرگاه در دنیا پناهی و جای قراری نباشد من با یزید بن معاویه بیعت
نخواهم کرد همانکه محمد بن امیر المؤمنین ع این فرمایش را شنید گفتار
خود را برید و بنا کرد بگریه کردن و بگریه کردن محمد بن امیر المؤمنین
حضرت بگریه آمد تا ساعتی گریه کردند پوشیده نیست که در این مطلب را این مجلس
محمد آن حضرت فهمانید که حقیقت مسئله چیست و آخر کلام بکجا منجر خواهد شد
پس از آن حضرت فرمود ای برادر من خداوند ترا جزای بدهد بتحقیق که
خیر خواهی کردی و مرا راه صلاح را نمودی و عازم مکه معظمه هستم و مهیا
شده ام برای رفتن و برادرهای من و اولاد برادرهای من و بعضی از دوستان
من که کارشان کار من است و اعتقادشان اعتقاد من است و اما تو ای برادر من
پس ضرری ندارد برای تو که در مدینه بمانی و اخبار امیر را برای من بنویسی
پس از آن حضرت کاغذی و اسباب نوشتنی فرمود حاضر کنند و برای محمد بن
امیر المؤمنین ع نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این مکتوب چیزیست که سفارش مینماید
برادر حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام برادر خود محمد بن الحنفیه را اینکه
حسین شهادت میدهد بیگانگی خداوند و بپیغمبری پیغمبر خدا و شهادت
میدهد اینکه محمد بنده خدا و فرستاده او است بر مردم بحق آمده از جانب حق
و بتحقیق که بهشت و دوزخ موجود و ثابت است و روز قیامت خواهد آمد
شکی نیست

وقف عام

شکی نیست در آمدن قیامت و خداوند زنده خواهد کرد آن که در قبرستانها
را و بدرستیکه من از مدینه بیرون جهت حرکت نکنم فرمانروائی و دعوی شرارت
بر هوای نفس امّاره و منصب ستانی حرکت من بجهت صلاح امت جدم میباشد میخواهم
حکم کنم مردم را بطاعت و نهی کنم مردم را از مخالفت خداوند و بطریقه
جدم رفتار میکنم و پدرم علی بن ابیطالب پس هرکس مرا او را بپذیرد بقبول
پس خداوند سزاوارتر است بحق و هرکس مرا رد کند صبر مینمایم تا خداوند
حکم کند میان من و او بحق و خداوند بهترین حکم کنندگان است و این
سفارش من بسوی برادر من و نیست توفیق من مگر از جانب خداوند بر خدا
توکل نمودم و بازگشت دل من بسوی جانب خدا میشود پس از آن دستخط مبارک را
پیچید بمهر مبارک کاغذ را مهر فرمود و برادرش محمد بن امیر المؤمنین علیه السلام
داد پس از آن مجلس را وداع فرمود و نصف شب از مدینه بیرون تشریف برد لا حول
لا قوة الا بالله اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر
تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین ع و شایعت
تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا و عذبهم عذابا الیما فصل
ششم در بیان بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه السلام از مدینه
مطهره و حالات و اتفاق خروج حضرت از مکه معظمه مخفی نماناد همانکه
یزید از مسافرت سید الشهداء ع با خبر شد ولید را از حکومت مدینه
عزل نمود

فصل ششم از باب اول

حاکم شدن عمرو بن سعید از جانب یزید طاغی در مدینه

عزل نمود و بجای او عمرو بن سعید الاشدق را حاکم مدینه نمود و در ماه رمضان
وارد مدینه شد در حالیکه سید الشهداء علیه السلام در مکه معظمه متوقف بود
عمرو بن سعید عمرو بن الزبیر برادر عبدالله الزبیر را با سواران بسیار که مخصوص خود
سردار کرد بجهة شدت عداوتی که فیما بین عبدالله بن الزبیر و عمرو بن الزبیر
موجود بود عمرو بن سعید بعمرو بن الزبیر گفت اگر ترا بفرستیم بمکه برای کشتن برادرت
عبدالله بن الزبیر عمرو بن الزبیر گفت هیچکس غلیظتر از من برا او نیست پس حاکم
مدینه مذکور عمرو بن الزبیر را با هفتصد نفر مرد جنگی روانه مکه مکرمه نمود
انس بن عمرو الاسلمی گفت بعمرو بن سعید که بترس از خداوند و احترام خانه خدا
را بردار گفت قسم بخدا با عبدالله جنگ خواهم کرد اگر چه در میان خانه کعبه
باشد ابو شریح خزاعی نزد عمرو بن سعید آمد و گفت شنیدم از رسول خدا صلعم
که فرمود ساعتی از روز را خداوند اذن داد برای من که جنگ کنم در مکه
مکرمه و این مخصوص من بود پس از آن برگشت بحرمت خود عمرو بن سعید جواب
گفت که احترام کعبه و حرم خداوند را ما ها بهتر از تو میدانیم و بعضی گفته اند
که یزید با نفس خود متولی العمل داده بود چنانکه ابن خلدون مغربی میگوید که
دو هزار مرد جنگی همراه عمرو بن الزبیر روانه مکه نمود و جمعی را پیش جنگ قرار
داد و انیس نام را سردار آنها نمود با نها انیس آمد در ذو طوی منزل کرد و عمرو بن الزبیر
با لشکر خود در ابطح که نصف سمت مکه باشد منزل کرد و شخصی را فرستاد نزد

برادرش

وقف عام

کشتن عبدالله بن الزبیر برادر خود عمرو را بزیر تازیانه

برادرش عبدالله که بیرون بیا از مکه و احترام مکه را نشکند عبدالله
بیرون آمد و جنگی فیما بین آنها واقع شد و انیس کشته شد و جمعیت عمرو بن
الزبیر متفرق شد لکن الامر عمرو دستگیر شد عبدالله برادر خود را در زیر
تازیانه کشت مخفی نماناد بنابر روایت شیخ مفید ره همانکه حضرت ابی عبدالله سید الشهدا
علیه السلام از مدینه منوره بیرون رفت گروه بسیاری از اهل آنکه ملاقات کردند
با حضرت و سلام دادند گفتند ای حجت خداوند بر خلق خدا بعد از جد و
پدر و برادرش بدرستیکه خداوند نصرت کرد جد ترا با ما ها در مواطن
کثیره و بتحقیق که نصرت کرده است ترا با ما ها حضرت فرمود مومن با شما ها قرین است ای
زمینی که در آنجا من شهید خواهم شد و آن کربلا است آنها گفتند وارد کربلا شد حاضر شوید
زمین پس همه عرض کردند ای حجت خدا حکم کن بشنویم و اطاعت کنیم اما باکی از دشمن که را
تو ابکر بر دارید همراهی کنیم با تو فرمود همراهی من ندارید و یکی از آنها من بیوفائی
رسید تا برسیم بجائیکه کربلا باشد و گروهی از مسلمین جن آمدند و عرض کردند ای
آقای ما ما ها دوستان تو هستیم پس حکم نما ما را بحکم خود و بانظر چه
خواهش دارید چنانچه حکم بفرمائی بقتل هر دشمن تمام دشمنان خود در حال اگر تو
در جای خود باشی کفایت خواهیم کرد تو را حضرت دعای خیر بانها فرمود و فرمود
آیا قرآنی که بجد من نازل شده نخوانده اید اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی
بروج مشیدة و فرمود لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و اگر من

رسیدن مددکاران از جن بخدمت سید الشهدا و اذن ندادن حضرت ابا عبدالله النصرت کردن

در جای

مصیبت مشتمل بر باب اوّل

در جای جمع بیمانم پس همه امتحان شوند ابن دهقان غافل شهر اخبار شوند کسان
ماکن قبر من باشند در کربلا و بعضی که بر کربلا آنخدا وند در کنار فرات نزول
کرد کربلا از آنجا ابتکا شیعه ما قرار انه و پناه گاه انان خواهد بود و لکن
حاضر شوید در روز دوشنبه یوم عاشورا اختیار بر کما اخر روز شهید خواهم شد
حالیکه بعد از من کسی از اولاد و خویشان و برادران من نمانده باشد و سر مرا
بر یزید برده خواهد شد که جز عرض کردند اطاعت تو بر ما واجب است و ما راضی
هانخالفت تو ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا هر کز چنین نبود دشمنان تو را
بقتل میرسانیم پیش از آنکه بتو برسند حضرت فرمودند من بعد او ند سلطان
قدرت ما را بها از شما بیشتر است و بعد فرمود لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة بدانکه تحقیق انیطالب که حضرت دانسته بود که بعد
اختیار داخل در امر شهادت خواهد شد بعد خواهد آمد فی الجمله بنا بقول شیخ مفید
و طبرسی و غیره ورود حضرت سید الشهداء بمکه معظمه در روز جمعه سه روز از ماه شعبان
گذشته بود از سال شصت هجری پس بنا بر این شش یا هفت روز از ماه رجب
بمکه تشریف اورده چه شب شنبه نصف شب از مدینه حرکت فرمودند و روز جمعه دیگر داخل
شهر مکه معظمه شدند بعید است هم چه مسافت هفت روزه را هفته روز میتوان طی کرد
و انکهی ماه داعی تعجیل در وصول بمکه هم موجود بود چنانکه بلا درنگ هم
اشاره بر این باره در هنگامیکه حضرت داخل مکه میشد این آیه را قرائت میفرمودند

لمّا توجّه

داخل شدن حضرت بمکه معظمه

در بیان حضرت که در شب عاشورا خبر شهادت خود و اصحاب کربلا داد

وقف عام

لمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل و این اشاره
بحکایت حضرت موسی بن عمران علی نبیّنا و آله و علیه السلام بود که از ترس فرعون
فرعونیان فرار کرد کانّه حضرت اراده بنمود که از فرار خود این آیه را قرائت میفرمودند
مثل اینکه حضرت موسی فرار فرمود همانکه داخل مکه مکرمه شدند عموم مردم بحضور
مبارک حضرت سید الشهداء مشرف میشدند و عبد الله بن الزبیر بسمتی از جانب
از الخیار نموده بود و فالب اوقات مشغول نماز بود و گاهی دو روز پی در پی بحضور
مبارک حضرت مشرف میشد گاهی دو روز در میان قبلی یا طنا میل نداشت که حضرت در
مکه معظمه باشد چرا که با بودن حضرت کسی از اهل حجاز و غیرهم اعتنائی باو نداشت چنانچه جمعی
از اکابر اصحاب متعرض این معنی شده اند و عبد الله بن الزبیر در مجلس حضرت بیشتر
طول بجلوس حضرت نمیداد بنا بقول بعضی و بالجمله اهل کوفه همانکه مردن معاویه را
شنیدند و حکایت یزید امتناع حضرت از بیعت و حرکت حضرت و عبد الله بن زبیر را
از مدینه بمکه پس کسانیکه دوست میداشتند از اهل شهر کوفه حضرت را در منزل سلیمان بن
صرد جمع شدند و سخن از مردن معاویه بمیان آمد بعد بجهة مردن او حمد و ثنای خدا
را بجای اوردند پس سلیمان گفت که تحقیق که معاویه هلاک شد و حسین امتناع
نمود از بیعت یزید و حرکت بسوی مکه کرده و شما همه شیعه او و شیعه پدر او هستید اگر
شما ها میدانید یاری او را خواهید نمود یا دشمن او جنگ خواهید کرد پس
بنویسید باو و اگر میترسید که کسالت در یاری او خواهید کرد و اسباب خواری او

را فراهم

عریضه نوشتن اهل کوفه بحضرت

را فراهم خواهید کرد پس غرض از طریق تکلیف بحسین همه گفتند بلکه جنگ خواهیم
نمود با دشمن او و خود ما را بکشتن خواهیم داد برای او پس همه متفقا عریضه
نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم مکتوبی بحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام از سلیمان
بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد البجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان
از مؤمنین و مسلمین از اهل شهر کوفه سلام علیک پس بتحقیق که ما حمد
مینماییم برای وجود تو بخداوندیکه شریک ندارد اما بعد حمد خداوندیرا
که کشت دشمن مسلط بدکردار ترا که سوار شد باین امت و برهنه کرد این امت را
از جهت شان و غالب شد بباطل منفعت انها را و حکومت کرد بر امت بغیر رضا و بی میل
از انها پس بقتل رسانید خوبان امت را و نگاه داشت بدان انها را و مال خداوند
را بدست مردم داد و گردید بدست گردانند بطور تداول مسلطها و فالداره ها
پس دور باد از رحمت خدا چنانکه قوم ثمود دور شدند از معاویه لعین است پس از او نیست

مضامین عرایض اهل کوفه بحضرت سید الشهدا

که ما را امام حکمرانی ندارد بیا بسوی ما شاید خداوند اسباب جمعیت ما را
بواسطه وجود تو جمع کند بر حق و نعمان بن بشیر که حاکم کوفه باشد در قصر الاماره است
ما با او در نماز جمعه حاضر نمیشویم و نه در روز عید با او بیرون میرویم و هر گاه
خبر تشریف آوردن تو بکوفه بما برسد حاکم کوفه را که از قبل یزید است از کوفه
بیرون خواهیم نمود که بشام ملحق سازیم او را ان شاء الله پس از آن عریضه را
بعبدالله بن مسمع که از طایفه همدان بود و عبدالله بن وال دادند

ساعی قرار

وقف عام

ساعی قرار دادند و حکم نمودند که بتعجیل خود را بحضرت سید الشهداء
برسانند و جواب بیاورند و نامه بیایند نفر از کوفه بیرون امده بتعجیل تمام خود را
بمکه معظمه رسانیدند و در دهم یا یازدهم ماه رمضان سنه شصت هجری این
عریضه بحضرت رسید و دو روز بعد از این مکتوب با اهل کوفه قیس بن مسهر
صیداوی و عبدالله بن شداد بن عبدالله و عماره بن عبدالله السلولی را
با یکصد و پنجاه عریضه که یک نفر و دو نفر و سه نفر و چهار نفر بطور متفرقه از
اهل کوفه عرض کرده بودند روانه نمودند و حضرت هیچ جواب نمیفرمودند تا اینکه
بنا بر روایت سید بن طاوس چنان شد که در یک روز ششصد کاغذ از اهل
کوفه بحضرت رسید تا اینکه دوازده هزار عریضه نزد حضرت در مجالس
متفرقه جمع شد شیخ مفید ره میفرماید در روز دیگر اهل کوفه صبر کردند
و فرستادند بخدمت حضرت هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی
را و نوشتند شتاب کن و زود باش پس بتحقیق مردم منتظر امدن تو هستند
غیر از تو امامی ندارند فالعجل العجل ثم العجل العجل والسلام پس از آن
شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن الحارث و عروة بن قیس و عمرو بن
الحجاج الزبیدی و محمد بن عمرو تیمی نوشتند اما بعد پس بتحقیق سبز شده است
باغهای ما و خوب است میوه ها و گیاه او و خرما از زمین عراق بیرون امده است
برای سرخشان اگر میخواهی بیا بسوی لشکر اماده برای تو و سلام بتو و نیکی

که پیش باز تو

مشتمل بر باب اول

که پیش از تو بوده رحمت خدا و برکات خدا مخفی نماناد که این عریضه در ماه شعبان
از سال شصت نوشته شده بود و در ماه رمضان بحضرت رسید از ظاهر این عریضه اخری
چنین مستفاد میشود که هنگام نوشتن عریضه فصل بهار بوده بلکه اخر ماه اول
بهار نظر بهوای عراق که همین قسمها اکه غرض این اشخاص بیان اینمعنی بوده که
مال خویش لشکرهای جنگ باید که الحال مهیا شده که مردم کوفه [illegible] معطل
باشند [illegible] پس [illegible] ماه رمضان با این میزان ماه دوم و یا سیم
بهار از سال شصت پس بنابر این یوم عاشورا با اخر سنبله و یا اول میزان
خواهد بود چنانکه بعضی از منجمین عاشورا را بحساب خود شان با اول میزان
مال تعیین کرده اند و بعضی هجده درجه میزان تعیین نموده اند و با جمال اول
منجمین و نظر بالفاظ عریضه مذکوره و تاریخ حرکت مسلم بن عقیل رحمه و تاریخ
وصول عریضه ها مفید این مطلب [illegible] بعید هم نیست بلکه مظنون است [illegible] ذکر مکاتیب
اهل کوفه همانکه [illegible] حضرت شیخ و حضرت [illegible] اهل [illegible]
دار خاطبین قرطاس [illegible] سؤال از حالات مردم کوفه [illegible] پس از ان حضرت سید
الشهداء روحی له الفداء رقوم فرمود در جواب اهل کوفه بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب از حسین بن علی بگروه مؤمنین و مسلمین اما بعد پس بدرستیکه
هانی و سعید اورده اند بنزد من عریضه های شما را و هانی و سعید آخر کسانی
بودند که شما ها بنزد من فرستاده بودید بتحقیق که فهمیدم هر انچه را که

حکایت و ذکر

حکایت و ذکر کرده بود بدا کثر شما ها که نیست امام و حاکم بر ما پس بیا بسوی
ما شاید خدا [illegible] جمع کند ما ها را بواسطه تو بر حق [illegible] پس من فرستادم
بسوی شما ها برادر و پسر عم خود و محل اطمینان و از جمله معتبران خود مسلم بن
عقیل را پس هر گاه نوشت از کوفه بمن [illegible] رای گروه شما و مر اصحاب
عقل و [illegible] از شما ها با انچه فرستاده ها شما میگویند بان نطق [illegible]
مکاتیب شما ها [illegible] ام پس بدرستیکه میایم بسوی شما ها بزودی ان شاء الله
[illegible] قسم بجان خودم [illegible] نیست امام مگر کسیکه حکم کند بکتاب خداوند و همیشه
اقامه عدالت باشد [illegible] طریقه حق باشد [illegible] بر این جزای
تحصیل رضای خدا و السلام و [illegible] مبارک را [illegible] بهانی بن هانی
و سعید بن عبد الله و مسلم بن عقیل را [illegible] فرمود و فرستاد او را بسوی کوفه با
قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبد الله السلولی و عبد الرحمن بن عبد الله
الارحبی و امر فرمود مسلم را بتقوی و کتمان امر و پنهان نمودن [illegible] از مردم [illegible]
هر گاه مردم را مجتمع دید و محل اطمینان باشد [illegible] اطلاع بدهد پس از
ان مسلم از مکه مکرمه حرکت فرمود بنابر روایت مسعودی در مروج الذهب
پانزدهم ماه رمضان سنه شصت هجری بود و او بمدینه منوره بعد از زیارت قبر
مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و وداع اهل خانه و متعلقین [illegible]
خود حرکت بجانب کوفه نمود در پنجم شوال سال شصت [illegible]

قیس برای

نصف آخر باب اول

قیس را که راهنمائی از مدینه تا بکوفه راجع بود و راهنمائی مینمودند تا اینکه
راه را گم کردند بعد از چند روز باد عطش بر ایشان و نفر دلیل غلبه کرد یعنی بکوفه رت
تکلم نداشتند در انحال راه را پیدا کردند و بدست خود بیشان اشاره براه کردند
و مسلم رضی الله عنه بعد از انکه راه را دید دانست که این دو نفر دلیل
از تشنگی و زحمت مردند و مسلم روانه شد تا رسید بمحلیکه او را مضیق میگفتند
و قیس بن مسهر همراه مسلم رضی الله عنه بود از انجا نوشت بجهت حضرت مبارک
سید الشهدا علیه السلام که من از مدینه بیرون امدم بسمت کوفه با دو نفر دلیل راه
را گم کردیم و از شدت تشنگی هلاک شدند تا اینکه جانهای خود را خلاص نمودند
و خود را رسانیدیم باب که در مضیق است و من فال بدی زده ام از این سفر کردن بسوی کوفه
هرگاه بخواهید مرا عفو بفرمائید از این سفر و شخص دیگر را بجای من بفرستید
والسلام حضرت در جواب بعد از رسیدن عریضه مسلم مرقوم فرمود اما بعد میترسم
اینکه نباشد انچیزیکه ترا وادار نموده بر نوشتن این مکتوب و استعفا از رفتن
باینجا مگر [illegible] من ترا فرستادم مکر برو و از شو بسمتیکه فرستاده ام ترا و
علیک السلام همانکه دستخط حضرت بمسلم رسید مسلم بعد از قرائت گفت [illegible]
پس من از خود نمیترسم بد انکه فال بد زدم و تطیر میکویند بناچار رجوع [illegible]
از انچه که خداوند مواخذه بر انها نمیفرماید از جمله یکی فال بد است که از جمله امور
فهمیده است مسلم بن عقیل معصوم که نبود تا اینقسم مطالب [illegible]

متداول

هلاک شدن دو نفر دلیل از عطش

نوشتن عریضه مسلم به استعفا [illegible] جواب مرقوم فرمودن حضرت

وقف عام

متداول عادت مردم زمین بد از اینکه مبادا برای شخص مسلم طوری پیش بیاید که
راه یا در کوفه که اجرای فرمایش حضرت را نتواند بکند و از عهده فرمایش امام بر
نیاید اینکه العیاذ بالله نسبت خود تخلف از فرمایش و امر امام بکند این بود
که عریضه کرد که شخص دیگر را بجای من بفرست دلیل دیگر بعد از رسیدن جواب از
جانب حضرت گفت اما من پس من از خود نمیترسم یعنی من نمیترسم از اینکه اسباب بقا [illegible] ولی
پیش بیاید و نفس بر من غلبه کند بر سید الشهدا [illegible] غرض همت مسلم بن عقیل و تمام
فکرش برای این بود که اجرای امر امام کند چنانچه از حالش [illegible] در مجلس ابن زیاد
هنگام کشته شدن ظاهر بود چنانچه خواهی فهمید خلاف اراده بهتر حق مسلم نمودن
از عهده جز نسبت [illegible] و حال انکه نایب خاص امام بود و محل وثوق
حضرت سید الشهدا [illegible] فکیف کان پس مسلم متوجه شد بسمت کوفه تا اینکه رسید
که مخصوص طایفه طی بود و از انجا گذشت ناگهان صیادی را دید که هنگام [illegible]
شدن مسلم بر او اهوئی را شکار نمود و همانا [illegible]
فال بد امد بی اختیار گفت دشمن خود را خواهیم کشت انشاء الله و بالجمله پس از
طی منازل مسلم وارد کوفه شد در خانه مختار بن ابی عبید که باسم خانه مسلم بن
مسیب معروف بود منزل فرمود و مردم گروه گروه بدیدن مسلم می امدند تا اینکه جمعیتی
در انجا جمع شد پس از ان مسلم دستخط حضرت سید الشهدا را برای انها
قرائت فرمود و مردم بنا کردند بگریه کردن تا اینکه هیجده هزار نفر از اهل کوفه

بیعت نمودند

وارد شدن جناب مسلم بکوفه

فصل ششم از باب اول

بیعت نمودند بمسلم و بروایتی چهل هزار نفر عریضه نوشته بودند بحضرت
سید الشهدا علیه السلام که جنگ کنند با آن کسیکه حضرت جنگ کند با او و دوستی
کنند با آن کسیکه حضرت بدوستی کند با او و بعد از آن حضرت مطلب حضرت جواب
باهل کوفه نوشت و مسلم را روانه نمود و بروایت سید بن طاوس بعد از
آنکه حضرت مسلم را روانه کوفه فرمود مکتوبی بتوسط سلیمان که الحال زهیر بن کعب
میشد باشراف و اعیان اهل بصره رقم فرمود از جمله ایشان یکی یزید بن مسعود
نهشلی بود یزید بن مسعود رئیس طایفه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد بود
این طایفه را جمع نمود و گفت ای بنی تمیم چگونه است مرتبه و شان من در نزد
شما ها همه گفتند بکمال میل و رضا و خوشنودی قسم بخداوند که تو فقره ظهر و
راس فخر مائی و عز نشده در وسط شرف و پیشی گرفته بجای دیگر تجاوز نموده
پس از آن گفت که بدرستیکه من جمع نموده ام شما ها را برای امریکه میخواهم با
شما ها مشورت نمایم در آن کار و استعانت بجویم بشما ها از آن پس همه گفتند
که قسم بخداوند منصرف است رسیدن نصیحت ما ها از تو و پسندیده است رای تو
در نزد ما ها در بازکن قول خود را تا بشنویم یزید بن مسعود گفت که بدرستیکه معاویه
مرده است پس چه قدر سهل است قسم بخداوند مردن و نیست شدن او و بدرستیکه شکسته شد
باب جور و گناه و از هم ریخت ارکان ظلم و بتحقیق که معاویه بر پا کرد بیعتی را
و گمان کرد که محکم کرده است کار را زینهار بود که او محکم است و قدرت از آن چیزیکه خواست

جمع کردن یزید بن مسعود قبائل خود را و خطبه کردن و ترغیب نمودن ایشان را بیاری حضرت

وقف عام

او را زحمت کشید قسم بخدا پس سست شد در اظهار و مشورت نمودن و فرزندش
شد و بتحقیق که در جای او نشسته پسرش یزید که شارب الخمر و راس فجور است
و ادعا مینماید خلافت بر مسلمین و حکم رانی مینماید بر ایشان با کوتاهی حلم و کمی
دانش و حال آنکه نمیفهمد از حق جای پای خود را قسم بخداوند یاد مینمایم قسم
که جهاد کردن با او از جهاد با مشرکین افضل است و این حسین
بن علی پسر دختر پیغمبر خدا صاحب شرف اصیل و رای اصیل که برای او بزرگی است که وصف
نمی آید و علمی که تمام نمیشود و او سزاوار است بخلافت بجهت سابقه او در اسلام و قدیمی
او در نزد ما و نزدیکی او با رسول الله صلی الله علیه و آله مهربانی مینماید با کوچک و
احترام مینماید بر بزرگ پس او بهتر سرپرستی است برای رعیت و امام مردم که واجب است
برای خدا که با او حجت تمام کند خود را از باطل و بواسطه وجود او تبلیغ شود موعظه
چشمهای خود را نپوشید از نور خدا و خود را از حق کور ننمائید باطل بتحقیق بود
صخر بن قیس در روز جمل مخذول شما ها پس بشوئید گذشته ها را بجهت کردن یاری
برای یاری پسر پیغمبر قسم بخداوند که هیچکس کوتاهی نمیکند از یاری او مگر آنکه
خداوند پستی را در اولادش قرار میدهد و کمی را در عشیره اش و من هم این زمان
برای جنگ آماده شدم و پوشیده ام زره جنگ را و هر کسی اگر کشته نشود لابد با اجل
خود خواهد مرد و هر کس بگریزد خلاص نخواهد شد پس خوب بگوئید جواب را جمیع
طوایف که ذکر شد جوابهای شافی گفتند پس از آن عریضه نوشت بحضرت سید الشهدا
علیه الصلوة

فصل ششم از باب اول

عریضه یزید بن مسعود در جواب حضرت

علیه الصلوة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فقد وصل الی کتابکم فهمت
ما اذ بتبتنی الیه و دعوتنی له من الاخذ بحظی من طاعتک والفوز بنصیبی من
نصرتک وان الله لم یخل الارض قط من عامل علیها بخیر او دلیل علی سبل
نجاة وانتم حجة الله علی خلقه و ودیعته فی ارضه تفرعتم من زیتونة احمدیة
هو اصلها وانتم فرعها فاقدم سعدت باسعد طائر فقد ذللت لک اعناق
بنی تمیم وترکتهم اشد تتابعا فی طاعتک من الابل الظماء لورود الماء
یوم خمسها وقد ذللت لک رقاب بنی سعد وغسلت درن صدورها بماء
سحابة مزن حین استهل برقها فلمع فلما قرء الحسین علیه السلام الکتاب قال
علیه السلام ما لک آمنک الله یوم الخوف واعزک وارواک یوم العطش فلما
تجهز یزید بن المسعود للخروج الی الحسین بلغه قتله قبل ان یسیر فجزع
من انقطاعه عنه علیه السلام بدانکه بعد از آنکه هیجده هزار نفر به مسلم بیعت کردند
وامر مسلم رضی الله عنه در کوفه آشکار شد عریضه خود بحضور مبارک سید الشهدا
علیه السلام کرد الان که عریضه عرض مینمایم هیجده هزار نفر بیعت کرده اند از مکه مکرمه
حرکت بفرمائید بجانب کوفه و عریضه را فرستاد نعمان بن بشیر حاکم کوفه بود از قبل
معاویه یزید هم ثانیا امضا حکومت او را نوشته بود نعمان مکان مسلم را و
هجوم مردم را شنید آمد به مسجد رفت بر بالای منبر بعد از حمد و ثنا گفت پرهیز
کنید ای بندگان خدا از خداوند و پیشی نگیرید بر فتنه و تفرقه میانه مسلمین پس بدرستیکه

در فتنه

وقف عام

تهدید کردن نعمان حاکم کوفه مردم را از مخالفت یزید ملعون

در آن هلاک میشود مردم و ریخته میشود خونها و جبر گرفته میشود مالها
من جنگ نمیکنم با کسیکه با من جنگ نمینماید و بی خبر بر کسیکه روی
بمن نمی آورد و حمله نمیکنم بشما و بیدار نمیکنم شما را و تحریک نمی آورم با شما
حمله نمودن بسبب بدگمانی و مؤاخذه بکارهای بد شماها نمینمایم و بتهمتهای
شماها و نه بتهمتهای شماها ولکن شماها هرگاه مجابات کنید بر من مواجهه
و بشکنید بیعت مرا و مخالفت نمائید با امام خود را پس قسم بخداوندیکه شریک
ندارد شمشیر خواهم زد بشماها مادامیکه قبضه آن شمشیر در دست من باشد اگر
چه برای من ناصری نباشد اما من امیدوارم که از شماها آنکه حق را می شناسد
بیشتر از آن باشد که حق را امیر باطل پس از آن عبدالله بن مسلم بن سعید حضرمی که
از دوستان بنی امیه بود از جا برخاست و گفت اینکه تو خیال کردهٔ از رویه
و فکر نیست و اینها اصلاح نبوده از هستی میان تو و دشمن تو اعتقاد مستضعفین
است نعمان گفت من از مستضعفین بوده باشم در اطاعت خداوند دوست تر دارم
از اینکه بوده باشم از عزیزین در معصیت خداوند پس از آن از منبر بزیر
آمد عبدالله بن مسلم ملعون از مسجد بیرون آمد و نوشت بیزید بن معاویه علیه اللعنه
که مسلم بن عقیل داخل کوفه شده و بیعت نموده اند بر او شیعه حسین بن علی بن ابیطالب
پس هرگاه در میان مملکتها احتیاجی بکوفه داری پس بفرست بسوی کوفه مرد
قوی را که نافذ کند حکم تو را و با دشمن تو مثل خود رفتار نماید پس بدرستی

که نعمان بن بشیر

فصل ششم از باب اول

نوشتن اهل کوفه بیزید ملعون کیفیت مسلم را

که نعمان بن بشیر در دفع ایشان سستی و اظهار عجز مینماید پس از آن عمارة بن عقبة
قریب باین مضمون و عمر بن سعد لعنهم الله هم باین مضمون نوشتند بیزید بن معاویه
همینکه مکاتیب بیزید لعین رسید سرجون غلام معاویه را احضار نموده گفت تدبیر
تو در این چیست حسین بن علی فرستاده است مسلم بن عقیل را بکوفه که بیعت
شود با او و بمن رسیده است خبر ضعف نعمان و بدگوئی او در حق من که را اصلاح
میدانی اگر بکوفه والی غاشم سرجون گفت چه طور میبینی که هرگاه معاویه از قبر زنده
شود برای تو رأیی را قبول یا میکنی رای معاویه را یزید گفت بلی قبول مینمایم رای او را
پس از آن سرجون مکتوب معاویه را که فرمان حکومت کوفه بود بیرون آورد و گفت این است
رای معاویه بتحقیق که امر کرده معاویه با این مکتوب و مانع شد که تا بنگری
نداشتند عبید الله را از بصره این مکتوب با او مخفی نماند که جهت زیستان تکلم
گفت سرجون با یزید لعنهما الله با تفسیم از جهت بسیاری مرید بود با ابن زیاد پس از آن یزید
حاکم کوفه اش میکنم و مکتوب معاویه را بفرست برای ابن زیاد پس از ان مسلم بن

والی شدن ابن زیاد از جانب یزید علیه ما علیه بکوفه

عمرو باهلی را که از معروفین شام بود بمحضر خود خواست و نوشت بعبید الله
بن زیاد اما بعد پس بدرستیکه نوشته اند دوستان من از اهل کوفه و خبر داده اند
مرا که پسر عقیل جمعیت جمع مینماید اتفاق مسلمین را میخواهد بر هم زند پس هرگاه
بر هنگامیکه قرائت کردی مکتوب مرا روانه شو بسوی کوفه و طلب کن پسر عقیل را بطلب
کردن مهره تا اینکه او را بیابی بطور غلبه پس حبس کنی او را یا بقتل

برسانی

برسانی یا نفی کنی او را از کوفه والسلام و مکتوب حکمرانی کوفه را هم بمسلم
عمرو داد که بآن لعین برساند مخفی نماند که عبید الله بن زیاد بنا بقول ابن خلدون
مغربی در حالتیکه بیست و پنج ساله بود در سال پنجاه و چهار از هجرت والی خراسان
شد از قبل معاویه در حوالی کوه های بخارا با ترک جنگ کرد و ترکها شکست دادند
و بالجمله جنگهای بسیار سختی در جانب خراسان کرد و دو سال از جانب معاویه در
خراسان حکومت کرد و بعد معاویه اسلم بن زرعة الکلابی را والی خراسان نمود
و عبید الله بن زیاد را از آنجا عزل نمود و حاکم بصره کرد و این ملعون در بصره بود تا هنگام
مردن معاویه و پادشاهی یزید لعین پس بنا بر این حق نخل ابن زیاد در فقره کربلا
سی یک میشود و بالجمله مسلم بن عمرو باهلی از شام حرکت کرد و بشهر بصره وارد
شد مکتوب یزید را بعبید الله بن زیاد داد همان ساعت ابن زیاد حکم بتدارک
حرکت بسمت کوفه را داد و عثمان برادر خود را نایب الحکومه قرار داد و فردای
یوم الورود مکتوب از بصره حرکت نمود با مسلم بن عمرو باهلی و جمعی از خواص
نوکرهای خود و خویشان و شریک بن الاعور الحارثی هم با او بود همینکه به
نزدیکی کوفه رسید تأخیر انداخت در دخول خود را تا غروب آفتاب از جانب نجف

وارد شدن ابن زیاد ملعون بکوفه

وارد شد محض جهت تدلیس که حالت مردم را در آنجا مشاهده کند شاید
اهل کوفه مانع شوند از دخول کوفه چون حاکم کوفه نعمان بود چند روز با مدن
عبید الله در محاصره بود و از قصر که جای حکام کوفه بود بیرون نمیتوانست بیاید

و مردم کوفه

ومردم کوفه هم همگی منتظر ورود حضرت سید الشهداء بودند همانکه بعضی از
ابادیهای سمت مغرب کوفه دیدند که سوارههای چندی با شوکت و حشمت
پیدا شدند گمان کردند که سید الشهداء وارد کوفه شد و عبید الله بن زیاد
لثام بسته بود چنانکه در این زمان هم بین عربها متداولست خصوصا در سفر که
پارچه بسر میکنند که چفیه میگویند و بر او زیاد و طرف و روی خود را می بندند که
غیر چشمها و قدری از اطراف چشمها دیده نمیشود و باقی روی مستور میماند و در
شب تیره نمیشود دانست که این شخص کیست و عمامه سیاه بسر که داشت بود مردم فریاد نمودند
الله اکبر ابن رسول الله و رب الکعبه پس مردم صداها بلند کردند و اکثری
فریاد بر او زدند که ما ها بیش از چهل هزار با تو هستیم ای پسر پیغمبر و از ازدحام مردم
و هجوم کردند تا انکه احاطه کردند ابن زیاد را بخیال اینکه سید الشهداء است
و از مکه تشریف اورده است تا بعضی از مردم بجهت اظهار مهربانی از دم عاطر
سواری ابن زیاد کرفتند اظهار سرور میکردند و ابن زیاد از اظهار سرور
انها برای ورود سید الشهداء او اتش بیابان تلخ تر شد و بهر طایفه و جماعتی
که میرسید همه سلام میدادند مرحبا بک یا ابن رسول الله میگفتند و ابن زیاد
هیچ نمیگفت تا اینکه همهمه مردم کوفه بسیار شد مسلم بن عمرو باهلی گفت دور
شوید این امیر عبید الله بن زیاد است مردم متفرق شدند پس رفتند همانکه بدر قصر
دار الاماره رسید فریاد زد اکثری از مردم دور انها را داشتند و بعضی از

سوارههای ابن زیاد فریاد کرد نعمان را دهنهای نعمان حاکم سابق را که
در قصر برای انها باز کنند نعمان بخیال اینکه سید الشهداء امده است گفت ترا
قسم میدهم بخدا دور شو از من قسم بخدا و نه که امانتهای خود را از تو نگه
دارم و در جنگ تو برای من فایده نیست و ابن زیاد هیچ نگفت تا اینکه نزدیک
امد نعمان از بالای قصر سر بلند نمود و نگاه کرد ابن زیاد با او حرف زدن و گفت
در قصر را باز کن باز نشود بخت تو بسیار دیر از خواب بیدار شد شخصی از اهل کوفه
در پشت سر ابن زیاد ایستاده بود این حرف را شنید برگشت به بعضی از اهل کوفه
گفت که این شخص پسر مرجانه است قسم بخدای بیشریک همانکه نعمان در قصر را باز کرد
ابن زیاد لثام را از روی خود باز کرد و گفت منم عبید الله بن زیاد مردم پس رفتند
بنوعی که بر روی یکدیگر افتادند و بعضی زیر پا بعضی ماندند پس داخل قصر شد
و در وازه قصر را از درب بست یکدیگر چون در بسته شد مردم بستر و مردم همه متفرق
شدند خبر ورود ابن زیاد بسمع شریف مسلم رسید شبانه از خانه مختار حرکت
فرمود بخانه هانی ابن عروه مسعودی رفت میگویند هانی بن عروه مرادی رئیس طایفه
مراد بود هنگامیکه بجنگ میخواست حرکت نماید چهار هزار مرد جنگی سوار فارس و
هشت هزار پیاده و طایفه کنده هم هرگاه او را اعانت میکردند سی هزار مرد
زره پوش تابع داشت الحاصل همانکه صبح شد منادی ابن زیاد فریاد کرد که مردم
بمسجد اعظم جمع شوند بعد از انکه جمعی در مسجد حاضر شدند ابن زیاد از قصر بیرون امد

فصل ششم از باب اول

برآمدن ابن زیاد بمنبر و تهدید و تطمیع کردن مردم را

و برجست بمنبر و بعد از خطبه مردم کوفه را عتاب کرد و ملامت نمود بر کار
اعیان کوفه را و پس از آن وعده داد کسانی را که اطاعت کنند او را بجزا دادن
و ترسانید کسانی را که با او مخالفت کنند پس از آن کفلای اهل کوفه بگیرید بسکه
امیر المؤمنین یزید والی کرده است مرا بشهر شما و حاکم نموده است مرا بولایت شما ها
و حکم کرده است که غنیمت ها فیما بین شما ها قسمت نمایم و با کسانیکه مظلوم هستند
در دست ظالم شما بطور انصاف حرکت کنم و حق ضعیف شما ها را از قوی شما ها
بگیرم و رد نمایم و مال دنیا را بمطیع فرمان بردار شما بدهم و سخت گیری کنم
بر مخالف شما ها و با مرد هاشمی چه کار است که مرا بترساند از غضب من و نمیداند که ادا می
نماید مقصودش از مرد هاشمی مسلم بن عقیل است رضی الله عنه پس از آن از منبر
بزیر آمد مردم که اظهار تشیع مینمودند در خفا بخانه هانی بن عروه مرادی میرفتند
و بیکدیگر می سپردند که ابن زیاد مطلع از جای مسلم نشد و از کسانیکه آمد و رفت
با مسلم دارند آگاهی حاصل نکند و ابن زیاد لعین متصل در خیال آگاهی از
حالات مسلم بود تا اینکه غلامی داشت که همراه خود از بصره آورده بود و نامش معقل
احضار نمود و گفت بگیر این سه هزار درهم را و طلب و تفحص مسلم بن عقیل را نما و
بیکنفر از اصحاب او برسی بگو که این سه هزار درهم را از من بگیر بده و برای جنگ
نمودن با دشمن خودتان صرف نمائید با اظهار تشیع نمای پنهان و وانمود بکنی که
تو هم از آنها هستی چه تو هر گاه این پولها را بایشان دادی مطمئن میشوند و اعتقاد

حکم میشود

وقف عام

آمدن معقل خدعه گر بمسلم بن عوسجه در مسجد

محکم میشود بتو گمان میکنند که از آنها هستی پس حرفهای خود شان را
از تو پنهان نمینمایند و اینقدر باشد که بمنزل مسلم وارد شوی و حالات
مسلم و اصحاب او را روز نامه نمائی و ببین برسانی معقل لعین آمد پس از
تحصیل اطلاعات در مسجد اعظم دید که جمعی نشسته و اشاره بمسلم بن عوسجه
اسدی علیه السلام مینمایند که این بیعت بحسین علیه السلام کرده و معقل آمد در
نزدیکی مسلم بن عوسجه نشست تا اینکه مسلم بن عوسجه مشغول نماز بود که
مسلم بن عوسجه فارغ از نماز شد گفت ای بنده خدا من شخصی از اهل شام هستم
و خداوند مرحمتی در حق من کرده که از دوستان اهل بیت و از دوستان دوستان
آنها قرار داده و بعد خود را بگریه جعلی وا دار کرد و بعد عرض کرد که سه هزار
درهم با من است که میخواهم ملاقات نمایم با شخصی که از اهل بیت است شنیدم که
وارد کوفه شده و بیعت میگیرد برای پسر دختر پیغمبر و من شایق ملاقات او هستم
و کسی نیست که مرا راهنمائی کند برا او و جای او را هم نمیدانم و در مسجد بودم
شنیدم که میگفتند که تو مردی هستی که آگاهی داری با این شخص و من بخدمت تو
آمدم که این سه هزار درهم را از من بگیری و مرا بخدمت این شخص برسانی که من شخصی
از برادران دینی تو هستم و اعتقاد بمن محکم بکن و اگر بخواهی من قبل از اینکه
بحضور مسلم برسم بیعت کنم برای آن حضرت مسلم بن عوسجه اظهار رحمت با او کرد و بعد
اظهار دلگیری از اینکه مقدم کرد گرچه غرض نداشتم که مردم مرا با این اسم بشناسند که

من بیعت

فصل سیم از باب اول

من بیعت بحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام کرده ام قبل از اینکه کار مسلم
با تمام برسد از جهت ترس از ابن زیاد در شکایت او معقل گفت نیست مکر عیب
مرا بکیر برای او و مسلم بن عوسجه بیعت کرفت از معقل و قسمهای غلیظ داد و فرما
و عهدها محکم از او کرفت که پوشیده بدارد مطلب او را و همه را معقل قبول کرد
و پس از آن مسلم بن عوسجه فرمود که چند روزی بمنزل من بیا تا اینکه من برای مسلم
بن عقیل که نایب خاص امام بود اذن تحصیل نمایم و معقل چند روزی با مردم بمنزل
مسلم بن عوسجه رضوان الله عنه رفت و آمد میکرد تا اینکه مسلم بن عوسجه از مسلم بن عقیل تحصیل
اذن نمود و معقل را بحضور مسلم آورد معقل با ارشد و پس از آنکه از معقل بیعت
کرفت ابو ثمامه صائدی که الحکم فرمود که سه هزار درهم معقل را قبض نمود و سبب
اینکه تمام وجوه را ابو ثمامه تحویل میکرفت اسلحه میخرید ابو ثمامه خیلی بصیر بود
این امور بود و خود هم از سوارهای نام عرب محسوب میشد از اهل بیعت بود و بالجمله
معقل هر روز نزد مسلم را اندرست نداد هر روز و باشتیاق کسیکه زودتر می شد معقل
بود و اخر کسیکه از نزد مسلم بیرون می آمد معقل بود و همه را تماما با بن زیاد لعین
بروز نامه میکرد و بالجمله بنابر روایت ابن شهر آشوب همانکه بالغ ده هزار نفر بمسلم
بیعت نمودند در حالتیکه در خانه هانی بن عروه بود خواست که کار خود را آشکار
نماید با عبید الله جنک نماید هانی مانع شد و گفت تعجیل مکن شریک بن اعور
همدانی که با عبید الله بن زیاد از بصره آمده بود و از ارکان شیعه بود چنانکه بعد معلوم

آقا سید مهدی

وقف عام

آقا سید مهدی مرحوم در رجال خود نقل مینماید که در خانه هانی بن عروه منزل
نموده بود و ناخوش بود و بعد از اینکه چند روزی در خانه هانی ماند در خفا
بمسلم گفت عبید الله بن زیاد بعیادت من خواهد آمد من صحبت او را طول میدهم
تو بعد بیرون بیا با شمشیر کشیده و ابن زیاد را بقتل برسان و علامت ما بین من و تو
این باشد که من آب خواهم طلبید برای اینکه هانی منع کرد مسلم راضی
نشد که ابن زیاد در خانه او بقتل برسد همانکه ابن زیاد لعین داخل خانه هانی شد
و سؤال از ناخوشی شریک نمود و سؤال و جواب ایشان بطول انجامید شریک گفت
آب بیاورید و بعد دید که از مسلم خبری نشد ترسید که ابن زیاد از دست مسلم
رها شود شعری خواند که اشاره براین بود که تعجیل نما در کشتن او و جهة
انتظار چیست ابن زیاد بدخیال شده و عجلة برخاست و از خانه هانی بیرون آمد
و بر اسب خود سوار شده بتعجیل تمام بدار الاماره رفت همانکه وارد قصر شد مالک بن یربوع
تمیمی وارد شد با کاغذیکه از دست عبد الله بن یقطر گرفته بود که بحضرت سید الشهداء
نوشته بودند اما بعد پس بدرستیکه من خبر میدهم که بیعت کرده اند تو را از اهل
کوفه هیجده هزار پس همانکه مکتوب من برسد بحضور شما تعجیل کن و تعجیل کن چه
همه با تو هستند ابن زیاد لعین حکم نمود که عبد الله بن یقطر را بقتل
رسانیدند الحاصل همانکه عبید الله بن زیاد از خانه هانی بیرون رفت مسلم
رضی الله عنه داخل شد بر شریک شریک گفت چه مانع شد تو را از اینکار

آمدن ابن زیاد بخانه هانی بعیادت شریک بن اعور همدانی

شهادت عبد الله بن یقطر رضی الله عنه

مسلم فرمود

فصل ششم از باب اول

مسلم فرمود عزم نمودم که با شمشیر برهنه بیرون بیایم زنی دامن من کرفت
و قسم بخدا داد مرا که ابن زیاد را در خانهٔ ما بقتل رسانی و کریه کرد پس
من شمشیر را از دست خود بر زمین انداختم و نشستم هانی کفت وای که مرا بکشتن
داد و خودش را هلاک کرد و از چیزیکه فرار میکردم در وچار شدم و بنابر روایت
ابو الفرج شریک همانکه این سؤال را کرد مسلم فرمود دو چیز سبب شد که من
ابن زیاد را بقتل نرسانیدم یکی سخن هانی و منع از کشته شدن ابن زیاد در
خانهٔ او و دیکری حدیثی که از مردم شنیده ام روایت مینماید از پیغمبر صلعم
که فرمود ایمان وابسته بناکهان کشتن شخصی است یعنی کسیکه مؤمن است غفلتاً
کسی را نمیکشد هانی کفت قسم بخداوند هرکاه کشته بودی البته کشته بودی
کسی را که خارج از اطاعت خداوند بود و کناهکار بود و کافر مخفی غادر بود مکر
قتل شخص واحد از بغاة در غیر حالت جنک و شمشیر کشیدن روی امام ابا نمایند
بانند چنانکه امیر المؤمنین در بصره بعد از جنک عایشه حکم فرمود که هر کسی از
بغاة داخل خانهٔ خود شود و در بر روی مردم ببندد در امان است غرض این است
که عبید الله بن زیاد در این حال که در خانهٔ هانی بود شمشیر روی امام نکشید
بود اکرچه کافر بود و بر فرض جواز اذن دادن امام علیه السلام مسلم رضی الله عنه
را بقتل کسی از بنی امیه قبل از ورود سید الشهداء بکوفه معلوم نیست چه
غرض از ارسال مسلم اخذ بیعت بود از مردم پیرامون از اطلاع دادن بامام

بالجمله

وقف عام

بالجمله منتظر حکم امام بود چه بعد از فراغ از امر بیعت هیچ فعل دیکر
صورت بحر العلوم مرحوم از بعضی روایت مینماید که شریک بن اعور ناخوش
بود و ابن زیاد می فرستاده بود بنزد شریک که امیر میخواهد از شما عیادت
نماید شریک عرض کرد بمسلم که فرصت را از دست مده همانکه ابن زیاد بنشیند
امدا از اطاق خود بیرون بیا چه هانی مسلم را در اطاقی از اطاقهای اندرونی خود
جای داده بود و ابن زیاد را بقتل رسان تا حکم ایالت کوفه برای تو معین شود و
من اکر از ناخوشی نجات یافتم بشهر بصره میروم برای تو مسخر خواهم نمود بعد از
اینکه مسلم بیرون نیامد ابن زیاد از خانهٔ هانی بیرون رفت شریک بجهة پرسید مسلم
در جواب کفت که هانی مرا مانع شد کفت والله در خانهٔ من زنها و بچهها
مینهند قسم داد مرا که ابن زیاد را بقتل نرسانم در حرم خانهٔ او و من بغضب
امده و شمشیر را از دست خود بر زمین انداختم و نشستم شریک بنا کرد هانی را عتاب
کردن که کشته مسلم عرض کرد که خداوند برای تو یا بنفسم اشاره و سهل کرده کشتن
انتقام و بهانه کار را فرصت را از دست دادی دیکر ایشان ممکنشان که برای تو باقی نماند
میسر شود و شریک بن اعور بعد از سه روز وفات یافت رحمة الله علیه بعضی
نسبت ناخوشی را بهانی داده اند و عبارات ابن زیاد را برای هانی نقل کرده اند
قرار داد فیما بین مسلم و هانی کفته اند که قتل ابن زیاد بود بعضی دیکر در مسئله
شریک اعور که شنیدم بذلک تفاوتی در انجا بعد خواهد آمد بحر العلوم

مرحوم انر

فصل ششم از باب اول

مرحوم اعلی الله مقامه از عبدالله بن مسلم بن قتیبه در کتاب سیاست و امامت
نقل میکند که بیعت نمودند بمسلم بن عقیل رضی الله عنه در کوفه بیشتر از سی
هزار نفر و چون متفرق از مسلم بن عقیل شدند و در وقتی که عبیدالله بن زیاد وارد شد
و نزدیک بمسجد اعظم در راهی باقی نماندند در نزد مسلم مگر جمعیت کمی و با وجود
اینهم دم از بالای بامها الجز پاره هامی انداختند برای مسلم و اتباع او هنگامی که
مسلم اینحال را دید داخل خانه هانی شد و هانی مطاع عشیرت در کوفه داشت
بمسلم گفت که من در نزد ابن زیاد شانی دارم من خود را بناخوشی میزنم و ابن زیاد
بعیادت من می آید همانکه آمد او را بقتل برسان و بعد ابن زیاد شنید که هانی
ناخوش است و بعضی گفتند که هانی خون قی میکند پس از آن آمد ابن زیاد بجهت دیدن
خواستن هانی و بیرون نیامد مسلم و فریاد کردن هانی که وای بر شما ابن زیاد
و لو اینکه جان من با او از بدنم بیرون شود نقل مینمایند میگویند که ابن زیاد
بعد مطلع از مطلب شد و هانی را احضار نمود هانی عذر آورد که ناخوشی دارم
ابن زیاد گفت هانی را بنزد من حاضر نمائید و لو اینکه ناخوش باشد آخر الامر
هانی را از خانه خود حرکت دادند سوار اسب خود شد و عصائی در دست او بود
چون پای او لنگ بود و گاهی در راه می ایستاد و میگفت من چرا بروم بنزد
ابن زیاد و بالجمله تا وارد منزل ابن زیاد شد ابن زیاد گفت ای هانی آیا از تو
پدر من [illegible] خوبی کرده بود گفت بلی گفت من چه طور گفت بلی بعد تو هم بمن چه

کرده و

وقف عام

کیفیت هانی

کرده و عصای هانی را از دست او گرفت و آنقدر عصا را بسر و روی
هانی زد که عصا شکست پس از آن حکم نمود کردن هانی را زدند مخفی
نماناد در خصوص حکایت هانی فیما بین مورخین اختلاف بسیار است
که هر کسی بنحوی نقل کرده و همچنین حالات کوفه مسلم رضی الله عنه را
اما بعیادت آمدن ابن زیاد علی الظاهر همان بخصوص شریک بن الاعور باشد
و موافق میزان متعارف و عادت نیست چه عیادت نمودن ابن زیاد هانی را موافق با
میزان عادت نیست بخلاف شریک که بعیادت آمدن ابن زیاد برای ناخوشی او ممکن
بنظر می آید چه هانی از اهل کوفه بود و ابن زیاد بر مخالف اهل کوفه با بنی امیه از بصره
بکوفه مامور شده بود چون هانی بعد از وفات شریک بن اعور که از اهل بصره بود و هم
سفر ابن زیاد بود از بصره تا کوفه و در ظاهر دوستی هم با او داشت و در وقتی که
او را هم ابن زیاد خواند از تمهید از ابن زیاد و هانی خود را بناخوشی زد و شیوه که ناخوشی
شریک برای بعضی مشتبه بناخوشی هانی شده باشد یا بمعنی که مرض شریک مشتبه
بمارض هانی شده و بالجمله در اینکه هانی بن عروه در نزد ابن زیاد متهم شده بود
محل شبهه نیست بلکه ممکن است که معقل لعین که مراوده بخانه هانی داشت تفصیل را
با ابن زیاد گفته بود و بعید نیست که هانی هم از خارج چیزی در خصوص اطلاع ابن زیاد شنیده
بود آنا فیهم خود را بناخوشی زند که شاید غم از سید الشهدا علیه السلام قلیل
شود و امر با تمام برسد در معنی خودداری میکرد تا زمان آشکار شدن امر حضرت

دلیل بر

فصل ششم در باب اول

دلیل بر اینمطلب که ابن زیاد مطلع از کار هانی بود و از خیال قتل برآمد نه هانی
ابن زیاد را اشعری است که هنگام ورود هانی بمنزل ابن زیاد برای شریح قاضی که نشسته
بود خواند بعد از آنکه گفت مرد خائن بپای خود آمد و حاصل مضمون شعر چنین است
که من زندگی او را میخواهم و او کشتن مرا اراده [illegible] این تایید میکند نقل کسانی را که
میگویند ابن زیاد بعیادت هانی آمده و مناسب شعر اینست که من برای ناخوشی تو بدیدن تو
آمده بودم و زندگانی ترا میخواستم تو مسلم را یاد میکردی و شمشیر بکف و میکردی که مرا
در خانه خود بقتل برساند و ممکن است که ابن زیاد منزل دادن هانی مسلم را در خانه خود
باشد که جمیع بلاها بر مسلم جمیع سبب اینست که مسلم را بقتل برساند الحاصل همانکه هانی
قطع مراوده با ابن زیاد کرده و خود را بناخوشی زد بنابر روایت شیخ مفید رحمة الله علیه از
اهل تاریخ و نقل بحر العلوم اعلی الله مقامه ابن زیاد در مجلس خود گفت چه میشود مرا که
هانی را در مجلس خود مشاهده نمیکنم گفتند ناخوش است گفت هرگاه میدانستم که
ناخوش است بعیادتش میرفتم مخفی نماناد که بنابر نقل ائمه تاریخ پس میگفت ابن زیاد العین
از نیامدن هانی بمنزل ابن زیاد الی آخر ما نقلوه دیگر بصورت عیادت کردن هانی مشکل
خواهد بود و تحقیق همانست که گذشت بعد ابن زیاد محمد بن الاشعث و حسان بن
اسماء خارجه و عمرو بن الحجاج را که با هانی قرابتی داشت گفت چه مانع میشود هانی
بن عروه را که بنزد ما نمی آید گفتند نمیدانیم گفته شد که هانی ناخوش است گویا
ابن زیاد گفت که بمن گفته اند که ناخوشی او خوب شده و او در درب خانه خود می نشیند

پس ملاقات

پس ملاقات نماید با او و بگوئید و ترغیب نمائید از جانب ما چیزی را که بر او است از
حقوق پس بدرستیکه من دوست نمیدارم که مثل او کسی از اشراف عرب بر نزد من
خراب [illegible] پس این سه نفر آمدند و او ابن اشعث و اول در خانه هانی شدند در حالتیکه هانی بدر
خانه خود نشسته بود و گفتند چه مانع میشود ترا از ملاقات امیر پس بدرستیکه امیر
ذکر ترا مینمود و میگفت هرگاه میدانستم ناخوشی هانی را هر اینه بعیادت او می آمدم
هانی در جواب گفت ناخوشی مرا مانع است از ملاقات ابن زیاد گفتند خبر داده اند ابن زیاد را
که تو شبها بر در خانه خود می نشینی و [illegible] که ابن زیاد تامل [illegible] بطی کم الجفا
از تو فهمیده و کسیکه از حکام اینها با تحمل اینقسم مطالب نمیشود قسم میدهیم ترا
که سوار شوی با ما برویم بنزد ابن زیاد هانی لباس خود را طلبید و پوشید و قاطر سواری
خود را سوار شده رفتند همانکه نزدیک بقلعه حکومتی شد در قلب هانی وهمی
موجب شد بحسان بن اسماء خارجه گفت ای پسر برادر بدرستیکه من قسم بخدا میترسم از
این مرد حسان گفت یا عم والله من از جهت تو هیچ نمیترسم و هیچ راهی برای وهم
تو قرار نمیدهم و حسان هم خبر از حقیقت مطلب نداشت پس هانی داخل مجلس ابن زیاد
لعین شد و در نزد ابن زیاد بعضی از اهل کوفه نشسته بودند از جمله شریح قاضی لعنه الله
علیه هانی را که ابن زیاد از دور دید گفت برای تو او را خائن با پای او و همانکه
نزدیک ابن زیاد آمد ابن زیاد رو بطرف شریح نموده گفت شعر ارید حیوته
وَیُرِیدُ قَتْلِی عَذِیرَکَ مِنْ خَلِیلِکَ مِنْ مُرَادِ واول جلوس هانی احترام بهانی
کرد و مهربانی

وارد شدن هانی بمنزل ابن زیاد لعنه الله

فصل شش از باب اول

کرده و مهربانی کرده و هانی گفت که این شعر را برای که خواندی و برای چه گفتی ابن زیاد
گفت ساکت شو ای هانی بن عروه این کارها چیست که در خانه خود برای امیر المؤمنین
و عموم مسلمین برپا کرده و مهیا داشته و مقصود آن لعین از امیر المؤمنین یزید بن معاویه
ملعون بود و گفت مسلم بن عقیل را داخل خانه خود کرده و اسلحه و لشکر جمع او
مینمائی و مردم را بدور خانه خود جمع ساخته و گمان کرده که این مطالب بر من مخفی
میماند هانی محض جهت اینکه صلاح بگوید که شاید از چنگ آن لعین خلاص شود گفت
من چنین کاری نکرده ام و مسلم هم در نزد من نیست ابن زیاد گفت بلی چنین کار کرده
الحاصل سؤال و جواب زیادی بین هانی و ابن زیاد واقع شد همه را هانی انکار میکرد
ابن زیاد معقل را صدا کرد معقل آمد در برابر هانی ایستاد ابن زیاد گفت میشناسی
این را هانی گفت بلی او نوف هانی ملتفت شد که این لعین جاسوس ابن زیاد بوده و همیشه
در خانه هانی مشغول خدمت مسلم بوده و خبرها را از خانه هانی برای ابن زیاد میبرده است
مدتی هانی متحیر ماند و بعد از آن هانی گفت بشنو از من و تصدیق نما بخدا قسم دروغ
نمیگویم قسم بخدا و بند من مسلم را بخانه خود نخوانده ام و چیزی از کار او خبر نداشتم
تا اینکه آمد و التماس کرد از من که در خانه من منزل کند پس حیا کردم از رد کردن او
و کوتاهی نکردم که مهمان نوازی نمایم و حمایت نمایم او را و تفحص برسید کار او
با آنچه بتو گفتند هر گاه بخواهی الآن عهد محکم و غلیظی بتو میدهم که خلاف
بتو نکنم و امری هم که منافی صلاح باشد واقع نشود و مسلم را هم بیاورم در

مقصود کذب نافع است

دستت ورا

وقف عالم

دست او را بدست تو بگذارم و هر گاه بخواهی گروهی در نزد تو بگذارم تا اینکه
او را بیاورم و با برو و حکم کنم او را که از خانه بیرون رود هر جا که میخواهد
تا اینکه از گردن بگیرم او و بیرون روم و از پناه دادن او خلاص شوم ابن زیاد
لعین گفت قسم بخدا و ندا از مجلس من بیرون نخواهی رفت تا اینکه مسلم را در
این مجلس حاضر نمائی هانی گفت والله مسلم را حاضر نخواهم کرد مهمان خود را
بیاورم بدهم بدست تو که او را بقتل رسانی ابن زیاد گفت والله باید البته مسلم
را حاضر نمائی هانی گفت قسم بخدا و نه حاضر نمیکنم همانکه سخن بطول انجامید
مسلم بن عمرو الباهلی که در کوفه غیر او از اهل شام موجود نبود گفت با ابن زیاد
که اذن بده با هانی خلوت نموده گفتگو نمایم پس با هانی بگوشه رفت
که ابن زیاد از دور ملاحظه مینمود ساعتی نگذشت که صدای ایشان نفر بلند شد
بنحوی که ابن زیاد بعضی از مطالب ایشان را میشنید از جمله مسلم بن عمرو
بهانی گفت ای هانی ترا قسم میدهم که بکشتن مده خود را و بعشیره خود
بلا داخل مکن قسم بخدا میترسم کشته شوی این مرد که ابن زیاد است پسر عم
با بنی هاشم چگونه میشود که مسلم را بکشد و یا صدمه بزند مسلم را بدست ابن
زیاد بده و در این مطلب برای تو پستی نیست و منقصتی متصور نیست تو مسلم
بدست پادشاه میدهی بشخص دیگر نمیدهی که برای تو منقصت باشد هانی گفت
این مطلب برای من بین عرب پستی و عار است که مهمان خود را بشما بدهم

سؤال و جواب مسلم عمرو باهلی با هانی

وحال انکه

فصل ششم از باب اول

و حال آنکه من زنده و صحیح و سالم باشم با چشم خود می‌بینم و با گوش خود
میشنوم با نعوبا و زیادی اعوان و اتباع اگر تنها باشم و یاری و ناصری
نداشته باشم مسلم را بدست شما نخواهم داد مگر اینکه برای مسلم کشته
شوم و مسلم بن عروه هرچه قسم داد فایده نکرد ابن زیاد همانکه بعضی از این
مطالب را شنید گفت پیش بیا و رو بهانی را نزدیک آمد ابن زیاد گفت قسم
بخدا مسلم را حاضر نما والا گردنت را میزنم پس هانی گفت قسم بخدا زیاد
میشود شمشیرها کشیده شده در دور خانه تو ابن زیاد گفت افسوس بر تو آیا
بشمشیرهای کشیده شده مرا میترسانی و هانی گمان میکرد که عشیره او حرفهای او را
میشنوند پس از آن ابن زیاد گفت نزدیک بیا و چون نزدیک آمد بشمشیر باریک
که در قدیم سلاطین عرب غالبا بدست میگرفتند روی و پیشانی و بینی هانی
را زدن بطوریکه بینی هانی خورد شد و گوشت و پوست پیشانی و روی هانی
او ریخته شد و خون فرا گرفت روی و ریش او را تا اینکه شمشیر قضیب مانند
شکسته شد شخصی ایستاده بود از فراشها شمشیر حمایل کرده هانی دست خود را
دراز کرده و از قبضه شمشیر او گرفت که ابن زیاد را بکشد آن شخص خود را عقب
کشید و قبضه شمشیر خود را محکم نگاه داشت همانکه ابن زیاد اینجا را
در هانی مشاهده کرد فریاد بر آورد که بجهت خون تو حلال شد بکشید
و در جوف اطاقی انداختند و در بروی او بستند و قراول بر او قرار دادند

بهمان قسم

بهمان قسم کردند حسان بن اسماء با ابن زیاد گفت عذرهای مکار را بخواه ما را
فرستادی ما هانی را آوردیم بنزد تو تا آنکه بینی او را شکستی و خون روی
او را جاری کردی بر ریش او و گمان کردی که او را میکشی ابن زیاد گفت تو هم در
اینجا هستی پس حکم کرد که او را هم زدند بطوریکه از سینه او با دو دست زدند
فهمیدی و دور کردند و در گوشه نشانیدند و اما محمد بن الاشعث از ترس گفت که
بجهت شما راضی شدیم با هر چیز که برای امیر بهتر است فرا بگیرید چه نفع ما باشد و چه ضرر
امیر ادب نماید بما الحاصل همانکه خبر هانی بعمرو بن الحجاج رسید که هانی
را کشتند حرکت نمود با طایفه مذحج و دور قصر ابن زیاد را احاطه کرد و با
او بود سواران بسیاری و پیاده بیشمار و گفت من عمرو بن الحجاج هستم این است
سواران طایفه مذحج و اعیان طایفه بکسی خلافی نکرده ایم و از گروه مسلمین
دوری نکرده ایم و خبر رسیده بود که هانی کشته شده و خیلی این مطلب بر
آنها بزرگ شمرده شده بود با ابن زیاد گفتند که طایفه مذحج هجوم آورده
دور قلعه حکومتی را گرفته اند پس گفت بشریح برو نزد هانی و ملاحظه
کن هانی زنده است همانکه دیدی بآنها بگو که هانی زنده است آنگاه شریح رفت
بنزد هانی همانکه هانی شریح را دید فریاد بر آورد برای خدا ای مسلمین آیا
طایفه من مرده اند کجا هستند اهل دین کجا هستند اهل کوفه و خون
از روی هانی جاری بود تا اینکه صداهای مذحج را بخانه ابن زیاد شنید

احاطه کردن طایفه مذحج دور قصر ابن زیاد را

گفت گمانم

فصل مشتمل بر باب اول

کفت کمان اینست که صداها مذحج و دوستان من اند از مسلمین هرگاه
ده نفر بیاسند بنزد من مرا خلاص خواهند کرد پس شریح رفت بدر قصر و
کفت امیر هانی کفت فهمیدم حرفهای شما را در خصوص هانی امیر نزد هانی فرستاد
و من بر او وارد شدم و مرا فرستاد بنزد شما که شما را بکویم و خبر دهم
که انچه شما را خبر داده اند از کشته شدن هانی خبر باطلی است هانی زنده است
عمرو بن الحجاج و اتباع او کفتند حال که هانی کشته نشده پس الحمد لله پس
مراجعت کردند و همه از در قصر ابن زیاد متفرق کردیدند مخفی نماناد که
در نزد اینجانب اینست که هانی بن عروه در همان شب کشته شد بتفصیلی غیر این تفصیل
چنانکه بحر العلوم قدس سره در رجال نقل مینماید از بعضی از ثقات که هانی کفته
ابن زیاد بهانی کفت که مسلم را حاضر نما و الا سرت را از بدن جدا مینمایم هانی بغضب
در امد و کفت تو قدرت چنین کار را نداری مکر اینکه طایفه مذحج خون ترا
بریزند ابن زیاد بغضب در امد با شمشیر باریک زد بر سر هانی و هانی هم با شمشیر
زخم منکری بابن زیاد زد و معقل ناکهان شمشیر بهانی زد که سر هانی را
شکافت و هجوم اوردند و هانی حمله بدست راست و چپ مینمود تا اینکه جماعتی از
انها را بجهنم واصل نمود و میکفت والله هرگاه طفلی از اطفال اهلبیت در
حمایت من باشد ان طفل را بشما نخواهم داد و بروایتی دوازده نفر از
حاضرین مجلس ابن زیاد را هانی بقتل رسانید ولی اینقدرها ثابت نیست

تا اینکه از

وقف عام

تا اینکه از پشت سر هانی و از اطراف هجوم اوردند دستهای هانی را
کرفتند و بنزد ابن زیاد اوردند و کردنی از اهن بستند که ابن زیاد بود
ایستاده بر سر هانی ذکر روح شریف هانی بدرجه رفیعه خود حرکت نمود و بروایت
مسعودی که در مروج الذهب است اینکه ابن زیاد از هانی سؤال حال مسلم را
نمود و کفت باید حاضر نمائی الان مسلم را نزد من هانی ابا کرد و بعد ابن زیاد
بنای درشتی را با هانی کذاشت هانی کفت که زیاد پدرت بمن خوبی کرده و من هم
میدهم مکافات نمایم با تو عوض خوبی او را در خیر خواهی تو ابن زیاد سؤال
از مقصود هانی نمود کفت از کوفه بیرون رو بسوی شام با کسان و عیال خود با المسلمین
چه کسی والی کوفه شده است اکر سزاوار تر هست از تو و یزید بتو اختلاف از تو دیکر ابن
زیاد بغضب در امد و با هانی انقسم رفتار کرد و کمان ان کذشت مخفی نماناد
انچه زینات مطالب سابقه که و چیز مستفاد شد یکی اینکه هانی علیه الرحمة از روی
عصبیت عربی حمایت مسلم رضه را نمیکرد بلکه از روی ایمان بود و دیکر
هانی را قتل ابن زیاد مسلم را ثابت نیست چنانکه بحر العلوم هم هانی بن عروه
رحمة الله علیه را توثیق و تعدیل فرموده در رجال خود و دیکر کشته شدن هانی
بهمان شب و دیکر دروغ شهادت کردن شریح برای طایفه مذحج که هانی را من دیدم
زنده است شریح قاضی عنید الجهة از زمان بود که کوفه از زمان خلافت عمر بن
الخطاب مشغول قضاوت بود و مردم عادت کرده بودند بقبول قول و قضای

او در حالات

شهادت
هانی بن عروه

فصل ششم از باب اول

اجمالی از حقیقت حال شریح قاضی

دارد حالات شریح قاضی در زمان امیر المؤمنین علیه السلام در حقیقت با اصطلاح
این زمان بنی امیه برای خودشان شریح را ملا نما و مجاد دینی نیز تراشیده بودند خداوند
لعنت او را اگر در حقیقت شریک در خون سید الشهدا علیه السلام است وکیف کان
همانکه خبر مجلس ابن زیاد و شهادتهای که در حقیقت برای تشبثات امر مسلم عمده اول
هانی شد مسلم بن عقیل رسید در خانه هانی شبانه راه و فریاد بنفعا او اطفال
بلند شد مسلم بن عقیل از خانه هانی بیرون آمده در حال البسکر چهار هزار نفر در

در خروج مسلم رضی الله عنه

اطراف خانه ها حاضر بودند از قبیله ها مسلم امر فرمود منادی صدا اگر دید یا منصور
و این لفظ را رسم بود در کوفه هنگام خروج میکفتند و صداها پیچید در کوفه
و کویا اول صبح بود و بنا بقول جمعی که اطمینان میشود بتحصیل نمود از نقل آنها
روز هشتم ماه ذیحجة الحرام سال شصت مسلم حرکت نمود اشکارا و هیجده
هزار نفر مسلم بتبعیت نمودند بحیثیکه راه عبور بر مردم در کوچه و بازار تنگ
بود و متصلا هم جمعیت زیاد میشد در اینهنگام ابن زیاد از قصر دار الحکومه
با جماعتی از خواص خود و بعضی از اعیان کوفه داخل مسجد شده و بر بالای منبر
رفته و میکفت ایها الناس اطاعت خداوند و اطاعت روسای خودتان را از
دست مدهید و از یکدیگر جدا نشوید پس هلاک و ذلیل و کشته خواهید شد و
دوری نکنید محروم خواهید شد بدرستیکه برادر تو آن است که درستی کند با تو
بتحقیق که کسیکه نماند غلط خود را نخواست ابن زیاد در این سخن بود که

تماشاییان

وقف عام

فرار کردن ابن زیاد لعین

تماشاییان دوان دوان از در معروف باسم تمارین وارد شدند و
میگفتند که پسر عقیل آمد عبید الله بن زیاد لعین از منبر پایین آمد بکمال سرعت
خودرا بقصر الحکومه رسانید و دروازه قصر را محکم بستند و ابن زیاد عمده
همتش بر بسته شدن در قصر بود که کسی راه پیدا نکند و در نزد ابن زیاد در خانه
حکومتی که قصرش میگفتند سی نفر از فراشها شمشیری بود و بیست نفر
از خواص بنی امیه و بعضی از اعیان کوفه که من حیث المجموع پنجاه نفر بیشتر
نبودند بر فقهای چند که مسلم رضی الله عنه برای هر کدام از طایفه مذحج و
کنده و تمیم و اسد و مضر و همدان قرار داده بود و بالجمله انقدر طول
نکشید که مسجد از جمعیت پر شد و همچنین بازار و مردم متصلا جمعیتشان
بیشتر میشد و کار بعبید الله بن زیاد سخت شد و عمده کارش نگاهداری
دروازه قصر بود و بعضی از اشراف اهل کوفه که در طرف مسلم بودند می آمدند
بسمت در مسجد که مقابل خانه رومیها بود و کسانیکه از اشراف در نزد ابن
زیاد محبوس مانده بودند مشرف میشدند بر آنها از بالای قصر و بعضی از ایشان
تماشا نمایند و با بینیها با اجرت آنها را سنگباران میکردند و دشنام
میدادند و فحش با ابن زیاد و مادرش و پدرش میدادند پس ابن زیاد
کثیر بن شهاب که از اعیان کوفه بود و در نزد ابن زیاد بود و بعضی از
طایفه مذحج قول او را قبول مینمودند بجهت از قصر بیرون که شهر کوفه

را اکر دش

فصل ششم از باب اول

تا گردش نمودند و مردم را از دور مسلم بن عقیل متفرق سازند و بترسانند مردم
را از جنگ و غضب یزید بن معاویه و همچنین محمد بن الاشعث را هم بنوعی از قصر
بیرون نمود که اینها از اعیان بودند و بعضی از طایفه کنده قول او را قبول می‌کردند
و بیرقی در کوفه نصب کردند و اسمش بیرق امان بگذاردند که هر کس از اهل کوفه
بزیر او جمع شوند در امان باشد از مؤاخذه و صدمه لشکر شام و همین قسم
دستور العمل را بقعقاع ذهلی و شبث بن ربعی تمیمی و حجار بن ابجر سلمی و شمر بن
ذی الجوشن عامری ضبابی و باقی اعیان کوفه را در نزد خود نگاه داشت بطوریکه
بجهة عدم اطمینان که با اهل کوفه داشت و بجهة کمی جمعیت خود و کثیر بن شهاب مشغول
شدند باین متفرق نمودن مردم از دور مسلم رضه و محمد بن الاشعث
آمد در مقابل خانه‌های بنی عماره ایستاد و مسلم مطلع شد عبد الرحمن بن
شریح شبامی را فرستاد برای جنگ او همانکه محمد بن الاشعث جمعیت
زیاد ملاحظه کرد از آنمکان دور شد و بالجمله محمد بن الاشعث و کثیر بن
شهاب و قعقاع ذهلی و شبث بن ربعی مردم را امید دادند و دور می‌کردند
از مسلم رضه و القاء خوف بقلوب از قوه و اقتدار پادشاهی یزید می‌نمودند
تا اینکه جمعیتی زیاد باین قسم حیلها بدور خودشان جمع نمودند و جلب
قلوب مردم معلوم الحال را در همان حال بطوریکه توانستند کردند
و این اشخاص با گروهی از مردم رو بجانب قصر ابن زیاد نهادند از سمت
خانه رومیها

در ذکر نصب علم امان در کوفه از جانب ابن زیاد لعین

وقف عام

خانه رومیها داخل قصر شدند و مردم هم با اینها داخل شدند کثیر بن
شهاب گفت خدا مصلحت امیر را بدارد با امیر گروهی با تو هستند در قصر حاضرند جمعی از
فراشها و شمری و خواص و دوستان پس حرکت بسوی مسلم نما برای
جنگ عبید الله بن زیاد امتناع کرد از خروج از قصر و بیرقی ترتیب داد
برای شبث بن ربعی و حکم نمود بیرون برود از قصر با جمعیت خود و مردم
هم دور مسلم رضه بودند و کار عبید الله و اتباع عبید الله بسیار سخت
بود تا شب فرا گرفت و خروج مسلم در کوفه بیکروز تمام طول کشید بلکه از
هشتم تا شب نهم ذی الحجة الحرام سال شصت هجری پس ابن زیاد همانکه حال
خود را چنین دید حکم نمود باعیان کوفه که حاضر مجلس ابن زیاد بودند در قصری
بالای بامها قصر که مشرف بکوچه و جاده عام و مسجد بود بروند و بمردم وعده مال و
انعام نمایند در صورت اطاعت و ترغیب هم انعامهای بنی امیه را امیدوار سازند
که خارج از اندازه است از یکی و بعد و مدد لشکر شوند که دلخواه و هوای نفس
محض بود مثل انعامات شارب الخمر در حال مستی و بترسانند مخالفت
کننده را از عاقبت کار و خبر دهند حرکت لشکر را از شام بسمت کوفه
و کثیر بن شهاب بهمین قسم حرفها تکلم نمود تا اینکه نزدیک شد که آفتاب
غروب کند و گفت ای مردم بروید بجانب خانه‌های خودتان و تعجیل بکار شر نکنید و
خودتان را بمعرض قتل نیاورید این است لشکرهای یزید رو کرده بجانب
عراق

اغوای کثیر بن شهاب مردم را

فصل ششم از باب اول

عراق می اید و امیر کوفه ابن زیاد عهد کرده است با خدای خود که هر گاه شماها
اشتغالهای خود مراجعت ننمائید ایستادگی در جنگ نمائید باو داده
شماها چیز دادن را حرام نماید جنگ کننده های شما را ابن جنگ کننده
های اهل شام قسمت نماید بی تقصیر از شماها بعوض مقصران شماها مواخذه
نماید حاضران شماها بجای غایب بجنبتی که احدی از شماها نماند مگر انکه
نتیجه کاری که کرده بچشد همانکه افتاب غروب نمود و مردم کوفه از بزرگان
و اشراف خودشان اینقسم گفتارها شنیده بودند و می شنیدند بنا کردند
کم کم از دور مسلم بن عقیل رضه منفرق شدند حتی ملاحظه شد که مادر می آمد
و پسر خود را پیدا مینمود دست پسر را میگرفت و میبرد بخانه خود و همچنین خواهر
برادر خود را میگفت با مردم کفایت مینمایند در کار مسلم تو با ما بیا و مردی می امد
پسر و برادر را میگفت فردا لشکر شام می ایند پس در ان هنگام چگونه میشود
حال تو در جنگ و کار بسیار دشوار و سختی را است با بگیر برویم الحاصل
نه بجا دست هیچ یکی را گرفتند و از دور مسلم رضه منفرق شدند تا هنگام
مسلم نماز مغرب را در مسجد اعظم خواند سی نفر اقتدا بمسلم نمودند مسلم بعد از
نماز ملاحظه فرمود دید که سی نفر بیشتر با او نماند بنا کرد که از مسجد بیرون
رود متوجه شد بسمت یکی از درهای مسجد معروف باسم طایفه کنده که باب کنده
میگفتند بکنه مسجد نرسیده ده نفر بیشتر با مسلم مظلوم رضه باقی نماند

شرح متفرق شدن اهل کوفه از دور جناب مسلم رضی الله عنه

همانکه از

وقف عام

همانکه از در مسجد بیرون امد و سوار اسب خود شد ملتفت شد که هیچکس
همراه مسلم نیست و ظاهر نقل اکثر مورخین است که مسلم بمنزل خود بلدیت
نداشت بجهة او مدتی در محلات کوفه حرکت مینمود حتی بعضی گفته اند که
همانکه مسلم از در مسجد بیرون امد بدکسی نیست که او را دلالت بمنزل
او نماید اینمطلب در نزد من محل تامل بل منع است مسلم تا انهنگام دراز در
کوفه مانده بود و انکه می خانه هانی بن عروه از معروفترین خانه های
کوفه بود غایتها فی الباب از مسجد بکندی دورتر اتفاق افتاده بود که ممکن
اینست که چون ابن زیاد هر قسم بود مسلم میدانست که اگر او را بکشد خواهد او را
خواست که در کوفه پنهان باشد تا بتواند تا هنگام رسیدن سید الشهداء علیه السلام خود
را بحضرت برساند غرضش که یا از کوفه بیاید بیرون رود و حکایت مجلس هانی را
هم چنانکه بحر العلوم مرحوم متعرض است عبد الله بن خادم خبر زاده بود که
گفت من جاسوس مسلم بودم و بطلب قصر شدم تا ملاحظه نمایم که چه قسم سلوک
با هانی میشود تا تفصیل مجلس را الی آخره فهمیدم و دیدم بیرون امدم و اسب
خود را سوار شده بشتاب خبر را بمسلم رسانیدم حکایت را من اولها الی
اخرها برای مسلم نقل کردم پس بنا بود ان مسلم رضه بمنزل معلوم خود که بنشیند
نمیتوانست برود و اسب خود را تند میدر کوچهها و محلات کوفه میراند تا ان
بشخصی فرمود چرا چنین کردند اهل شهر شما عرض نمود اقای من سعید جمع

ناشکنند

فصل ششم از باب اول

را شکسته بود برای یزید بن معاویه بیعت نمودند مسلم تنها ماند دوست خود را
بهم بیکی ندید و بنا کرد تنها در کوچه‌ها و محلات راه پیمودن بی کس و یار و ملجأ
و پناهی که در آنجا قرار گیرد تا رسید بمحله بنی خزیمه و بنا بر روایت دیگر بمحله
دیگر و بنا بروایت دیگر نزدیک خانه اسید حضرمی و بنا بر روایت مسعودی
که مسلم شب نکرد از و نیند اگر این نباد را بمحاصره انداخته بودند از رو
مگر اینکه دید یکصد نفر بیشتر با او نیست همانکه چنین دید متوجه خانه
باب کنده همانکه بمسجد رسید دید بیشتر از سه نفر همراه ندارد همانکه
بیرون آمد هیچکس با او نبود مسلم در بین راه های شهر کوفه تنها و متحیر ماند
تا خود را رسانید بخانه‌های بنی جبله از طایفه کنده پس رسید بدر خانه زنی که نامش
طوعه بود و کنیز اشعث بن قیس بود و از او اولادی هم پیدا کرده بود و بعد
اشعث او را آزاد نموده بعد اسید حضرمی او را تزویج کرد و از او پسری بنام
او متولد شده بود بلال نام و بیشتر اوقات عقب بود این زن بدر خانه منتظره که پسرش
چه وقت می‌آید عادت هم هنگام اغتشاش حالت مادر بالنسبه بپسر همین قسم است
و بنا بروایت مسعودی که مسلم از اسب پیاده شد پیاده آمد تا بدر خانه اینزن
سلام بطوعه کرد و طوعه جواب داد فرمود ای کنیز خداوند قدری آب بده طوعه
آب آورد مسلم میل فرمود و نشست و طوعه داخل خانه خود شد پس از مدتی
بیرون آمد دید همان شخص که آب طلبید بدر خانه نشسته گفت

ماندن جناب مسلم در مسجد کوفه تنها

ای بنده

وقف عام

ای بنده خدا آیا آب نخوردی فرمود بلی گفت برخیز برو بخانه خود
مسلم چیزی نگفت پس از آن باز طوعه تکرار نمود باز هم مسلم ساکت شد
مرتبه ثالثه طوعه گفت سبحان الله ای بنده خدا خداوند برخیز خدا عافیت
کند تورا و برو بخانه خود چه جای نیست برای تو نشستن بدر خانه من و
راضی هم نیستم که بدر خانه من نشسته باشی پس از آن مسلم برخاست و فرمود
ای کنیز خداوند برای من در این شهر خانه و عشیره نیست آیا میشود که
مزدی گرفته باشی و کار خوبی نموده باشی و لعل من بعد هم خوبی از من بتو
برسد طوعه عرض نمود مقصود چیست فرمود من مسلم بن عقیل هستم
تکذیب نمودند این مردم مرا و تدلیس کردند با من و انکار نمودند امر مرا
طوعه عرض کرد تو مسلم فرمود بلی عرض نمود داخل خانه شو مسلم داخل خانه
و اطاقی علیحده برای مسلم فرش نمود و غذائی برای مسلم حاضر کرد ولی
مسلم میل نفرمود پس از آن پسرش بلال بخانه مراجعت نمود دید مادرش خیلی
رفت و آمد باطاق دیگر زیاد می‌نماید متوجه شد بمادر خود گفت که قسم بخدا اینحال
بشک تو می‌اندازد کثرت دخول و خروج تو در این اطاق امشب مرا
البته برای تو در این اطاق کاری تازه است گفت ای پسر من در بگذار این
سؤال گفت والله البته باید خبر بدهی مرا مادرش گفت مشغول کار خود باش
و سؤال مکن از من چیزی باز اصرار نمود مادر گفت ای پسر احدی را خبر دار

تشریف آوردن جناب مسلم بخانه طوعه

نکنی از

فصل مشتمل بر باب اوّل

نگفتی از مردم با چیزی که من خبر میدهم ترا گفت بلی پیرانشان نماز در قسمتهای زیاد
بپسر داد پس از آن پسر را آگاه از مطلب نمود پس پسر لعین دیگر هیچ نگفت
و بخواب رفت اما ابن زیاد پس همانکه مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند
و در بعضی از نسخ خیلی برای ابن زیاد بد گذشت گوش فرا داد دید که از
اصحاب مسلم صدائی نیست چنانکه قبل از غروب آفتاب بود به یکسان خود گفت بروید
بامهای قصر و نگاه کنید که از اصحاب مسلم کسی را در مسجد و اطراف مسجد
مشاهده مینمائید پس بالا رفتند و کسی را ندیدند ابن زیاد از خوف گفت که در این
جاهای پوشیده از مسجد را نگاه کنید چه شب نهم ذیحجة الحرام بود و شب مهتاب
بود و گفت لعل کمین کرده باشند در زیر جاهای تاریک از مسجد که اطراف
مسجد بود گرد تا باطهای مسجد را و تخته های روی تا باط مسجد را از بالای
قصر کشیدند و سر دسته های نی ها را آتش زده و در دست گرفتند و نگاه بر
تا باطها اطراف نمودند کسی را ندیدند ولی این شعلهها گاهی بانین روشن میشود
و گاهی نمیشود پس از آن قندیلها و دستههای نی را بر ریسمانها بستند و از
بالا سرازیر نمودند و سر نی ها را آتش زدند و به همین قسم اطراف تاریکیها
را ملاحظه نمودند تا اطراف منبر هیچکس را ندیدند و ابن زیاد را خبر دادند که
مردم همه متفرق گردیده اند پس از آن باب سده مسجد را باز کرده و ابن زیاد
لعین از قصر بیرون آمد کسانیکه داشت همه در اطراف نشستند و عمرو بن

نافع را

وقف عام

و بر آمدن ابن زیاد از قصر و آمدن بمسجد و نماز عشا خواندن و بمنبر رفتن آن لعین

نافع را حکم نمود که بصدای بلند اعلام کند اهل کوفه را اگر سلطان ذمت جان
کسیکه از اهل جنگ و صلحیان دانا تر و کسیکه مردان جنگی که نماز عشا را در غیر
مسجد بجا آورد پس ساعتی نگذشت که مسجد پر از جمعیت شد پس منادی صدا
در داد بنماز و ابن زیاد ایستاد بنماز با شمشیرهای حمایل کرده در پشت خود
قرار داد که مبادا در حالت نماز کسی او را بقتل رساند پس از آنکه مردم با ابن زیاد
اقتدا نمودند بر منبر رفته و بعد از حمد و ثنا گفت اما بعد پسر عقیل سفیه نادان
کرد از خدا و جنگ اینچه را که مشاهده نمودید پس امان خدا دور باشد از
کسیکه پسر عقیل را در خانه او پیدا کنیم و هر کس او را بنزد من بیاورد ده هزار
دینار انعام او نسبت به هر که نیز دای بندگان خدا و دست از طاعت و بیعت خودتان نکشید
ناهی بجانبهای خودتان قرار بدهید پس از آن حصین بن نمیر را صدا کرد و
گفت ای حصین بن نمیر مادرت بگریه درآید برای تو اگر راهی از راههای محلات
کوفه را از دست بدهی و اینمرد فرار نماید بنزد من بیاوری او را و تجسس کردن
مسلط کردم ترا بر تمام خانههای کوفه و جاسوسها بفرست برای اهل کوفه
خانههای اینها و فردا تمام خانهها و داخل خانهها را تجسس نما تا اینکه اینمرد را
بیابی و بنزد من بیاوری و او را حصین بن نمیر از بنی فراشها شمشیر حمایل
کرده خود نمود و حصین بن نمیر از بنی تمیم بود پس از منبر بزیر آمده و رفت و داخل
قصر شد و بیرقی بر نیزه داد و بعمرو بن حریث داد و او را رئیس بر اهل کوفه قرار

داد همانکه

فصل ششم از باب اول

داد همانکه صبح شد در مجلس حکومت خود نشسته و اذن عام بمردم داد و
هجوم کردند مردم کوفه برای عزل ابن زیاد و محمد بن الاشعث لعین به مجلس ابن زیاد شد
ابن زیاد گفت مرحبا بانکسیکه دوستی بنی امیه را مغشوش نکرد و بعد در نزد خود
او را جای داد الحاصل بالاخره طلوع صبح زود بنزد عبد الرحمن بن محمد الاشعث
لعنة الله علیهم اجمعین آمد و حکایت شب مسلم رضه را با او قصه کرد عبد الرحمن
آمد در همانشب که پدر ملعونش در نزد ابن زیاد نشسته بود بگوشش پیش حکایت
را گفت ابن زیاد مطلب را فهمید ابن زیاد با شمشیر باریک که در دست داشت اشاره
بمحمد بن الاشعث نمود گفت برخیز و همین ساعت مسلم را حاضر نما و جماعتی از
بنی تمیم همراه او کرد چه میدانست اگر غیر بنی تمیم اکراه دارند از اینکه مسلم را گرفته
بدست ابن زیاد دهند و از جمله کسانیکه همراه او نمود عبید الله بن عباس
سلمی را با هفتاد نفر جنگی از طایفه قیس تا اینکه نزدیک شدند بخانه طوعه
همانکه مسلم رضه صدای پای اسبها و هایهوی مردم را شنید فهمید که
برای او آمده اند پس بیرون آمد با شمشیر برهنه و از اطراف دور خانه را گرفته
و داخل خانه شدند مسلم رضه حمله نمود بر آنها و جنگی با آنها کرد و همه را از
خانه بیرون نمود پس از آن مرتبه ثانیه هجوم بداخل خانه نمودند و مسلم حمله نمود
و مرتبه ثانیه آنها را از خانه طوعه بیرون دوانید بروایت بعضی ازیشان
چهل و یکنفر از آنها را مسلم بقتل رسانید همانکه این شجاعت را از مسلم

بیرون آمدن جناب مسلم و جنگ کردن در خانه طوعه

مشاهده

وقف عام

مشاهده نمودند خبر با بن زیاد رسید ابن زیاد ملعون سفارش نمود بمحمد بن
الاشعث که ما ترا فرستادیم که یکنفر شخص تنها را گرفته بنزد ما بیاوری این همه
شکست اشکار بکسان تو وارد آورد چگونه است که ترا مامور بغیر او کنیم محمد
بن الاشعث سفارش داد که تو گمان میکنی که مرا فرستادهٔ برای اوردن بقالی
از بقالهای کوفه و یا شخصی از طایفهٔ پست عجم که در بیرون کوفه منزل
دارند ای امیر اگر بدانی که تو مرا فرستادهٔ برای جنگ کردن با شیر غضبناک
و شمشیر دودم بدست پهلوان و پادشاه بلند همت و آقای شجاع از اولاد
بهترین مردم ابن زیاد سفارش داد که با سفیهها مسلم را فریب داده امان
بدهید او را تا دستگیر شود و بالجمله بکر بن حمران الاحمری در داخل خانه
طوعه حمله بمسلم نمود و جنگی فیما بین او و مسلم اتفاق افتاد و در جنگ
شمشیر بروی مبارک مسلم زد لب بالای مسلم را برید و بر لب زیری رسید و
دو دندان پیش از بالا را بزمین انداخت و مسلم هم شمشیر بر سر آن ملعون زد
و زخم بسیار منکری بسر آن ولد او رد و پس از آن مجال با آن ملعون نداد شمشیری
باز زد از ما بین شانه و گردن که نزدیک شد بباطن سینه آن لعین داخل شود همانکه
اینحال را مردم مشاهده نمودند بر بالای بامهای خانه طوعه رفتند و بنا کردند
سنگ پاره بمسلم انداختن و دسته های نی را آتش زده بر سر مسلم میانداختند
همانکه مسلم مغلوب و غریب اینحال را مشاهده نمود از خانه طوعه بیرون آمد با شمشیر

برهنه

مقصد ششم از باب اول

برهنه سر اعنی جنگ کردن با ایشان بروایت سید بن طاوس رحمه در لهوف
همانکه مسلم در خانه طوعه صدای پای اسبها و صدای مردم را شنید زره
در بر کرده و سوار اسب خود شد و بیرون آمد و بنا کرد با لشکر عبید الله بن زیاد جنگ
کردن تا اینکه جماعتی را از ایشان بقتل رسانید تا اینکه طعن نیزه او را از اسب
انداخت و بروایتی هنگام جنگ با ایشان این رجز را میخواند هُوَ الْمَوْتُ
فَاصْنَعْ وَیْكَ مَا اَنْتَ صَانِعٌ فَاَنْتَ بِكَاسِ الْمَوْتِ لَا شَكَّ جَارِعٌ فَصَبْرًا
لِاَمْرِ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَحُكْمُ قَضَاءِ اللهِ فِی الْخَلْقِ ذَائِعٌ و بروایتی همانکه مسلم
زخم بسیاری بر بدن شریف او وارد آمد محمد بن الاشعث گفت که در امان هستی
خود را بقتل مرسان بعد مسلم فرمود چه امانی برای اهل مکر و حیله و بدکارها و
فرمود اَقْسَمْتُ لَا اُقْتَلُ اِلَّا حُرًّا وَاِنْ رَاَیْتُ الْمَوْتَ شَیْئًا نُكْرًا وَیَخْلِطُ الْبَا
رِدَ سُخْنًا مُرًّا رُدَّ شُعَاعُ الشَّمْسِ فَاسْتَقَرَّا كُلُّ امْرِءٍ یَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا
اَخَافُ اَنْ اُكْذَبَ اَوْ اُغَرَّا پس از آنکه ضعف بر بدن مسلم غلبه کرد ملعونی
از پشت سر مسلم نیزه بر پشت مسلم زد رو بر زمین آمد مسلم را احاطه
کرده و گرفتند و لکن بروایت شیخ مفید رضه بعد از اینکه مسلم این رجز
اخیر را خواند محمد بن الاشعث لعنه الله گفت دروغ نمیگویند و حیله با
تو نمیکنند بنی امیه بنی عم تو هستند و کشنده تو نیستند و ضربتی بتو وارد
نمی آورند و جزع مکن و مسلم سنگین شده بود از بسکه جراحت بر بدن آن
مظلوم

بیرون آمدن مسلم از خانه طوعه

مظلوم وارد آمده بود و نزدیک بود که از حالت جنگ بیفتد خود را بکناری کشید و
تکیه بدیوار نمود محمد بن الاشعث مرتبه دیگر امان داد و دادن امان را اعاده کرد
مسلم چون حالتی برای او باقی نبود فرمود من در امانم محمد بن الاشعث
گفت بلی و شمشیر مبارک خود را بر مردم کرده فرمود من از کشته شدن در امانم
همه گفتند بلی مگر عبید الله بن عباس سلمی که گفت مرا کاری نیست و بکناری
رفت مسلم فرمود هر گاه امانم نمیدادید بدست خود بدست شما نمیدادم
پس از آن قاطری حاضر کردند مسلم را سوار کرده و دور مسلم را گرفتند
در اینحال که خون از زخمهای بدن شریف مسلم جاری بود و پس از آن شمشیر
برهنه مسلم را از دست مسلم گرفتند در اینحال مسلم مایوس از زندگانی خود
منفعل شد همانا چشمهای شریف مسلم پر از اشک شد بعد فرمود این
اول حیله است محمد بن الاشعث گفت امیدوارم که برای تو قتلی نباشد مسلم
فرمود این نیست مگر امید و امید کجا ماند امان شما انا لله و انا الیه راجعون
پس از آنکه بنا کرد بگریه کردن شخصی نادانی که مسلم رضه مقصودش از گریه
را نفهمید مطالب بلند را درک ننمود گفت کسیکه بخواهد بحضرت سید الشهدا
برساند اگر تشریف بکوفه بیاورد چنانکه صریح فرمایش خود شیخ مفید است این مطلب
چه بعد از اینکه مسلم رضه بنا کرد بگریه در اخبار نمودن عبید الله بن عباس
سلمی گفت بدرستیکه هر کسیکه طلب کند آنچه را که تو طلب کردی هنگامیکه
وارد شود

فصل ششم از باب اول

وارد شود بر او مثل این خبر که بر تو وارد شد هر آینه گریه نمیکند مسلم فرمود والله
من بجان خودم گریه نمیکنم و نه برای کشته شدن گریه میکنم و نه برای
کشته شدن خودم نوحه مینمایم و اضطراب و پریشانی ندارم برای جان
خودم بقدر چشم بر هم زدن دوست نمیدارم ولکن گریه مینمایم برای کسان
خودم که متوجه من شده‌اند بسوی من بعد فرمود گریه مینمایم برای حسین و
آل حسین سلام الله علیهم اجمعین پس از آن رو کرد بمحمد بن الاشعث و
فرمود ای بنده خدا من میدانم ترا که والله اگر عاجز شوی از امان من یعنی
نگاهداری من آیا خیری در تو هست که شخصی را از کسان خود بفرستی بنزد
حسین چه بدرستیکه من میدانم که او امروز یا فردا از مکه بیرون آمده
و با فرزندان خود خواهد آمد و اهلبیتش هم همراه او هستند و بگوید بحسین
که پسر عقیل مرا فرستاد بنزد تو در حالتیکه اسیر بود در دست اهل کوفه
نمیداند که آیا امشب کشته میشود یا میماند و آن میگوید بتو برگرد فدای
تو باد پدر و مادرم و اهل بیت خود را برگردان و مغرور نکنند اهل
کوفه ترا که آنها کسانی هستند که با پدرت امیر المؤمنین خلاف کردند
که همیشه از خداوند مرگ را و یا کشته شدن را خواهش مینمود از جهة
فراق آنها و بدرستیکه اهل کوفه با تو دروغ گفتند و دروغگو رأی
ندارد محمد بن الاشعث گفت والله که البته خواهم کرد و با ابن زیاد هم
خواهم گفت

[illegible]

وقف عام

خواهم گفت که من امان داده ام ترا تا اینکه مسلم را بدر قصر الحکومه
آوردند از شدت زخمهای وارده بر بدن شریف و زیادی حرکت و
جنگ تشنگی بر مسلم غالب شده جماعتی بر در دار الحکومه نشسته بودند
که اذن تحصیل کرده داخل شوند از جمله عمارة بن عقبة بن ابی معیط و عمرو بن
حریث و مسلم بن عمرو باهلی و کثیر بن شهاب و کوزه آب خنکی بر بالای در
گذاشته بودند بنسیم عراق که این شبها بر جای بلند میگذارند
که سرد شود مسلم فرمود آب بدهید بخودم مسلم بن عمرو باهلی گفت آیا
تشنه ای بخوری نامی بینی که چه قدر سرد است والله نخواهی چشید از آن آب
قطره تا وارد جهنم شدن آنها او بخوری مسلم فرمود وای بر تو کیستی
گفت من همان هستم که حق را یافتم در صورتیکه تو انکار نمودی و خیر
خواهی امام خود کردم در صورتیکه تو بدخواهی کردی و اطاعت کردم او را
در حالتیکه تو مخالفت کردی او را من مسلم بن عمرو باهلی هستم پس از آن
مسلم فرمود مادرت بگریه در آید بر تو چه چیز ترا اینقدر جفا کار و بد خو
و قسی القلب کرده ای پسر باهلی تو اولی هستی بحمیم جهنم و مخلد شدن در آتش
جهنم از من پس از آن مسلم نشسته و تکیه بدیوار نمود و عمرو بن حریث غلام
خود را فرستاد و کوزه آبی که دستمالی بر سر او انداخته بودند و قدحی
و آب از آن قدح بکاسه ریخت پس گفت مسلم بخور و مسلم کاسه را گرفته هر قدر
میخواست

ریختن دندانهای ثنایای مسلم بقدح آب

فصل شکر آب در باب اوّل

میخواست آب میل نماید کاسه پر از خون میشد و نتوانست آب میل فرماید و در مرتبه
بهمین قسم آب بکاسه ریخته شد مسلم خواست میل نماید کاسه پر از خون شد
و همانکه مرتبه سیم آب بکاسه ریخته شد مسلم خواست میل فرماید دندانهای
ثنایای مسلم بقدح ریخته شد فرمود الحمد لله هر گاه این آب از رزق
مقسوم بود هر اینه میخوردم او را در این اثنا آدم ابن زیاد آمد که مسلم را
بیاورید همانکه داخل شد بر ابن زیاد سلام نداد بعضی از فراشها گفت که با
امیر سلام نمیدهی فرمود هر گاه میخواهد مرا بقتل برساند چه جهت سلام
بر او و هر گاه مرا بقتل نرساند پس زیاد خواهد شد سلام من بر او مخفی نماند
مطلب هم جهة احتمال بقا بود که شاید در این ضمن بحضرت سید الشهدا خبر دهد
که بکوفه تشریف نیاورد چنانکه بعد در وصیت مسلم هم معلوم خواهد شد و
بالجمله محمد بن الاشعث امان دادن خود را بر مسلم در نزد ابن زیاد گفت ابن زیاد
گفت تو کجا و امان دادن کجا ما ترا فرستادیم که مسلم را بنزد ما بیاوری محمد بن اشعث
ساکت شد و نتوانست حرفی بزند ابن زیاد ملعون گفت بزن که خوشم در دنیا
قسم که البته تو کشته خواهی شد مسلم فرمود همچنین گفت بلی فرمود بگذار تا وصیت
نمایم گفت وصیت نما مسلم نگاهی بجالسین مجلس ابن زیاد نمود عمر بن سعد که
از قریش بود او را منظر در آورد فرمود ای عمر فیما بین من و تو قرابتی هست و من حاجتی
بتو دارم و بخفی که ولابد است ای من بر تو که بجا بیاوری حاجت مرا و آن مخفی است

وصیت کردن مسلم فرمود بعمر سعد

ابن سعد

وقف عام

ابن سعد ملعون امتناع نمود ابن زیاد گفت چرا امتناع مینمائی اگر گوش کنی
در حاجت پسر عم خود پس ابن سعد برخاست با مسلم در جائی نشست که ابن زیاد
هر دو را میدید پس مسلم فرمود که من در کوفه قرض دارم و از روزی که وارد
کوفه شده ام هفتصد درهم قرض کرده ام شمشیر مرا با زره من بفروش و
قرض مرا بده و همانکه من کشته شدم خواهش بکن از ابن زیاد که بدن مرا بتو
ببخشد و بدن مرا دفن کن و بفرست کسی را بنزد حسین علیه السلام که حسین را برگرداند
چه من نوشته ام و اعلام کرده ام او را که مردم کوفه با تو هستند و نمی بینم او را
مگر اینکه متوجه شده می آید پس از آن ابن سعد گفت با ابن زیاد ای امیر آیا میدانی
چه گفت بمن مسلم چنین و چنان وصیت نمود ابن زیاد گفت که خیانت نمیکند
تو را کسیکه امین باشد و لکن گاهی میشود که خائن امین قرار داده شود غرض
ابن زیاد اشاره بر افشا نمودن ابن سعد بود سرّ مسلم را و بعد ابن زیاد گفت
اما مال مسلم پس از آن او باشد و هر چه تو ای ابن سعد منع نمیکنیم که عمل کنی
بطوریکه مسلم میخواهد و اما نعش او پس ما باک نداریم همانکه او را بقتل
رساندیم هر قسم رفتار شود با بدن او و اما حسین پس بدرستیکه اگر ما متعرض
نشود ما او متعرض نخواهیم شد پس از آن ابن زیاد لعین گفت ساکت شو ای
پسر عقیل آمدی بکوفه مردم همه جمع بودند تفرقه انداختی بین مردم و کلمه ایشانرا
از هم جدا کردی و بعضی را با بعضی بجنگ انداختی مسلم فرمود کلا من از

برای این

فصل مشتمل بر باب اول

سؤال و جواب ما بین مسلم و ابن زیاد

برای ابن مطلب بکوفه نیامده ولکن اهل کوفه چنین گمان کردند که پدرت
زیاد خونهای اهل کوفه را بقتل رسانید و خونهای ایشان را ریخت و در بین
ایشان کارهای کسری و قیصر نمود پس ما آمدیم بکوفه تا امر کنیم مردم را بعدل و
بخوانیم ایشان را بکتاب خداوند پس ابن زیاد گفت تو کجا و اینکار کجا ای خارجی
از طاعت خداوند پس چرا امر بعدل و معروف بکتاب خداوند نمیکردی در زمانیکه
تو در مدینه شراب میخوردی مسلم در مقام انکار فرمود من شراب میخوردم قسم بخداوند
که خداوند البته میداند که تو خود نمیدانی که تو راستگو در این مطلب نیستی و تو این
نسبت را بمن از روی آگاهی ندادی و من همچنین نیستم که تو میگوئی و تو سزاوارتر
برای شراب خوردن از من و تو کسی هستی که خون مسلمین را میلیسی و میکشی
کسی را که خداوند حرام کرده کشتن او را و خون بریزی میمانی که خداوند او را حرام
کرده محض جهة غضب و عداوت و بدگمانی در حالتیکه بازی میکنی گویا که کاری
نکرده ابن زیاد گفت ای خارج از طاعت خداوند بدرستیکه نفس تو با بدن و آنچه
را خداوند مانع شد نفس تو که با بدن خود برسید و خداوند اهل این مطلب
قرار نداد مسلم فرمود پس کیست اهل این خلافت در صورتیکه ما اهل
نباشیم پس گفت ابن زیاد که یزید امیر المؤمنین پس مسلم فرمود حمد میکنیم خدا
را بهر حال راضی شدیم بحکم خداوند فیما بین ما و شما ابن زیاد
همینکه این سفرها بشنید از مسلم گفت خدا مرا بکشد اگر من ترا نکشم

کشتنی که

وقعه عام

کشتنی که در اسلام بان قسم کسی را نکشته باشند از مردم مسلم فرمود اما
تو پس سزاوارتری که در اسلام چیزها اختراع نمائی که نبود و بعد مسلم
فرمایشاتی چند فرمود که از غیظ ابن زیاد بنا کرد ناسزا بامیر المؤمنین و عقیل
و مسلم و سید الشهدا سلام الله علیه گفتن و مسلم رضی چیزی بگو هیچ نفرمود
پس از آن ابن زیاد گفت ببرید مسلم را بر بام قصر و گردن او را بزنید پس از
آنکه سرش بزمین افتاد جسد او هم پرت کنید از بالا بزیر آید غرضش
این بود که از وقت کسی را باین قسم نکشته بودند مسلم فرمود که هرگاه قرابتی
بین من و تو بود مرا نمیکشتی غرض مسلم این بود که تو از قریش نیستی و از
طایفه مضر نیستی بلکه ولد الزنا هستی پس بکر ابن زیاد جوابی نداشت که بگوید
گفت امر دیگر پسر عقیل سر او را زخم زده کجا است بکر بن حمران حاضر شد گفت
ببر مسلم را و در فوق قصر الحکومه گردن او را بزن مسلم متصل استغفار
میفرمود و صلوات بر رسول اکرم و آل رسول میخواند و عرض میکرد خداوندا
حکم کن فیما بین ما و کسانیکه حیله کردند با ما و دروغ گفتند و پست کردند

در بیان شهادت حضرت مسلم رضی الله عنه

ما را پس از آن در بالای قصر مشرف بمکانی معروف از بازار حمری مسلم
رضی الله عنه را گردن زد پس از آن جسد شریف مسلم را از بالای قصر
انداختند و بر زمین آمد غرض ابن زیاد لعین این بود که همه اهل کوفه
کشته شدن او را ملاحظه نمایند و بترسند از ابن زیاد بر آنها مستولی شود بر ایشان

شیخ مفید

فصل مشتمل بر باب اول

شیخ مفید ره و طبرسی ره هانی را هم بعد از قتل مسلم در ملأ عام گردن زدند و لهذا تفصیل مطلب در سابق گذشت و بروایت سید بن طاوس ره در لهوف بکر بن حمران لعین همانکه مسلم را گردن زده بود فی الحال بسیار ترسناک از بام قصر بزیر آمد ابن زیاد سؤال از حالت او نمود که چه طور شد گفت همان ساعت که مسلم را بقتل رسانیدم مرد سیاه چهرهٔ بد صورتی را دیدم که انگشت حیرت بدهان گرفته در مقابل من بمن نگاه میکند پس بسیار ترسیدم از آن بطوریکه هیچ با سیفم نترسیده بودم ابن زیاد گفت شاید خوف کردهٔ مخفی نماناد که این بکر بن حمران کافر بود و روایتش و خبرش اعتبار ندارد و بر فرض صحت ممکن است که این شخص از مؤمنین جن بوده که از جسارت مردم کوفه و خوف نزول عذاب برای آگاهی مردم برای بکر بن حمران مجسم شده مخفی نماناد که ابن زیاد کاغذی به یزید بن معاویه نوشت و سر مسلم و هانی بن عروه را فرستاد بشام برای یزید بن معاویه اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک بدانکه تفاصیل احوال مسلم و هانی با اختلاف مورخین و توضیح نقل اکثری از اصحاب و بیان ترتیب عادی بالنسبه بامور واقعه در آن زمان بطور وضوح در این کتاب نوشته شد برای عموم مسلمین و بهتر آنست که ختم کنیم حکایت مسلم را بذکر حدیثی در فضیلت مسلم صدوق ره در

حکایتی در فضیلت جناب مسلم رضی الله عنه

مجالس

مجالس باسناد خود نقل مینماید از سعید بن جبیر و او از ابن عباس که گفت عرض نمود امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله یا رسول الله آیا دوست میداری تو عقیل را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و الله من دوست میدارم عقیل را دو دوست داشتنی یکی دوست داشتن خودم و دیگری دوست داشتن جهت دوست داشتن عم ابیطالب او را و بدرستیکه پسر عقیل کشته خواهد شد در محبت پسر تو و بگریه می آید بر او چشمهای مؤمنین و ملائکه مقربین نماز او را خواهند خواند پس از آن پیغمبر گریه فرمود تا اینکه اشکهای چشم مبارک آنحضرت بر سینه مبارک جاری شد پس از آن فرمود بخدا شکایت مینمایم از آنچه بکشند میرسد عترت من بعد از من مخفی نماناد همانکه کاغذ ابن زیاد با سر مسلم و هانی بشام بیزید رسید در جواب اظهار تشکر از کفایت ابن زیاد نمود و نوشت که تحقیقی خبر رسیده است برای من که حسین متوجه عراق شده می آید پس قراولها بگماشو و نگاهبانها برای تفحص بیکار بدار مگر بکسیکه با تو جنگ نماید الان جنگ بخود داری بکن و جبر نما کسی را که بدگمانی باو داری و هر کسی را که متهم بدوستی حسین باشد او را بقتل برسان و هر روزه حالات خود را بنویس و بنامه برای من پوشیده نماناد بنابر نقل کثیری از مورخین و محدثین یوم حرکت حضرت سید الشهدا امام ثالث علیه السلام از مکه معظمه مصادف بود با یوم خروج مسلم رضی الله عنه در کوفه که یوم

فصل ششم از باب اول

نبوده باشد و جمعی از اهل حجاز و اهل بصره هم در مکه بسبب مصاحبت
نموده بودند علی الظاهر اینها هم در رکاب مبارک حضرت حاضر بودند
و کسانیکه از اولاد امیر المؤمنین و بنی هاشم حاضر بودند در فصل
دیگر خواهد امد بدانکه چون خبر بیعت اهل کوفه در مکه واضح شد حضرت
سید الشهدا از مردم شنیدند که عازم کوفه است بنابر روایت مسعودی در
در مروج الذهب ابن عباس نزد امد بخدمت حضرت و گفت ای پسر عم من شنیده ام
که اراده کرده بسمت عراق حرکت نمائی و بدرستیکه اینها اهل حیله و مکر هستند
اهل کوفه تو اسیر اند لشهر خودشان برای جنگ نمودن با یزید بن معاویه
مکن و هرگاه قبول نفرمائی از من مگر جنگ نمودن با این پادشاه ظالم
را و میل نداشته باشی که در مکه بمانی حرکت بسمت یمن بکن که یمن در
کناری واقع شده و از برای تو در یمن یاران و برادران دینی موجود اند
و در انجا توقف نما و رسولها بفرست بسمت کوفه و عراق که حاکمهای خود
شانرا بیرون کنند از شهر خودشان هرگاه چنین کردند و حکام در انجا
باقی نماندند فهو المطلوب و من نیستم ایمن از حیله اینها و هرگاه اهل
کوفه و عراق بفرمایش تو عمل نکردند در جای خود توقف نمائی تا اینکه
مشغول بکار مملکت یمن باشی چه در ان مملکت قلعها و دره ها است منعرض
ابن عباس این بود که بجهت عادت و مداوله در یمن میتوانی خود را محافظت

آمدن عبد الله بن عباس بخدمت سید الشهدا و منع نمودن حضرت را از رفتن بکوفه

از شر یزید

وقف عام

از شر یزید کنی سید الشهدا روحی له الفدا فرمودند ای پسر عم من
میدانم که تو برای من خیرخواه هستی و بر من مهربانی ولکن مسلم بن عقیل
نوشته است که اهل کوفه مجتمع شده اند بر بیعت و یاری من و من هم
تدارک خود را دیده ام که بکوفه بروم ابن عباس عرض کرد بدرستیکه اینها
کسانی هستند که اینها را اختبار و تجربه نموده و اینان بودند که خود را
تابع امیر المؤمنین پدرت و برادرت نمیدانستند و هرگاه بروی بکوفه و ابن زیاد
خبردار شود تو بودی که ابن زیاد اینها را حرکت خواهد داد برای جنگ نمودن با تو
و هرگاه قبول عرض مرا نکنی و ناچار از خروج بسمت کوفه باشی البته
زنها و اطفال خود را با خود نبری پس قسم بخدا که من میترسم که تو کشته
شوی و زنها و اطفال تو نگاه کنند بکشته شدن تو و گفتگوی زیادی
در بین ابن عباس و حضرت اتفاق افتاد تا اینکه حضرت فرمود و الله کشته شوم
بجای چنین و چنان دوست تر دارم که بواسطه من احترام مکه مکرمه برداشته
شود و ابن عباس ساکت شد و گریان شد و عبد الله بن الزبیر از مسئله حرکت
حضرت بسمت کوفه مطلع شد خیلی هم میل داشت که حضرت در مکه نباشد
از توقف حضرت در مکه هم غمگین بود و هیچ دریغ او بهتر از بیرون رفتن
حضرت از مکه نبود چرا که چون حضرت در مکه بود یکی از مردم بود در نظر مردم
میل بامامت شده بود برای غمگینی و از توقف حضرت و بالجمله خروج

آمدن عبد الله بن الزبیر بخدمت حضرت

حضرت

شرفیاب شدن حارث بن هشام بخدمت حضرت

فصل شهر ربیع الاول

حضرت شرفیاب شد و مخبر نمی‌کرد حضرت را که کوفه و بعد بجهت آنکه متهم گشود
کفت هرگاه در مکه بمانی و بخواهی ما را به بیعت خود قبول خواهیم نمود
از نزد این فرمایش را بعد ابو بکر حارث بن هشام شرفیاب شده و عرض
کرد بعد از آنکه اذن خواست در اظهار عرض نمود بدرستیکه علی امیرالمؤمنین
علیه السلام بود فیما بین مردم قدیمتر و پیشی گرفته‌تر و خوبی بود در اسلام از جهة
علامات فضیلت در آن و محکمتر در جنگ در نظر مردم و بودند اهل آن اوی مردم
امید داشتند بودند با او و اطاعت با او بیشتر داشتند و در دوران بسیار جمعیت
نموده بودند پس حرکت نمود برای جنگ با معاویه کردن و تمام مملکتها در
سلطنت او بود غیر شامات مع ذلک پست مرتبه کردند اهل کوفه او را
کنار گذاشتند و ندانستند اطاعت او محض جهة حرص بدنیا و زخارف او تا آنکه
غیظ را بان حضرت چشانیدند و مخالفت فرمایشات او را کردند تا از دنیا رحلت
فرمود و بکرامت رضوان خداوند مستغرق گردید پس از آن اهل کوفه با
برادرت امام حسن علیه السلام کردند آنچه را که کردند و همه این امور را بخشم
و تو میخواهی بروی بسوی کسانیکه حیله و مکر کردند با پدر و برادرت و با ایشان
با اهل شام جهاد نمائی و هرگاه بنی امیه بشنوند که تو برای ایشان بکوفه
میروی اهل کوفه را بمال دنیا بخود مایل مینمایند و اهل کوفه بندگان
دنیا هستند پس در اینصورت جنگ نماید با تو هر کسیکه وعده نموده با تو
یاری کردن

رسیدن عبدالله بن عمر بخدمت سید الشهداء علیه السلام

وقف عام

یاری کردن تو و پست خواهد کرد ترا آنکسیکه دوست میدارد که
کم یاری کنند ترا پس ذکر فرمود نام خدا را در قلب خود حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه فرمود خداوند جزای خیر بدهد ترا ای پسر عم من بتحقیق
که سعی کردی در خیرخواهی من و آنچه را خداوند تقدیر فرموده خواهد شد
پس از آن عرض نمود که از خداوند میخواهم سلامتی ابا عبدالله را پس از آن
عبدالله بن عمر بن الخطاب آمد اشاره نمود بحضرت که با گروه ضالین صلح
نماید و تحذیر نمود حضرت را از کشته شدن و جنگ فرمود ای ابا عبد الرحمن
آیا نمیدانی که از جمله خواری دنیا در نزد خداوند این است که سر حضرت یحیی بن
زکریا فرستاده شد بسوی کافری از کافرهای بنی اسرائیل آیا نمیدانی
که بنی اسرائیل ما بین طلوع فجر و طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را بقتل رسانیدند
پس از آن در بازارها در دکانهای خودشان می‌نشستند و خرید و فروش مینمودند
گویا چیزی نکرده‌اند پس خداوند تعجیل در عذاب ایشان نفرمود بلکه بعد از
زمانی عذاب نازل نمود برایشان و اخذ نمود بعد ایشان را اخذ عزیز
ذی انتقام بترس ای ابا عبد الرحمن از خداوند و ترک مکن یاری مرا
شیخ مفید رضی الله عنه در ارشاد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
روایت مینماید که فرمود بیرون آمدیم با سید الشهداء و هیچ جای
منزل نکرد و از هیچ جا حرکت نفرمود مگر اینکه حکایت یحیی بن زکریا را
ذکر فرمود

فصل ششم از باب اول

ذکر فرموده و بروایت بعضی از اصحاب که روایت مینماید از ابی جعفر طبری
از واقدی و زرارة بن صالح که هر دو گفتند ملاقات نمودیم حسین بن علی
علیهما السلام را سه روز قبل از آنکه حرکت فرماید بسوی کوفه در مکه معظمه و
خبر دادیم از حال اهل کوفه و میل قلبی ایشان را بر امام علیه السلام و لکن شمشیر
هاء ایشان آماده است بر جنگ امام نزد یاری پس حضرت اشاره فرمود بدست خود
بسوی آسمان و درهای آسمان گشوده شد یعنی نمایاند که مراد از گشوده شدن
درهای آسمان کشف حجب است و نازل شدند ملائکه بسیار که شماره ایشانرا
خداوند میداند و مراد از ملائکه تعالی الرحمن پس آن زمان فرمود هرگاه
هم جنبی فیما بین جمیع چیزها ملحوظ داشتها دکردن با دشمن نبود تقلیما
با اعداء دین با صون تعالی سبب یختن اجر نمیشد هر آینه جنگ مینمودم
با اعدا بیاری ایشان حاصل مطلب این است که ثواب جهاد و شهادت را
خداوند بکسی میدهد که بحالت متعارفی بشری جنگ نموده و بقدر قوه
سعی نماید تا بمرتبه منیعه شهادت برسد پس از آن فرمود و لکن میدانم
اندروی یقین که عراق است جای از پا افتادن و کشته شدن من و اصحاب من و احدی
از یاران من جان بدر نخواهد برد مگر پسرم علی یعنی نمایاند که سید بن طاوس
ره در کتاب لهوف میگوید انچه تحقیق نموده حضرت سید الشهداء ع
عالم بود بمنتهی الیه کار خود و تکلیف فعلی حضرت انجیزی بود که قلمها

در کشف حجب و انزال ملکوت آسمان

براو نموده

براو نموده بود بدانکه از تتبع اخبار وارده از ناحیه رسالت و ولایت
و تفاصیل فرمایشات در اماکن متعدده باشخاص مختلفه در خصوص شهادت
حضرت سید الشهداء ع و حکایت شیشه خاک کربلا به ام المؤمنین ام سلمه
رضی الله عنها که طبرسی ره و سید بن طاوس ره روایت مینمایند و بکاء
حضرت امام حسن ع و خبر دادن از شهادت سید الشهداء ع چنانکه صدوق
روایت مینماید و اخبار خود سید الشهداء ع و حکایت ابن عباس و ابن حنفیه
گفتن و مکتوب بنی هاشم و گریه و زاری نمودن عمر بن امیر المؤمنین ع
نوحه نمودن کثیری قبل از واقعه کربلا و غیر اینها مفید مطلبی است که
سید بن طاوس ره افاده نموده و بعضا از بیه اینمطالب گوئیم که ممکن است
گفته شود که مصلحت اخیره مسئله تبلیغ رسالت در شهادت حضرت
سید الشهداء ع و سایر شهداء بود و اسیر شدن اهل بیت و فاطمیات
و پر واضح است که قرآن مجید واضح ترین معجزات است و توضیح
آن معجزه را بالنسبه بعضی از آیات شهادت حضرت سید الشهداء ع
نمود و فقره زیارت اشهد لقد طیب الله بک التراب و اوضح بک الکتاب
را باید فهمید مثلا خداوند فرموده است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
الآیه و تکلم راس شریف چنانکه جمعی از اصحاب نقل کرده اند آیه شریفه کهف را
توضیح میفرماید همچنین فرموده و جعلها کلمة باقیة فی عقبه سید الشهداء در

در بیان بعضی از بکتاب علی

توضیح

فصل ششم از باب اول

توضیح شده و همچنین کرامات و خوارق عادات که از آنحضرت ظاهر بود
چه قبل از حکایت کربلا و چه در یوم عاشورا و چه بعد توضیح مینماید
از برای کسیکه شاک باشد چه در عالم تعقل کسیکه پسر دختر پیغمبر باشد
فخریه او برای پیغمبر باشد این همه امور خارقه عادت از او ظاهر شود یقین است
که آنچه دیگری از او که رسول الله باشد فرموده و کتابیکه از جانب خداوند
آورده باشد همه صحیح است سؤال بنابر اینکه آنحضرت دانسته
فهمیده با علم باینکه معینی و ناصری نخواهد داشت القا نفس خود را بتهلکه
مینمود و حال آنکه منهی عنه است بتصریح قرآن و اخبار و اجماع بلکه بحکم
عقل جواب اولا در صورتیکه مصلحت تبلیغ احکام منحصر بانفس جهاد است
بشود که مال و جان و جانها که جانها فدای آنها باد همه بهلاکت برسند
چه عیب دارد و آیه کریمه و لا تلقوا و امثال و اخبار در غیر این موردست
و معقد اجماع هم در بیت واضح نشده که محل بحث ابره او چه قدرست و بنای عقلا
هم آنچه ثابت و مستقر است در غیر این مورد است چه در صورت تعارض مصلحت طرفین
با مفسده ملزمه توجه ادله عقلیه و نقلیه محل شک است در اینصورت در کار
نیامدن حکم عقل و ثانیا هرگاه قبول شود حرمت القا نفس بتهلکه دیدن منبه
شرع مطهر خواهیم گفت که تکلیف دو قسم است یکی بالنسبه بعموم مردم بحسب
ظاهر شرع و صراط مستقیم متعارفی دینی بحسب افق ظاهری برای

وقف عام

عموم چه پیغمبر باشد چه وصی پیغمبر و چه غیر اینها و یکی دیگر در وقایع خاصه
و موارد مخصوصه بالنسبه بشخص و با اشخاص معدوده چنانکه مثلا قتل
نفس بغیر سبب مجوز شرعی حرام است در ظاهر شرع دین حنا و گاهی میشود
که مصلحت منحصره میشود در قتل آدم مخصوص در مورد مخصوص از شخص مخصوص
برای مصلحت مخصوصه چنانکه در حکایت حضرت خضر ع و حضرت موسی ع در
تعبیر حالت حضرت موسی ع وقت همراهی او با خضر در قتل غلام بنا بظاهر میزان
شریعت خدا چه افق حضرت موسی ع افق ظاهر دین بود و افق حضرت خضر ع در
واقعه مخصوصه افق باطن و فوق آن افق بود پس ممکن است که مسئله کربلا و
مقدمات او از قبیل افق باطن باشد پس ادله مانعه بالنسبه با فق ظاهری است
دخلی با فق باطنی ندارد و حال آنکه در صورت هجوم کفار بر لشکر مسلمین فرار
جایز نیست خداوند نفرموده هلاکت خود را مکنید کسی تا که بمقصود این ملتفت
باشد و اما مقدمات حرکت بسمت کربلا بر خلاف صغار و طریقه ظاهر
چه سید الشهدا علیه السلام در مکه توقف نمیتوانست بکند اگر چه حرکت بسمت یمن
چنانکه ابن عباس و محمد بن امیر المؤمنین عرض کردند اوفق بحفظ در مرحله
ظاهر بود و حقیقت مسئله از جزئیات روایات واضح میشود ان شاء الله
سید بن طاوس ره در کتاب لهوف نقل مینماید که یزید ملعون عمرو بن سعید
بن العاص را با لشکری بسیار بمکه فرستاد که بروز ترویه هشتم ماه ذیحجه
الحرام وارد

فصل ششم از باب اول

الحرام وارد مکه شدند که هرگاه سید الشهداء علیه السلام مقابله در جنگ کند
جنگ کنند در مکه با آنحضرت و بر فرض عدم مقابله هم جنگ نماید بصورتی
که قدرت پیدا کنند بر آنحضرت آن بود که حضرت در صبح یوم الترویه از مکه
حرکت فرمودند و پیش از حرکت بنا بر روایت بعضی از اصحاب در مکه این
خطبه را بیان فرمودند اَلحَمدُ لِلّهِ وَمَا شَاءَ اللهُ وَلَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ خُطَّ المَوتُ عَلَى وُلدِ آدَمَ مَخَطَّ القِلَادَةِ
عَلَى جِيدِ الفَتَاةِ وَمَا اَولَهَنِي اِلَى اَسلَافِي اِشتِيَاقَ يَعقُوبَ اِلَى يُوسُفَ
وَخُيِّرَ لِي مَصرَعٌ اَنَا لَاقِيهِ كَاَنِّي بِاَوصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسلَانُ الفَلَوَاتِ
بَينَ النَّوَاوِيسِ وَكَربَلَا فَيَملَأَنَّ مِنِّي اَكرَاشًا جُوفًا وَاَجرِبَةً سُغبًا لَا
مَحِيصَ عَن يَومٍ خُطَّ بِالقَلَمِ رِضَى اللهِ رِضَانَا اَهلَ البَيتِ نَصبِرُ عَلَى بَلَائِهِ
وَيُوَفِّينَا اُجُورَ الصَّابِرِينَ لَن تَشُذَّ عَن رَسُولِ اللهِ لُحمَتُهُ وَهِيَ مَجمُوعَةٌ
لَهُ فِي حَظِيرَةِ القُدسِ تَقَرُّ بِهِم عَينُهُ وَيُنجَزُ لَهُم وَعدُهُ مَن كَانَ فِينَا
بَاذِلًا مُهجَتَهُ مُوَطِّنًا عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفسَهُ فَليَرحَل مَعَنَا فَاِنِّي رَاحِلٌ
مُصبِحًا اِن شَاءَ اللهُ ظاهر این خطبه که بوجه گری صبح نماید برای
خود کوباد در بین خواص بوده چه هرگاه عمومی بود بعضی همراه حضرت بودند
که قابل این مسئله نبودند خصوصا بعضی از تابعین که فی الجمله شایق
بصحبت امر شهادت دارند فکیف کان هنگامیکه یوم ترویه شد که خروج

مسلم بود

وقف عام

مسلم بود در کوفه حضرت سید الشهداء طواف بعمل آورده وسعی بین
صفا و مروه نموده و محل شدند یعنی که عمره مفرده بعمل آوردند بنا بر روایت
شیخ مفید ره خوفا از وقوع جنگ فیما بین حضرت و لشکر یزید بن معاویه
علیهما اللعنه پس از آن حرکت فرمودند با اهل و عیال و تابعین و هنگام
خواستن حضرت سوار شوند خط مبارک برای بنی هاشم نوشتند چنانچه
سید بن طاوس ره از ثقة الاسلام کلینی ره روایت نموده از رسائل
خود تا مرید بحمزه ابن حمران از آنحضرت امام جعفر صادق ع و سؤال
از حرکت حضرت سید الشهداء و تخلف نمودن محمد بن الحنفیه نمودم پس حضرت
صادق ع فرمودند ای حمزه من حدیثی بتو میگویم که بعد از این مجلس دیگر سؤال
نکنی از او بدرستیکه هنگامیکه حسین علیه السلام جدا شد از آنها طلبکرد متوجه بود حکم
کرد بکاغذ یعنی کاغذی حاضر نمودند و نوشت در آن کاغذ بِسمِ اللهِ
الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ مِنَ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ اِلَى بَنِي هَاشِمٍ اَمَّا بَعدُ فَاِنَّهُ مَن لَحِقَ
بِي مِنكُم اُستُشهِدَ وَمَن تَخَلَّفَ عَنِّي لَم يَبلُغِ الفَتحَ وَالسَّلَامُ در
عبارت فتح احتمالات بسیاری است و بهمین عبارت ابن نما ره
از حضرت امام محمد باقر روحی له الفداء هم روایت شده پس فرمودند هر که با
من باین سفر بیاید شهید خواهد شد و هر کس رفاقت نکند بمانند و با من سفر
نکند بفتح نمیرسد ممکن است مراد از فتح یوم الفتح باشد که یوم قیامت

کبری است

فصل هفتم از باب اول

کریمه است و مراد رسیدن بمرتبه منیعه شفاعت است و ممکن است مراد
از فتح جنگ با شیطان باشد که محل تعجب علاء نکرد باشد که شیطان ملعون
کمال سعی را در فراهم آوردن اسباب جهنم رفتن مردم نموده و سید الشهدا
اسباب بهشت رفتن مردم را بنحو احسن فراهم آورد بشهادت خود و اصحاب
خود بطوریکه بر شیطان و احزاب او غلبه کرد تا آخر دنیا و ابد الآباد ظهور امام
روحی له الفداء و ممکن است که مراد فتح نمودن و توضیح کردن منتهی الیه سعی
و ایستادگی در راه خداوند باشد در امر جهاد و ممکن است مراد از فتح هم منزل بودن
با خاتم انبیا صلی الله علیه و آله باشد که فتح مطلق با او است انا فتحنا لک
فتحا مبینا چنانکه سابقا هم حدیثی ذکر شد که منزلتی برای تو است که جز بسعی یا
مکر شهادت نرسی غرض این است که هم منزل نمیشوی با خاتم المرسلین صلی الله
علیه و آله مگر کسیکه همراه من بسفر عراق بیاید و شهید شود در حقیقت
فتح ظلمات او هم رتبت با خاتم انبیا و امیر المؤمنین و حضرت حسن روحی لهم الفدا
فرموده بودند و خود را بمنتهی الیه مملکت ترقی بشری رسانیده بودند
و بدان اقلیم نور منزل گرفته بودند و هم منزل بودن با ایشان میسر نخواهد شد
مگر بشهادت و احتمالات دیگر هم بنظر میاید که تفصیل دادن خارج
از میزان این کتاب است و بالجمله ممکن است که حدیث جواب از عدم لحوق محمد
الحنفیه باشد از بابت عدم تقدیر الهی بمقام رادرحق او و الله اعلم

و بالجمله

وقف عام

و بالجمله مردم حرکت کرده بودند در یوم حرکت سید الشهدا از مکه بر ای
منی و حضرت برای کوفه از راه شرقی و عبد الله بن الزبیر مشایعت مینمود
حضرت را و بروایتی یوم هفتم حضرت از مکه حرکت فرمودند و بالجمله عبد الله بن
الزبیر هنگام مشایعت عرض نمود یا ابا عبد الله هنگام مناسک حج را
میگذاری و بعراق میروی فرمود ای پسر زبیر من اگر من دفن شوم در کنار فرات
دوست دارم که در اطراف کعبه دفن شوم لا حول و لا قوة الا بالله هر کاه
شخص در یابد جزئیات اندکی تأمل نماید بکفرهای بنو هلول ملتفت خواهد
شد فصل هفتم در خروج حضرت سید الشهدا علیه السلام از مکه مکرمه
الی ورود بکربلا بنا بر روایت بعضی از ثقات اصحاب از حضرت امام محمد باقر سلام
الله علیه هنگام حرکت سید الشهدا علیه السلام از مدینه بیست و یک نفر در از بنی
هاشم و غیرهم در رکاب مبارک حضرت حرکت نمودند از جمله ابو بکر بن علی بن
ابیطالب صلوات الله علیه و برادرش محمد و برادرش عثمان و ابو الفضل عباس
بن امیر المؤمنین و عبد الله بن مسلم ابن عقیل و علی بن الحسین که علی اکبر بوده
علی بن الحسین اصغر مخفی نماند که مراد از علی اکبر در فرمایش امام محمد باقر
امام زین العابدین است و مراد از علی اصغر شبیه رسول الله است که معروف
در لسان عوام بعلی اکبر است و بنا بر روایت مفید نوزده نفر بودند برادر و برادر
زاده و اکثر اقربا از بنی هاشم و اهل بیت همراه حضرت سید الشهدا
مسافرت

نصف همه اینها بر باد رفت

مسافرت نمودند بجانب کربلا غیر محمد بن الحنفیه و بروایت دیگر عبد الله بن
جعفر طیار هم مسافرت اختیار نکرد چنانچه خواهد دید با تقول طریحی قده
حضرت ابو الفضل عباس بن امیر المؤمنین در سن سی وچهار در یوم عاشورا
بدرجه منیعه شهادت رسید و عبد الله بن امیر المؤمنین بسن بیست و پنج
و جعفر بن امیر المؤمنین بسن نوزده و محمد بن امیر المؤمنین که محمد اصغر
معروف بود و لقبش ابو بکر و عبد الله بن امیر المؤمنین و عمر بن امیر
المؤمنین همگی در کربلا شهید شدند مخفی نماناد که محمد اکبر محمد بن الحنفیه
و انانچه ابو بکر بن علی را محمد اصغر میگفتند اما دختران امیر المؤمنین
که از فاطمه زهرا و سیدة نساء العالمین متولد شده بودند علیا مکرمه زینب
کبری و علیا مکرمه زینب صغری که کنیه او ام کلثوم بود و اما رقیه زوجه
و عمر از یک مادر بودند و رقیه زوجه مسلم بن عقیل و مسلم را از او دو
پسر بود یکی عبد الله و دیگری علی و هر دو در کربلا شهید شدند و اما
زینب صغری دختر امیر المؤمنین زوجه برادر مسلم محمد بن عقیل بود
و اما علیا مکرمه زینب کبری ع نایبه خاصه امام زین العابدین علیه السلم
بعد از شهادت سید الشهداء ع زوجه عبد الله بن جعفر طیار علیه السلم
بودند و اما ام هانی دختر امیر المؤمنین زوجه عبد الله بن عقیل برادر
دیگر مسلم بود و اینها از اولاد حضرت امام حسن علیه السلم در کتاب سید الشهدا

بودند

پوشیده نماند [illegible] ذکر احوال پسران مسلم [illegible] اگرچه بعضی [illegible] اصح [illegible] نوشته اند [illegible] کتاب نوشته شده [illegible] محقق [illegible] مد ظله العالی

دفن عام

بودند و شهید شدند قاسم بن الحسن و عبد الله بن الحسن و ابو بکر
بن الحسن و آنچه از اولاد سید الشهداء روحی له الفداء در کربلا حاضر
بودند و بدرجه شهادت رسیدند علی بن الحسین که در لسان بعضی از
علما و بعضی از احادیث معروف بعلی اصغر است و در لسان عوام معروف
بعلی اکبر طریحی قده در اعلام الوری میگوید مردم غلط میکنند علی اکبر امام
زین العابدین است و علی اصغر شهید کربلا است و عبد الله ابن الحسین که معروف
در لسان عوام بعلی اصغر است و با سکینه بنت الحسین از یک مادر است و اما فاطمه
بنت الحسین مادرش ام اسحق بود مخفی نماناد دیدم این که اینها بنحوی علی اکبر
و علی اصغر معروف شده است که هم اکنون علی اکبر گفته شد علی بن الحسین شبیه رسول
الله ص بنظر می آید که از علی اصغر طفل مقتول پس بهتر برای اهل منبر تکلم بلسان
مردم است اگرچه مقصود معلوم است پوشیده نماناد که محقق اول قده استاد علما
و الحر قده در کتاب شرایع طفل مقتول در معرکه قتال حاضر حضور امام را در حکم
شهید قرار داده با اینمعنی که غسل نمیخواهد بالباس خود دفن میشود و این مطلب
بهمین قسم است چنانکه در مسئله عبد الله بن الحسین ع در یوم عاشورا محقق
شد و الله اعلم بدانکه شیخ مفید قده روایت مینماید از فرزند که کفن مادر
خودم را در سال شصت هجری بمکه میبردم و افتان سرم خوابی مادرم را
میکشید هنگامیکه داخل حرم که میکرد ملاقات نمودم با سید الشهداء روحی
له الفداء

وارد [illegible] شدن فرزند [illegible] بعد [illegible] وقت خروج از حرم [illegible]

فصل هفتم از باب اول

لا الفنا در حال شکر بیرون می امد از حرم و با او بود جوانان بنی هاشم
اهل و عیال گفتم این قافله از کیست گفتند از حسین بن علی بن ابیطالب ع
نزدیک امده و سلام دادم و گفتم خداوند خواهش و ارزوی تو را بدهد با
طوریکه دوست میداری پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر پیغمبر چه شده است
که حج را تمام نیاورده تعجیل در حرکت فرموده حضرت فرمودند هرگاه تعجیل نمیکردم
میگرفتند مرا پس از آن فرمودند کیستی تو عرض کردم مردی از عرب و بیشتر از این
از نام و نسب من سؤال نفرمود پس از آن فرمود خبر ده مرا از اهل کوفه عرض
کردم خبر اینست پرسش تو دلهای مردم با تو است و شمشیرهای ایشان بر تو و قضا الهی
از اسمان می اید و خدا و ند میکند انچه را که میخواهد فرمود راست گفتی کار با خدا است
از پیش و پس و هر روز خداوند را امر و حکمی است هرگاه قضا نازل شد
با انچه که ما دوست داریم پس حمد مینمائیم خدا را بر نعمتهای او و او
پناه ماست در ادای شکر و هرگاه قضا حایل شد بین ما و ارزوی ما پس
دور نکرده است کسی را که نیتش حق است و تقوی طریقه او است پس از ان باره از
مسائل ندر و مناسک حج سؤال کردم و جواب فرمود پس از ان مرکب خود را
بحرکت اورده فرمود السلام علیک و از من دور شد بدانکه عمرو بن سعید
همانکه والی مکه شد مطلع گردید از بیرون شدن حضرت از مکه برادر خود
یحیی بن سعید را با جماعتی فرستاد که حضرت را عودت داده و بشهر مکه برگردانند

وقف عام

رسیدند که عرض کردند که ما مرخصی نداریم مراجعت نمائی حضرت قبول نفرمود
و بنا کردند تشریف بردن کسان یحیی با اصحاب حضرت مخاصمه کردند تا کار بجائی
رسید که تازیانها برای همدیگر کشیده و بکدیگر زدند و بالجمله حضرت
سید الشهداء و اصحاب حضرت ایستادگی نمودند بکمال شدت و کاری از
یحیی ساخته نشد و بروایتی یحیی و کسان یحیی بعد از این مخاصمه فریاد کردند که
ای حسین ایا از خدا نمیترسی و از بین
عقب حضرت در حال شکر تشریف میبردند
مردم بیرون میروی و تفرقه بین امت می اندازی حضرت فرمودند لی عملی و لکم
عَمَلُكُم أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعمَلُونَ و بالجمله حضرت
خود را بمنزل تنعیم رسانیدند و قافله دیدند که از یمن می اید شترها از
انها کرایه فرمودند برای خود و برای اصحاب خود عبدالله بن جعفر طیار دو پسر خود را
که عون و محمد باشند از عقب روانه نمود با عریضه که عرض کرده بود اما بعد
پس بدرستیکه من خواهش میکنم از تو برای خدا که مراجعت نمائی بجای خود هنگامی
که مکتوب مرا ملاحظه میفرمائی پس بدرستیکه من میترسم از تو که در این راهی
که پیش گرفته کشته شوی و اهل بیت تو مستاصل شوند هرگاه تو در این
زمان کشته شوی نور زمین خاموش میشود چه تو علم مهتدین و برگزیده
مؤمنین هستی و تعجیل براه پیمودن نفرمائی که من بعد از رسیدن
مکتوب از پی مکتوب خود خواهم امد و السلام همانکه این عریضه را بفرستاد
نمود عبدالله

فصل هفتم از باب اول

نمود عبد الله بن جعفر خود را بمنزل عمرو بن سعید که امیر حاج از جانب
یزید بود و سی نفر از شیاطین بنی امیه همراه داشت غیر از لشکر یکه بود
همه بعنوان حاج ولی در باطن برای قتل سید الشهداء روحی له الفداء
بمکه آمده بودند و بالجمله عبد الله بن جعفر خواهش امان از عمرو بن سعید
نمود که چیزی در این خصوص بحضرت سید الشهداء بنویسد و حضرت
مراجعت نماید عمرو بن سعید نوشت مکتوبی برای امان از قتل و صله رحم
و مکتوب را بیحیی برادرش داد و یحیی با عبد الله بن جعفر طیار از عقب حضرت
روانه شدند بعد از اینکه عون و محمد شرفیاب حضور مبارک حضرت
شده بودند تا رسیدند بحضرت و مکتوب عمرو بن سعید امیر حاج و حاکم را
بحضرت دادند و خیلی اصرار کردند در مراجعت آنحضرت پس حضرت سید الشهداء
فرمود که من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب زیارت کرده ام
و امر فرموده بمن بانچه که من رفتار با او کرده ام و خواهم کرد عرض نمودند
چیست آن امر خاتم انبیا صلی الله علیه و آله فرمود بهیچکس نگفته ام و
نخواهم گفت تا بلقای خدای خود ملاقات پس همانکه عبد الله بن جعفر
طیار مأیوس از مراجعت حضرت تحصیل نمود حکم کرد عون و محمد را که لازم
رکاب مبارک باشند در مسافرت با او کنند و جهاد در همراه آنحضرت نمایند
و با یحیی مراجعت نمود و حضرت متوجه عراق شد مخفی نماند که جواب

امام مثل

امام مثل جواب سایر ناس نیست بلکه مثل جواب حضرت ابراهیم است
انی آرنی فی المنام انی اذبحک و بعد فرموده یا ابت افعل ما تؤمر
الآیه و بالجمله حضرت سید الشهداء تشریف آوردند تا بذات عرق رسید
مخفی نماند که حضرت از راه شرقی مکه بسوی عراق حرکت فرموده و ذات
عرق چند فرسخ از وادی عقیق دور است و آخر وادی عقیق است و وسط وادی
عقیق غمره است که صحرای وسیعی است و اول وادی عقیق مسلخ است که میقات اهل
عراق است و احقر اینجاها را بتفصیل بچشم خود دیده ام و بعضی از اصحاب
ما روایت نموده اند که در منزل ذات عرق بشر بن غالب از جانب عراق
آمد و با حضرت ملاقات نمود و حضرت از حالات عراق از آن شخص سؤال فرمود
پس گفت مردم کوفه را که گذاشتم و بیرون آمدم در حالتیکه دلهای ایشان با تو
بود و شمشیرهای ایشان با بنی امیه حضرت فرمود راست است خداوند میکند
آنچه را که میخواهد و حکم میکند بانچه اراده کرده پس از آن حرکت بسمت ثعلبیه
فرمودند صاحب قاموس میگوید ثعلبیه جائی است در راه مکه مکرمه یعنی منزلی
و هنگام ظهر بمنزل ثعلبیه رسید و در آنجا منزل فرمود و حضرت سر مبارک را
بجائی تکیه داد و خواب چشمهای مبارک حضرت را احاطه کرد و بعد از بیدار شدن
فرمود که هاتفی صدا در داد که شما میشتابید و مرگ میشتابد بسوی
شما تا به بهشت برساند پس حضرت علی بن الحسین عرض نمود ای پدر آیا ما بر حق نیستیم فرمود

منزل ذات عرق

منزل ثعلبیه

بلی قسم

فصل هفتم از باب اول

بلی قسم بان خدا و بکه رجوع بنده ها باو ست حضرت علی بن الحسین عرض کرد
پس در اینصورت باکی از مرگ نداریم پس از آن حضرت سید الشهدا فرمود
خداوند ثواب دهد ترا ای پسر از من بهترین ثوابی که پسر از پدر رسید
و تا بعد از منزل توقف فرمود و شیخ طبرسی ره اینحکایت را بعد از ملاقات
حر بن یزید نقل مینماید که حضرت سید الشهدا همانکه در شب چه راه کوچ
را اختیار کرد و لشکر حر بدست راست در سر سواری خواب خفیف فرمود
بعد از آن فرمود انا لله و انا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین و تکرار
فرمود این الفاظ را حضرت علی بن الحسین اسب خود را پیش راند و عرض کرد ای پدر
برای چه حمد کردی خدای جل جلاله را و انا لله و انا الیه راجعون گفتی فرمود
همانکه چشمهای مرا خواب گرفت شخص مرد سواری مرا وگفت این طایفه راه
میروند و مرگها روبایشان آورده میاید پس از آن فهمیدم که ما همان نفس
مرا شهید مهد حضرت علی بن الحسین عرض کرد خداوند هیچ بدی بتو ننماید ایا
ما ها بر حق نیستیم فرمود بلی قسم بان خدا که مرجع عباد براو ست پس از
آن عرض کرد که پس باکی نداریم در صورتیکه بر حق باشیم الی آخر حدیث
مخفی نماناد که محتملست که مراد از علی بن الحسین امام زین العابدین ع باشد
و محتملست که حضرت علی بن الحسین شهید باشد و لکن ظاهر اطلاق عبارت
تقویت احتمال اول را مینماید والله اعلم و بالجمله همانکه صبح شد بیست

وقف عام

عراق مردی پیدا شد که نام او ابو هرم ازدی و یا ابو هرمه بود رسید
و بحضرت سلام داد پس از آن عرض کرد ای پسر پیغمبر چه سبب شد که از حرم
خدا و حرم جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیرون نمودی تو را حضرت
فرمود ای ابو هره بدرستیکه بنی امیه مال مرا از دست گرفتند پس
صبر نمودم و فحش عرضی من دادند پس صبر کردم و خواستند مرا بقتل برسانند
پس فرار کردم و قسم بخدا البته طایفه گمراه مرا بقتل خواهند رسانید و البته
بعد از کشته شدن خداوند لباس خواری را بر ایشان خواهد پوشانید که فرا
گیرد تمام ایشان را و شمشیر برنده را بر ایشان مسلط خواهد کرد و البته مسلط
خواهد کرد بر ایشان کسی را که خوار کند ایشان را تا اینکه خوارتر شوند از
اهل شهر سبا که زنی بر ایشان پادشاهی نمود و فرمان داد بر مالها و خونهای
ایشان مخفی نماناد که بعضی از اصحاب روایت مینمایند همانکه خبر حرکت
حضرت سید الشهدا علیه السلام بسمت کوفه بولید بن عتبه حاکم مدینه رسید کاغذی
با بن زیاد نوشت اما بعد پس بدرستیکه حسین متوجه عراق گردیده است
پسر فاطمه دختر رسول الله است حذر کن ای ابن زیاد از اینکه بر سانی باو که
فراهم کنی برای خود و طایفه خود کاری را که در این دنیا کسی هیچ چیز جلو
گیری نکند آنرا و فراموش نکنند آنرا خواص و عوام ابدا مادامیکه دنیا
برپا است و ابن زیاد بعد از ملاحظه مکتوب هیچ اعتنا بمکتوب او نکرد

فصل هفتم از باب اول

رسیدن طرماح بن الحکم بخدمت حضرت

و بعضی از محدثین در کتاب خود نقل نموده که طرماح بن الحکم میگوید
بخدمت ملاقات نمودم حسین علیه السلام را در حالتیکه برای عیال خود
قوتی تدارک همراه داشتم گفتم ترا بخداوند را در دل خود متذکر
باش و قول اهل کوفه را باور مکن پس قسم بخداوند هرگاه داخل
کوفه شوی البته بکشتن خواهی رفت و من میترسم که بکوفه نرسیده
بقتل برسانند ترا و هرگاه عزم نموده بر جنگ با یزید پس بیا در کوه
اجاء که محل طی است منزل نما که جای محکمی است قسم بخدا هیچ نرسیده
بر ما ها در امکان خواری و طایفه من تمام در یاری تو ثابت قدم
هستند و ایشان نگاهداری خواهند کرد ترا مادامی که در بین ایشان
هستی پس حضرت فرمود بدرستیکه فیما بین من و اهل کوفه وعده
قرار شده نمیتوانم که مخالفت آن وعده را نموده باشم پس اگر خداوند
دفع شر از ما فرمود پس قدیماً خداوند احسان فرموده بر ما و کفایت
کرده و هرگاه وقوع پیدا کند آنچه که لابد باید متحقق شود پس نجات
و شهادت است ان شاء الله پس از آن میگوید با عیالیکه داشتم برداشتم
و روانه بسوی خانه خود شدم و وصیت خود را نمودم و بیرون آمدم
برای نصرت حضرت سید الشهداء ع پس از چند روزی سماعة بن یزید
را ملاقات نمودم خبر شهادت حضرت را بمن داد پس من مراجعت نمودم

شیخ مفید

وقف عام [?]

رسیدن حضرت ببطن الرمله [?]

شیخ مفید رضی الله عنه روایت میفرماید همانکه حضرت سید الشهدا
بمنزل حاجز رسید و از بطن الرمله قیس بن مسهر صیداوی را و بروایتی
برادر رضاعی خودش عبدالله بن یقطر را روانه نمود با مکتوبی بسوی
کوفه هنگامی که خبر شهادت مسلم بحضرت نرسیده بود مخفی نماناد غرض
از این دستخط مبارک اعلام بود به بیرون آمدن حضرت چنانچه در آخر همین
کاغذ مرقوم فرموده اند که من حرکت نمودم از مکه بسوی شما ها روز
سه شنبه هشتم ذیحجه یوم ترویه پس همانکه رسول من بشما ها رسید
پس آماده شوید در کار خود و سعی کنید پس بدرستیکه من در همین ایام
بشما ها وارد خواهم شد والسلام و در حقیقت جواب عریضه مسلم
بود که بیست و هفت روز قبل از شهادت نوشته و اهل کوفه هم مجدداً
عریضه کرده بودند که از برای تو در کوفه یکصد هزار شمشیر موجود است
تشریف آوردن را تاخیر مکن عرضشان یکصد هزار لشکر بود و بالجمله
قیس بن مسهر صیداوی و یا عبدالله بن یقطر و عبدالله یقطر بنظر احقر
اشنا [illegible] رسید بقادسیه و چون ابن زیاد لعین تشریف آوردن
حضرت را بکوفه شنیده بود و شنیده بود ورود آنحضرت را بمنزل بادیه
حصین بن نمیر لعنة الله علیه را که رئیس شمشیرهای آن لعین بود
فرستاد و در قادسیه منزل نمود که سر راه حضرت را گرفته باشد [illegible]

حصین

فصل نهم از باب اول

حصین بن نمیر منتشر و پراکنده کردیدند ما بین قادسیه تا خفان و
ما بین قادسیه تا قطقطانیه و بمردم میکفتند این حسین است که رو بعراق
کرده می آید و با جمله رسول حضرت را حصین بن نمیر کرفت و خواست که
تفتیش کند او را رسول حضرت نامهٔ مبارک را بیرون آورد و پاره پاره
کرد حصین بن نمیر فرستاد رسول را بنزد ابن زیاد لعنه الله علیه
همانکه در نزد ابن زیاد مشار الیه را حاضر نمودند کفت تو کیستی کفت
من مردی هستم از شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و شیعیان
پسر امیر المؤمنین ابن زیاد کفت مکتوب را چرا پاره کردی کفت تا اینکه تو
مطلع نشوی که در آن چه نوشته شده ابن زیاد کفت آنکه مکتوب
و بکه نوشته شده بود کفت از حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام بسوی
جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمیدانم ابن زیاد بغضب در آمد
و کفت نباید از اینجا دور شوی مکر اینکه نامهای ایشان را برای من بکوئی
و یا بروی بمسجد اعظم و لعن کنی حسین و پدر حسین و برادر حسین را
و الا تکه تکه خواهم کرد ترا کفت اما نام ایشان را نمی خواهم کفت و اما
لعن پس خواهم کرد و رفت بمسجد بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را
بجا آورد و صلوات بر رسول الله و توصیف بسیار از امیر المؤمنین و
سید الشهدا و اولاد امیر المؤمنین نمود و لعن کرد عبید الله بن زیاد و

کرفتار شدن عبدالله بن یقطر و شهید شدن

پدر عبید الله

وقف عام

و پدر عبید الله و سرکشهای بنی امیه را تا آخر پس از آن کفت ای مردم که من
رسول حسین بن علی بن ابیطالب ع هستم و حسین شما را در فلان منزل کذاشتم
و آمدم پس اطاعت کنید آنحضرت را شیخ مفید رضی الله عنه میفرماید که ابن
زیاد حکم نمود امر من حقیقی را از بالای بام قصر الحکومه بزیر افکندند و در زمین
رمقی از آن باقی مانده بود مردی از اهل کوفه رسید که نام او عبد الملک بن عمیر اللخمی بود
و سر آن بزرکوار را برید و بمردم کوفه منت کذاشت و او را در جواب کفت خواستم مستریح
شود مخفی نماناد چون حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفداء از منزل حاجر حرکت
فرمود رسید بآبی از آبهای عرب پس دید در آنجا عبد الله بن مطیع العدوی را بدید در
آنجا منزل نموده همانکه حضرت را مشاهده کرد برخاست و بپای حضرت و کفت پدر
و مادرم فدای تو باد ای پسر پیغمبر چه آورده است ترا در اینمکان پس فرمود مردن
معاویه را بتحقیق که شنیدهٔ همانست که نوشته اند اهل عراق و مرا امام و حاکم
خواسته اند برای خودشان عبد الله بن مطیع عرض نمود برای اسم خدا ای پسر
پیغمبر که حرمت اسلام را پاره نکنی قسم بخدا میدهم ترا در حرمت قریش قسم بخدا
میدهم در حرمت عرب پس قسم بخداوند هرکاه طلب کنی آنچه در دست بنی امیه
لعنهم الله است البته ترا بقتل خواهند رسانید و هرکاه ترا بقتل برسانند
دیکر از احدی باک نخواهند داشت بعد از قتل تو ابدا و الله احترام اسلام
بوجود تو است و بقتل تو از هم پاره میشود احترام قریش و احترام عرب شکسته میشود

پس چنین

فصل هفتم از باب اول

پس چنین نکرد تا آنکه بکوفه تشریف نبری و جان خود را بده یعنی اینه
نصیحت حضرت سید الشهدا ع قبول نفرمود و بنا بر روایت شیخ مفید رض
ابن زیاد حکم نمود سواران اهل کوفه ما بین واقصه که منزلی بود در راه شام
و راه بصره اینهمه مسافت را گردش میکردند و هیچکس را نمیگذاشتند که داخل
شود و هیچکس را نمیگذاشتند خارج شود و حضرت سید الشهدا ع ملاقات
فرمود با عربهای بیابانی و سؤال فرمود از حال کوفه عرض کردند قسم بخدا که
نمیدانیم خبری غیر اینکه نه کسی قدرت دارد که داخل بصره و کوفه شود و نه خارج
شود و جماعتی از فزاره و بجیله روایت نموده اند که ما بودیم با زهیر بن القین رض
و می آمدیم از مکه با حسین علیه السلام و هیچ چیز نزد ما بدتر از هم منزل بودن با او نبود و
چاره نداشتیم مگر اینکه در آن منزل که آنحضرت منزل نموده بود ما هم منزل نمائیم
پس حضرت در یک سمتی منزل میفرمود و ما هم در یک سمتی روزی ما نشسته بودیم
غذا میخوردیم پس ناگهان شخصی از کسان حضرت بسمت ما آمد و سلام
داد پس آنان داخل خیمه ما شد و گفت ای زهیر بن القین بدرستیکه اباعبدالله
الحسین مرا فرستاد بسوی تو و ترا میخواهد پس هر کس از ما که لقمه بدست
داشت بی اختیار لقمه را از دست انداخت و همه فوراً متحیر شدیم پس زوجه
زهیر بن القین که بروایت سید بن طاوس ره نامش دیلم بود دختر عمرو گفت
سبحان الله آیا آدم میفرستد بسوی تو پسر پیغمبر و تو نمیروی و چه میشود که نزد او

بروی و فرمایش او را قبول نمائی پس رسول حضرت مراجعت نمود و از عقب سر او زهیر
بن القین شرفیابی حاصل نمود و اندکی طول نکشید که مراجعت نمود بسیار خوشحال
و آثار سرور از صورت او پیدا بود پس حکم نمود که خیمه و بار و متاع که داشت کندند
و بجانب حضرت فرستاد پس از آن زوجه خود را طلاق داد و گفت برگرد بسوی طایفه
خود چه من دوست نمیدارم که بتو بسبب من بدی و مکروهی برسد و مالی باو بخشید و بیکی
از اعمام او سپرد که آن ضعیفه را بخانه خود برسانند و خود زهیر فوراً از جای خود
برخاست و بنا کرد بگریه کردن و وداع با زوجه نمود و گفت که خداوند برگزیند
برای تو این مقام را و خواهش دارم که در قیامت مرا فراموش ننمائی هنگامیکه
در نزد جد حسین ع هستی پس از آن بنا بر روایت شیخ مفید ره بهمسفرهای
خود گفت هر کس دوست دارد با من باشد متابعت مرا کند و الا دیگر مرا نخواهد
دید پس از آن فرمود که حدیثی بگویم برای شماها ما جهاد نمودیم در دریا
پس فتح داد خداوند ما را و غنایم بسیار بدست ما آمد سلمان علیه السلام فرمود
آیا شاد شدید باینچیز یکه فتح داد خداوند شماها را و مال زیاد بدست آوردید
گفتیم بلی فرمود هنگامیکه درک نمودید آقای جوانان آل محمد را پس باشید
بسیار فرحناک تر برای جنگ کردن در حضور او از تحصیل مالهای زیاد
و بعد زهیر بن القین وداع با اصحاب نمود و توفیق یاری کرد و از جملهٔ
اعیان شهدای کربلا شد بدانکه بنا بر روایت صاحب مناقب همانکه حضرت

ملحق شدن زهیر بن القین بحضرت و از جملهٔ شهدا شدن زهیر بزرگوار

فصل هفتم از باب اول

منزل خزیمیه

سید الشهداء به منزل خزیمیه رسید یک روز و یک شب در آنجا توقف فرمود
همانکه صبح شد علیا مکرمه زینب کبری عرض نمود آیا خبر دهم تو را از
چیزی که دیشب شنیده ام حضرت فرمود چه چیز است آن عرض کرد دیشب وقتی
از خیمه بیرون رفتم شنیدم هاتفی آغاز داد الا یا عین فاحتفلی بجهد
ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی
انجاز وعد حضرت فرمود ای خواهر من هر آنچه در قضای الهی گذشته است خواهد
شد شیخ مفید رضه روایت مینماید که روایت نموده عبد الله بن سلیم
و منذر بن فلان که هر دو از طایفه اسد بودند گفتند همانکه حج خود
مان را با تمام رسانیدیم همتی نداشتیم مگر اینکه خود مان را بحضرت سید الشهدا
رسانیده باشیم در راه تا ملاحظه کنیم که کار حسین ع بکجا می انجامد
شتاب کردیم و ناقه های خود مان را می تاختیم تا خود را بآنحضرت رسانیدیم
همانکه نزدیک حضرت شدیم ناگهان دیدیم که مردی از سمت کوفه می آید
بمجرد اینکه از دور سید الشهدا علیه السلام او را دید راه را کج کرد
دور شد حضرت همانکه او را دید ایستاد که انتظار میکشید او را دیده بازپس
از آن حضرت حرکت فرمود و از احضار نفرمود ما هر دو رفتیم بسمت
او و گفتیم بهمدیگر که بیا برویم و از این مرد سوال کنیم بدرستیکه
خبر کوفه در نزد اینمرد است رفتیم تا رسیدیم و گفتیم السلام علیک

گفت و

وقف عام

گفت و علیکما السلام گفتیم از کدام طایفه هستی گفت از طایفه اسد
گفتیم ما هم از طایفه اسد هستیم تو کیستی گفت من بکر بن فلان و ما
هم نسب خود را برای او بیان کردیم پس از آن گفتیم خبر ده ما را از مردم
که در پشت سر تو هستند یعنی اهل کوفه گفت بلی خارج نشدم از کوفه مگر اینکه
کشته شد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و دیدم که از پاهای ایشان گرفته
بودند و در میان بازار میکشیدند همانکه این خبر را شنیدیم از عقب
بجانب حضرت و همراهی نمودیم تا حضرت سید الشهداء نزدیک غروب وارد

منزل ثعلبیه

منزل ثعلبیه گردید و در آنجا خیمه بر پا کرده زد پس از آن آمدیم بحضور حضرت
و سلام دادیم و جواب ایشان داد و عرض نمودیم که نزد ما خبر است اگر بخواهی
عرض کنیم آشکار و اگر بخواهی عرض نمائیم مخفی پس حضرت نگاهی بما فرمود
و نگاهی باصحاب خود و فرمود خبری مخفی از اینها نیست پس عرض کردیم
که آن شتر سوار دیروز را ملاحظه فرمودی که فرمود بلی و بتحقیق خواستم
سوال از او کنم عرضکردیم بتحقیق فهمیدیم آنچه خبر داشت ما ها
اخذ نمودیم و کفایت کردیم سوال نمودن تو را از او و او مردی است از ما ها
صاحب رای و راستی و عقل بدرستیکه حکایت نمود برای ما که خارج نشده
است از کوفه تا اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را دیده از پاهای ایشان
میکشیده اند در بازار کوفه پس آنحضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون

رحمة الله

فصل هفتم از باب اول

رحمت خدا بهر دو ایشان و مکرر فرمود رحمة الله علیهما پس عرض نمودیم
که قسم میدهیم تو را بخدا و بحق که از همین جا مراجعت نمائی با اهل بیت
خود که در کوفه نیست برای تو یاری و شیعه بلکه میترسیم که بر تو گردند و
با تو جنگ کنند حضرت نگاهی نمود بسوی اولاد و برادران مسلم و آل عقیل
کرد فرمود چه میگوئید پس بتحقیق که مسلم کشته شده عرض نمودند والله مراجعت
نمینمائیم تا خون مسلم را از کشنده او بگیریم یا بچشیم آنچه را مسلم
چشیده پس از آن حضرت فرمود زندگانی دنیا خیری ندارد بعد از این
و ما دانستیم که حضرت عازم رفتن است پس گفتیم که خداوند اختیار کرده
است برای تو رفتن را فرمود خدا رحمت کند هر دو شما را و اصحاب حضرت
عرض نمودند والله تو نیستی مثل مسلم بن عقیل هرگاه داخل کوفه شوی
البته مردم زود اطاعت تو را خواهند کرد حضرت ساکت شد و هیچ نفرمود
و بروایتی در آن منزل بسوی صداها ناله و شیون اهلبیت و دیگران از
آن دوی حضرت بلند شد برای شهادت مسلم بن عقیل رضی الله عنه که
کم دیده شده بود و بعضی از اصحاب بروایت مینمایند که خبر شهادت مسلم
و هانی در منزل زباله بحضرت رسید و لکن شیخ مفید ره و شیخ طبرسی ره
تصریح بثعلبیه نموده اند و بنا بروایت جمعی خبر قتل عبدالله بن یقطر در
زباله بحضرت رسید طبرسی ره روایت مینماید که حضرت حرکت فرمود از ثعلبیه

عزاداری اهلبیت برای مسلم بن عقیل رض

تا رسید

وقف عام

منزل بطن العقیق

تا رسید ببطن عقیق و یا عقبه پس منزل فرمود و شیخی از بنی عکرمه که نام
او عمرو بن لوذان بود شرفیابی تحصیل نموده گفت قسم بخدا میدهم تو را
ای پسر پیغمبر خدا که از همین جا مراجعت نمائی پس قسم بخدا نمیروی مگر بر
بدهی نیزه‌ها و تیزی دم شمشیرها و بدرستیکه آنکسانیکه کاغذ
ها و آدمها فرستادند نزد تو هرگاه همراهی میکردند رنج نمودن تو با دشمن
و کارها انجام میدادند و تو بسوی انها حرکت میکردی کار درستی بود حضرت
فرمود ای بندهٔ خدا درستی کار بر من پوشیده نیست و لکن خداوند غالب
بر دیگران بفکر و پس ازان فرمود والله بنی امیه دست بردار نیستند
من تا اینکه این لخته خون را از جوف من بیرون بیاورند پس همانکه چنین کاری
کردند خداوند کسی را بر انها مسلط خواهد نمود که آنان را خوار و ذلیل نماید
تا اینکه ذلیلترین طایفه‌ها این امت شوند مخفی نماناد که عبارت حضرت
باینصورت است وَاللهِ لا یَدَعُونَنی حَتّی یَستَخرِجوا هذهِ العَلَقَةَ مِن جَوفی و این
تفسیر را بنا بر قرائت علقه بفتح لام که عبارت از خون غلیظ باطن قلب باشد
کرده و بجوف قلب است که زندگی موقوف باو هست یا مطلق خون باطن که مرکب
روح است و غرض حضرت این بوده که تا بنی امیه مرا نکشند و خون مرا نریزند دست
بردار نخواهند شد و اما بنا بقرائت علقه بسکون لام همان شئی نفیس باطنی
است که عبارت از روح و جان باشد در اینصورت هم بمعنی کشتن است

و بالجمله بعضی

فصل ششم از باب اول

وبالجمله بعضی از اصحاب ما روایت مینمایند که حضرت همانکه از زباله حرکت فرمود در اثناء راه ملاقات نمود فرزدق شاعر با آنحضرت و سلام داد پس از آن عرض نمود ای پسر پیغمبر خدا چگونه خاطر جمعی پیدا میکنی به اهل کوفه و ایشان کسانی هستند که پسر عم تو مسلم بن عقیل و شیعهٔ ترا بقتل رسانیدند حضرت گریه فرمود پس از آن فرمود خداوند رحمت نماید مسلم را پس بتحقیق که رفت بسوی بهشت و گذاشت آنچه خداوند تقدیر فرموده بود برای آن و باقی ماند آنچه برای ما تقدیر فرموده پس از آن این اشعار را تکلم فرمود فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللهِ أَفْضَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ شیخ مفید ره میفرماید حضرت در منزل ثعلبیه منتظر شد تا صبح سپس فرمود بغلامان و خدام خود که آب بردارند پس از آن حرکت فرمود تا رسید بمنزل زبالة خبر قتل عبد الله بن یقطر بحضرت رسید حضرت بگریه در آمد و فرمود اللّهمّ اجعل لنا ولشیعتنا منزلاً كريماً واجمع بيننا وبينهم في مستقرٍّ من رحمتك انّك على كلّ شيءٍ قدير و شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی در روضة الواعظین اینطلب را در این منزل روایت نموده و در این منزل مکتوبی که خود حضرت بخط مبارک مرقوم فرموده

منزل زباله

وقف عام

بودند بمردم اظهار فرمود و برای مردم قرائت فرمود بسم الله الرّحمن الرّحيم امّا بعد پس بدرستیکه بتحقیق رسید ما را خبر بسیار سختی که بیاد بند آن و گریان است مرا کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر و بتحقیق که خوار نمودند ما را دوستان ما پس هرکسی از شما ها دوست دارد که برگردد پس برگردد بدون آنکه برای او حرجی باشد و برای او طاقتی نیست پس از این سخنها پس مردم از اعراب متفرق شدند بعضی بدست راست صحرا و بعضی بدست چپ صحرا و از حضرت دور شدند تا اینکه چند نفری که همراه حضرت بودند اینها که از مکه تا اینجا و چند نفر دیگر که بعد ملحق بحضرت شده بودند و بالجمله از آن جمعیت معتلبه در نزد حضرت باقی نماندند و شیخ مفید ره میفرماید که حضرت چنین کردند بجهة اینکه میدانست اعرابی که همراهی با حضرت نموده بودند برای این بود که گمان داشتند که حضرت بشهری که میرود مطیع میشوند اهل آن و سلطنت مینماید چون که چنین پیش آمد حضرت دوست نداشت که اینها با این حالت همراه حضرت باشند این است فرمود بیک حضرت چون میدانست که هنگام مقابله با دشمن این جمعیت متفرق خواهند شد قبل از مقابله خواست که متفرق شوند تا بسبب حرف بیان از برای اهلبیت و شیعیان بسیار از اعداء دین نباشند و شیخ مفید میگوید که همانکه نزدیک طلوع صبح شد حضرت امر فرمود که آب زیاد همراه بردارند

متفرق شدن اعراب

هفتم آبان اوّل

زیادتی کنند در برداشتن آب و حرکت فرمود تا رسید به بطن العقبه و
بعد حکایت شیخ بنی عکرمه را چنانچه گذشت ذکر میکند و بعد از آنجا حرکت
فرمود تا رسید بمنزل شراف همانکه نزدیک صبح شد حکم فرمود غلامان
و خدام خود را که آب بردارند زیاده از حد آب برداشتند پس از آن حرکت
فرمودند و حضرت در حرکت بود تا نصف روز شد اینکه در این بین یکی از
اصحاب تکبیر گفت و غالباً تکبیر بموقع هنگام تعجب ذکر میشود حضرت سید الشهداء
روحی له الفداء فوراً گفت الله اکبر بعد فرمود چرا تکبیر گفتی عرض نمود نخلها
خرما بنظر می آید جماعتی از اصحاب گفتند والله ما هادر این مکان یک
درخت خرما الی الآن ندیده ایم سید الشهداء فرمود چه می بینید از دور
عرض کردند بعد از دقت نظر می بینیم والله سر نیزه ها و گوش اسبها
حضرت فرمود والله من می بینم همانها را اگر شما میگوئید پس از آن فرمود
آیا پناهی هست که پشت خود ما را باو بدهیم و روی ما بدشمن باشد که
بیک سمت با آنها مقابله نمائیم اصحاب عرض نمودند بلی این ذو حسم است
نزدیک تو پس متوجه گردید بسمت دست چپ بذی حسم و عرض کردند
هرگاه پیشی گرفتی بر آنها همان پناهگاهی است که میخواستی و اتفاقاً
طول نکشید که سیاهی سواران زیادی پیدا شدند همانکه دیدند که ما
راه را کج کرده ایم آنها هم متوجه بسمت ما شدند گویا اینکه نیزه های

منزل بطن العقبه

منزل شراف

منزل ذو حسم

انها امثال

وقف عام

انها امثال یکه پرهای بلند پر مرغان بود و یا شبیه بگنجشک نیزها
که هنگام پرواز در هوا پر بزنند و پیراهن بیرقهای آنها امثال بالهای
مرغان و بالجمله پیشی گرفتند حضرت سید الشهداء بر ذو حسم و انسواران
و امر فرمود حضرت سید الشهداء که خیمها برپا کردند پس از آن رسیدند
حر بن یزید تمیمی با یکهزار سوار تا اینکه در برابر حضرت ایستادند در
گرمای ظهر نزدیک ظهر و اما سید الشهداء و اصحاب آنحضرت کلاً عمامها
بسر پیچیده بودند و شمشیرها را حمایل نموده بودند حضرت بجوانها فرمود
با ما هستید یا بر ما حر عرض کرد بر شما شیخ مفید نوشته که حضرت
سید الشهداء روحی له الفداء بخدام خود فرمود آب بدهید اینها را
و بریزید بشکم اسبها ایشان آب تا سیر شوند کاسها و طاسها را پر از آب
مینمودند بهر اسبی آب میدادند بطوریکه سه مرتبه پی در پی دهن یا چهار
مرتبه یا پنج مرتبه آب میخوردند تا سیر شدند تا اینکه همه را آب دادند حر بن یزید
از قادسیه بکمال تعجیل آمده بود و بالجمله حر بطور موقف حرکت مینمود
تا وقت نماز ظهر شد حضرت سید الشهداء امر فرمود حجاج بن مسروق را
که اذان بگوید همانکه هنگام اقامه گفتن شد حضرت سید الشهداء سلام
الله علیه از خیمه خود بیرون آمد با ازار و ردا و نعلین حمد و ثنا بجا آورد
پس از آن فرمود ایها الناس انی لم اتکم حتی اتتنی کتبکم وقدمت

علی رسلکم

فصل هفتم از باب اول

عَلَى رُسُلِكُمْ أَنِ اقْدُمْ عَلَيْنَا فَلَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يَجْمَعَنَا
وَإِيَّاكُمْ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذٰلِكَ فَقَدْ جِئْتُكُمْ فَأَعْطُونِي
مَا أَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عُهُودِكُمْ وَمَوَاثِيقِكُمْ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا أَوْ كُنْتُمْ
لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ انْصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ
پس همه سواران حرّ و خود او ساکت شدند و هیچ نگفتند حضرت
بموذن فرمود اقامه بگو اقامه گفت و بحرّ فرمود میخواهی نماز برای یاران
خود بخوان حرّ عرض نمود با تو نماز بخوان و ما هم اقتدا خواهیم نمود
پس حضرت ایستاد بنماز و همه اصحاب و حرّ و لشکرش با حضرت نماز خواندند
پس از آن حضرت تشریف برد و داخل خیمه خود شد و حرّ هم برگشت و
داخل خیمه شد که برای او زده شده بود مخفی نماناد که گمان دارم که
این خیمه بفرمایش حضرت برای حرّ زده شده بود و بقدر پانصد نفر از
سواران حرّ بود حرّ را گرفتند باقی بدورتر رفتند هر کسی جلو اسب خود
را گرفته در سایه اسب خود نشست پس همانکه وقت نماز عصر شد حضرت سید الشهدا
حکم فرمود که اردو مهیا باشند برای حرکت و حکم فرمود اذان نماز عصر
را گفتند و اقامه گفته شد حضرت تشریف آوردند و نماز عصر را خواندند
و همه دو فرقه با حضرت نماز خواندند پس از آن روی مبارک را بمردم کرد فرمود
و مشغول حمد و ثنا شد بعد فرمود ای مردم اگر شماها از خدا بترسید

حق را بشناسید

وقف عام

حق را بشناسید برای اهل حق یعنی و شناختن حق بهتر است نزد خدا
ما اهلبیت محمد صلعم شایسته تریم باین کار یعنی خلافت از این اشخاص که
مدعی شده اند چیزی را که حق ایشان نیست و آنان کسانی هستند که مشغولان
بجور و ظلم است فیما بین شما ها و هرگاه نخواهید ما را و مکروه داشتید ما را
و نادانی بحق ما و خیال شما ها الان غیر آنچه باشد که بما نوشته بودید
و فرستاده های شما ها گفته بودند روی خواهم نمود از شما ها بجانب بسمت
مدینه پس حرّ عرض کرد من والله نمیدانم که این نامه ها و رسولها چیست آن
و کیستند حضرت فرمود بیکی از اصحاب خود که عقبة بن سمعان باشد که
خورجینی که در آن کاغذهای اهل کوفه است حاضر نما پس خورجین که مملو
بود دو طرفش و از کاغذهای اهل کوفه ریختند پیش روی حرّ پس حرّ
عرض کرد ما ها که از این کسان نیستیم که عریضه نوشته اند بشما و ما ها
مأمور هستیم که هنگامیکه ملاقات با شما نمائیم مفارقت از تو نمائیم
تا تو را وارد کوفه نمائیم بنزد عبید الله بن زیاد پس حضرت سید الشهدا
فرمود مرگ بتو نزدیکتر است از این مطلب پس از آن حکم فرمود باصحاب خود
برخیزید و سوار شوید و حرّ منتظر شد و هیچ نگفت تا اینکه حضرت اهلبیت
و اطفال را بمحملها نشاندند پس از آن باصحاب خود فرمود برگردید بمدینه
همانکه حرکت نمودند بسمت مدینه حرّ با یکهزار سوار دم راه ایشان را

گرفت و مانع

فصل هفتم از باب اول

کرفت ومانع شد اصحاب حضرت را از مراجعت پس حضرت فرمود مادرت بعزایت
نشیند چه میخواهی حر عرض کرد هرگاه غیر تو از عرب این لفظ را بمن میگفت
و آن در حالتی بود که تو در آن حالت هستی نام مادر او را بزبان میآوردم
ولکن والله مرا راهی برای نام بردن مادر تو نیست مگر به بهترین وجهی
نام او را بهتر بزبان آوردم پوشیده نیست که غرض حر این بود که من الآن امیر
سوار دو هزار جنگ دارم وتو واصحاب تو من حیث المجموع صد نفر نمیباشید
با وجود این چگونه نام مادر مرا میبری الحاصل حضرت فرمود چه میخواهی عرض کرد
خواهم برد ترا به نزد ابن زیاد امیر کوفه وبصره پس حضرت فرمود قسم بخداوند
که متابعت ترا نخواهم نمود حر گفت قسم بخداوند که دست برندارم از تو تا ببینیم
وسه مرتبه باین قسم سؤال وجواب بین حضرت وحر واقع شد همانکه سخن
بطول کشید حر عرض نمود من مامور بجنگ کردن با تو نیستم همین قدر مامورم
که از تو جدا نشوم تا ترا بکوفه برسانم وهرگاه قبول نداری این معنی را پس
راهی پیش گیر که نه بکوفه بروی ونه مراجعت بمدینه نمایی وفیما بین من وتو انصاف باشد که
من مکتوبی با بن زیاد بنویسم شاید خداوند روزی کند برای من عافیت را
که من مبتلا بچیزی از امر تو نشوم مقصود شمشیر کشیدن بروی حضرت بود که
حر از این معنی خیلی وحشت داشت مخفی نماناد حاصل مطلب حر صلح بود
باین معنی نه فقط میشود که حضرت مراجعت بمدینه نماید که در نزد ابن زیاد مقصر شود

وبعد ورود

وقف عام

وبعد ورود بکوفه متحقق شود نه فرمایش حضرت متحقق شود ونه غرض حر وحر
اشاره بقادسیه کرده که دست چپ راه را که از مکه بکوفه میآید حضرت اختیار
نمایند پر واضح است که چه قدر بسمت دست چپ میل فرمود که آخر بکربلا منتهی
شد چه کربلا با کوفه دوازده فرسخ فاصله دارد ودست چپ راه مکه تا
کوفه واقع شده وبالجمله حضرت محض جهة اینکه جنگی فیما بین لشکر حر واصحاب حضرت
واقع نشود در ظاهر ودر باطن وصول بکربلا اراده عذیب وقادسیه
نیاسر فرمودند دست چپ راه را اختیار فرمود وحر همراه بود وحضرت را بسمت حر جلو
انداخته وبهمین قسم راه حرکت میکردند وحر عرض کرد یا حسین من ترا
متذکر میسازم بنام خداوند وشهادت میدهم هرگاه بنای جنگ با ابن
زیاد بگذاری کشته خواهی شد پس حضرت فرمود آیا بکشته شدن مرا میترسانی
آیا میگذرد کار شما باینکه مرا بقتل برسانید فعلا میگویم همچنانکه اخو الاوس
گفت به پسر عم خود در حالتی که اخو الاوس میخواست بجهة جهاد برود در
رکاب رسول الله صلی الله علیه وآله ونصرت نماید او را وگفت کجا میروی
بدرستیکه ترا میکشند پس از آن گفت سأمضی وما بالموت عار علی الفتی
اذا ما نوی حقا وجاهد مسلما وواسی الرجال الصالحین بنفسه
وفارق مثبورا وودع مجرما فان عشت لم اندم وان مت لم الم
کفی بک ذلا ان تعیش وترغما وبعضی از اصحاب ما قبل از بیت آخر

این بیت را

فصل هفتم از باب اول

این بیت را ذکر نموده أُقَدِّمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا لِتَلْقَى خَمِيسًا فِي الْوَغَى وَعَرَمْرَمًا وطبری نیز روایت مینماید که چون حر این کلمات را از حضرت امام علیه السلام شنید از آنحضرت دور شد بنا بر روایت مسعودی در مروج الذهب حضرت امام هنگامی که راه را کج کرد بسوی کربلا پانصد نفر سوار همراه داشت از اهل بیت و اصحاب و قریب بیکصد نفر پیاده و علامه مجلسی ره از مروج الذهب هزار سوار نقل مینماید لیکن نسخه موجوده در نزد حقیر پانصد است و ممکن است که اشتباه قلم باشد بنا بر روایت جمعی از اصحاب با حضرت امام با اصحاب خود فرمودند آیا کسی هست از شما که راه را بلد باشد غیر این راه متداول طرماح عرض نمود بلی یا ابن رسول الله من این راه را میشناسم امام فرمودند بیا در جلو ما تا ما را طی نماید طرماح آمد در پیش رو و حضرت امام و اصحاب امام از عقب سر طرماح راه میرفتند و طرماح رجز میخواند

يَا نَاقَتِي لَا تَذْعَرِي مِنْ زَجْرِي وَامْضِي بِنَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ بِخَيْرِ رُكْبَانٍ وَخَيْرِ سَفْرِ آلِ رَسُولِ اللهِ آلِ الْفَخْرِ السَّادَةِ الْبِيضِ الْوُجُوهِ الزُّهْرِ الطَّاعِنِينَ بِالرِّمَاحِ السُّمْرِ الضَّارِبِينَ بِالسُّيُوفِ الْبُتْرِ حَتَّى تَحُلِّي بِكَرِيمِ الْفَخْرِ الْمَاجِدِ الْجَدِّ رَحِيبِ الصَّدْرِ أَتَى بِهِ اللهُ لِخَيْرِ أَمْرِ عَمَّرَهُ اللهُ بَقَاءَ الدَّهْرِ يَا مَالِكَ النَّفْعِ مَعًا وَالضُّرِّ أَيِّدْ حُسَيْنًا سَيِّدِي بِالنَّصْرِ عَلَى الطُّغَاةِ مِنْ بَقَايَا الْكُفْرِ عَلَى اللَّعِينَيْنِ سَلِيلَيِ

الصخر

الصَّخْرِ يَزِيدَ لَا زَالَ حَلِيفَ الْخَمْرِ وَابْنِ زِيَادٍ الْعُهْرِ بْنِ الْعُهْرِ

وبعضی ذکر نموده‌اند که در این هنگام حر خواست متعرض طرماح شود حضرت فرمودند آیا با تو قرار نداده ام که تا جواب نامه از ابن زیاد نرسیده متعرض اصحاب من نباشی حر دیگر چیزی نگفت و بالجمله همه شبها سیر میکردند تا رسیدند بعذیب الهجانات حضرت حرکت فرمودند تا رسیدند بقصر بنی مقاتل و در آنجا نزول فرمودند بنا بر روایت شیخ مفید ره حضرت ملاحظه فرمودند خیمه در آنجا برپا شده فرمودند از کیست عرض کردند از عبید الله بن حر جعفی است فرمودند بگوئید حاضر شود رسول حضرت آمد و گفت این حسین بن علی بن ابیطالب است ترا میخواهد عبید الله بن حر گفت انا لله وانا اليه راجعون والله من از کوفه بیرون نیامدم مگر محض جهت همینکه از ورود حسین باینجا داشتم در حالیکه من در کوفه باشم و من نمیخواهم که حسین را دیده باشم پس رسول حضرت آمد و تفصیل را بحضرت امام عرض کرد حضرت از جای خود برخاست و داخل منزل او شد دعوت کرد او را بیاری خود عبید الله همان مطلبی که اول گفته بود عرض کرد و طلب نمود از حضرت امام عفو را امام فرمودند حال که یاری ما را نمیکنی بترس از خدا و با ما جنگ مکن پس قسم بخدا اگر بشنوی ناله و فریاد ما را کسیکه یاری ما نکند مگر داخل جهنم شود

کفت اما

وصول بکربلا اول

کفتا مأجلت با تو چنین نمیشود از من ابدا ان شاء الله و بروایتی چون از ان
مجلس حضرت امام آمده تیر بر زد و راه زن بود و اینکه حضرت امام نفس
نفیس بمنزل آمد باشد کفت هرگاه من بتو یاری بکنم اول کسیکه در
رکاب تو بقتل میرسد من خواهم بود و لحم را عفو کن و لکن این اسب ازادم بتو
پیش کشم بخدا هیچ سوار نشده ام این را و هر خلقی اسنرام رسانیده است
مر احضرت امام روی خود را از او برگردانیده فرمود حاجتی بتو و باسب تو ندارم
بعد قرائت فرمود وما کنت متخذ المضلین عضدا مخفی نماند که این
روایت با مرض بودن کثیری از اعراب درکنار لها بو خیلی منافات دارد مگر
اینکه مصلحتی در خصوص این مطلب بوده که بر این احقر مخفی است و بالجمله
جای تامل است و بروایت بعضی همانکه حضرت امام علیه السلام بعذیب الهجانات
رسیدند ناگهان دیدند از جانب کوفه چهار نفر سوار نمودار شدند نافع بن هلال
مرادی و عمر صیداوی و سعید بن ابی ذر الغفاری و عبدالله المذحجی و مجمع
شد بحضرت امام می آیند پس از ان حضرت امام روی مبارک بجانب انها نموده
فرمود چه خبر است از کیش شما ها در کوفه عرض کردند یا ابن رسول الله
اما اشراف مردم سر بر انداختند بجهة پولهائی که از ابن زیاد کرفته اند
و اما سایر مردم دلشان در نزد تو است و شمشیرهایشان آماده بکشتن تو
فرمود آیا خبری از فرستاده من قیس بن مسهر صیداوی دارید گفتند حصین بن
نمیر کرفت

شرف نافع بن هلال و عمر صیداوی و سعید ... و عبدالله ... مجمع ... علیهم السلام

وقف عام

نمیر کرفته او را و دستهایش را بسته بنزد ابن زیاد فرستاد و ابن زیاد
او را بقتل رسانید همانکه حضرت امام این مطلب را شنیدند از این اشخاص
چشمهای مبارکش پر از اشک شد بعد قرائت فرمود و منهم من قضی نحبه
ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا پس از ان فرمود خدایا قرار بده
از برای ما و از برای انها منزلی در بهشت و جمع نما فیما بین ما و انها در
مستقر رحمت خود یا ارحم الراحمین طرماح عرض نمود هرگاه کسی بجنگ تو
نیاید از کوفه همین حر و لشکر حر کفایت خواهند نمود ترا و حال انکه هنگامی
که از کوفه بیرون امدم جمعیتی یادی در کوفه دیدم که انقدر جمعیت برای
جنگ ندیده بودم و پرسیدم از انها گفتند جمع شده اند برای جنگ حسین بن
علی هرگاه بتوانی مقابله با اهل کوفه نکنی و بنا بر روایت جمعی از اعیان
علما حضرت در انجا نماز صبح را خواندند پس از ان بتعجیل فرمودند حرکت و
جانب چپ را گرفتند و حر مانع میشد و میخواست از کوفه خیلی دور نشوند و
امام و اصحاب امام امتناع مینمودند و چنین شد تا انکه همدیگر را میبردند
بنزدیک نینوی ناگهان از سمت کوفه سواری نمودار شد که باسبی سوار
شده بود و غرق اهن بود و تکیه بکمانی کرده و حر و اصحابش ایستادند و منتظر
شدند برای رسیدن ان سوار همانکه رسید سلام بحر داد و بحضرت امام سلام
نداد و مکتوبی بحر داد از ابن زیاد لعین نوشته بود سخت گیری بکن بحسین بن
هنگامیکه

رسیدن مکتوب ابن زیاد بحر بن یزید ریاحی در نینوی

فصل هفتم از باب اول

هنگامیکه نامهٔ من بتو برسد و رسول من نزد تو بیاید منزل ده حسین را
مکر در زمین بی آب و علف و حکم نموده ام رسول خود را که جدا نشود از تو
تا اینکه بمن خبر دهد که تو انفاذ حکم مرا کرده باشی همانکه حر مکتوب ابن زیاد
را قرائت کرد عرض کرد بحضرت این امیر حکم نموده که من سختگیری کنم در همین
مکان که مکتوب او بمن رسیده بر شما و این رسول اوست که حکم نموده که از
من جدا نشود تا ملاحظه نماید که من انفاذ حکم او را نمودم یزید بن مهاجر
کندی که از اصحاب امام بود نگاهی برسول ابن زیاد کرد و شناخت او را
گفت مادرت بگریه در آید برای تو چه خبر آوردی رسول ابن زیاد گفت من
خود را اطاعت نمودم و وفا ببیعت خود کردم ابن مهاجر گفت بلکه معصیت خدا
را کردی و اطاعت نفس خود نمودی در هلاک خود و عار و نار را تحصیل
کردی و بد پیشوایی است آن پیشوای تو و قرائت نمود وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ امام تو از همانها است و در همان مکان حر ملجا نمود
حضرت را بنزول کردن و از آب و آبادی دور بود حضرت امام فرمود وای بر تو بگذار
یا در اینجا و یا در آنجا منزل نمائیم یعنی نینوی و غاضریه و یا شفیه یعنی
که نزدیک بزمین کربلا است آبادی در آن حدود بود یکی نینوی و دیگری غاضریه
و شفیه حر قسم خورد که نمیتوانم این جاسوس ابن زیاد است زهیر بن القین
عرض کرد بحضرت که والله نمی بینم بعد از این مگر سختتر از اینحال که مشاهده
میشود

وقف عام

میشود ای پسر پیغمبر جنگ نمودن با اینها یعنی با لشکر حر سهلتر است از جنگ
نمودن با آنها که بعد از این خواهند آمد قسم بزندگانی خودم که خواهند آمد
از اهل کوفه برای جنگ ما که آخر نداشته باشد حضرت امام فرمود من ابتدا
بجنگ با اینها نخواهم نمود پس از آن حضرت نزول فرمود روز پنجشنبه دوم
ثانی محرم اول سال شصت و یک هجری علی الاصح و بروایت بعضی از اصحاب
آن حضرت در همانجا این خطبه را بیان فرمودند و اکتفا ببعض خطبه بهتر است
بعد از حمد و ثنا فرمود إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا
تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ
الْإِنَاءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى
الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى
الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَوةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا زهیر بن القین
برخاست و عرض کرد شنیدیم و قبول کردیم حرف ترا خدا و سهل کند کار
ترا ای پسر پیغمبر و هرگاه دنیا برای ما باقی باشد ما در او مخلد باشیم هر آینه
ترجیح خواهیم داد کشته شدن را با تو بر ماندن در دنیا و هلال بن نافع بجلی
هم عرض میکند که قسم بخدا ملاقات خدا را بد نداریم و حال آنکه ما بر
نیت خودمان و بصیرت خود ما هستیم دوست میداریم هر آنکسی را که ترا دوست
میدارد و دشمن میداریم هر آنکسی را که ترا دشمن میدارد و بریر بن

خضیر عرض

فصل هشتم از باب اول

خضر عرض نمودند قسم بخدا خداوند منت گذارده بر ما ها بوجود تو ای پسر پیغمبر
خدا در حضور تو جنگ خواهیم نمود تا اعضا بدن ما از یکدیگر جدا شود تا آنکه
شفیع ما ها در یوم قیامت جد تو باشد مخفی نماند که همه اینمطالب را حر
شنید استماع مینمود پس آنان حضرت امام ع سوار شدند بنا کردند تشریف بردن
و حر و لشکر حر مانع میشدند از تشریف بردن حضرت امام و اصحاب امام تا اینکه
بروایت صاحب مناقب زهیر بن القین عرض نمود که بیائید برویم بکربلا پس
بدرستیکه اینجا در کنار شط فرات واقع شده و در اینجا باشیم پس هرگاه لشکر
حر با ما جنگ کردند ما هم در اینجا جنگ خواهیم نمود با اینها و از خداوند
یاری میخواهیم بر اینها و در اینوقت چشمهای حضرت پر از اشک شد و فرمود اللهم
انی اعوذ بک من الکرب و البلاء حضرت تشریف بردند و در کربلا منزل
فرمودند و حر بن یزید هم با هزار سوار در نزدیکی اردوی حضرت امام علیه السلام منزل
نمود **فصل هشتم** در ورود آل الله بکربلا الی شب عاشورا بدانکه حضرت امام ع
همانکه بصحرای کربلا رسیده در اینجا منزل نمودند و از اینجا کاغذی حر بن یزید
با بن زیاد علیه اللعنه نوشت و اطلاع داد از نزول حضرت سید الشهدا بکربلا
و کیفیت وضع آنحضرت ابن زیاد را و این در یوم چهارشنبه و یا پنجشنبه دویم
محرم الحرام سال شصت و یک هجری بود بنا بر روایت شیخ مفید رض و
شیخ طبرسی ره و شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی ره و غیرهم و بنا بر روایت بعضی

از اصحاب

وقف عام

اصحاب مکتوبی حضرت امام ع از کربلا با عیان و اشراف کوفه نوشت چه امام
بحسب مقتدا و لی بمحافظت خود و اصحاب و عیال را لازم بود که بفرماید مضمون
مکتوب این بود اما بعد پس بتحقیق دانسته اید که رسول الله صلی الله
علیه و آله در حال حیوة خود فرموده هر کسیکه ببیند پادشاه ظالمی را که
حلال کند حرامهای خداوند را و شکننده باشد عهد خداوند را و مخالفت
نماید طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله را و فرمان دهد در بندگان
خدا بگناه و ظلم و تعدی نماید بر اینها پس تغییر بگفته و کار خود ندهد پس
سزاوار است بر خداوند که داخل کند او را بر آنجائی که باید داخل شود و بر
تحقیق دانسته اید اینطایفه یعنی بنی امیه اطاعت شیطان را بر خود شان
لازم دانسته اند و دوری کرده اند از اطاعت رحمن و آشکار نموده اند
فساد را و معطل کرده اند حدود شرعیه را و حلال را حرام و حرام را
حلال نموده اند و بدرستیکه من سزاوار ترم بخلافت و ریاست بجهة
قرابتی که با رسول الله ص دارم و بتحقیق که رسید بر من کاغذهای شما
ها و فرستادهای شما ها بر بیعت نمودن شما ها بر من باینطور که
شما ها مرا باینها نگذارید و خوار نکنید مرا پس هرگاه شما ها وفا بر
بیعت خود مینمائید پس بتحقیق که رسیده اید برشد خود تان و راه را
پیدا نموده اید و حال آنکه در این صورت خون من با خون شما ها می شود

و اهل

واهل و اولاد من با اهل و اولاد شما خواهد بود و شما اهل
من خواهید دنبال نمود و هرگاه نکنید اینچه را که بیعت نموده اید بشکنید
عهدهای خود را و از زیر بیعت خود بیرون روید پس قسم بزندگانی خودم
از شما این بعید نیست البته بتحقیق که چنین کردید با پدر من و برادر من و
پسر عم من که مسلم باشد بعد از اینکه نوشتند و من نکث فانما ینکث
علی نفسه و زود است که خداوند بی نیاز نماید مرا از شما اهل پس از آن مهر مبارک
را بر آن کاغذ زدند و دادند بقیس بن مسهر صیداوی و با عمله ابن زیاد
قیس را شهید نمود مخفی نماناد که ممکن است بنحوی که سابقا ذکر شد بعبدالله
بن یقطر را از آنجا فرستادند برای اعلام اهل کوفه از بیرون آمدن
امام ع از مکه مکرمه و لهذا تمام اهل کوفه بعد از اعلام عبدالله
بن یقطر در بالای منبر فهمیدند که حضرت امام در کدام منزل
تشریف دارد و چه روز بکوفه وارد خواهد شد و همچنین ابن زیاد لعین
هم میدانستان بود که حصین بن نمیر و حر بن یزید را روانه نمود لکن
قیس بن مسهر صیداوی را از کربلا روانه نمودند که دو نفر رسول حضرت
امام ع را یکی از آنها و دیگری از کربلا بقتل رسانیدند و بروایت بعضی از
اصحاب ما یکروز قبل از ورود بصحرای کربلا را اول بعد از حضرت
سید الشهداء روحی له الفداء اولاد و برادرها و اهل بیت خود را

در یکجا

در یکجا جمع فرمود و مدتی نگاه بایشان فرمود و گریه کرد پس عرض نمود
اللهم انا عترة نبیك محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا عن حرم
جدنا و تعدت بنوا امیة علینا اللهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا علی
القوم الظالمین و بعضی از اصحاب ما روایت نموده اند که حضرت اول ورود
بکربلا روی مبارك را باصحاب خود نموده فرمود الناس عبید الدنیا
والدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا
بالبلاء قل الدیانون یعنی مردم بندگان دنیا هستند و تفسیر مقصود
چنین است که مردم تابع منافع خودشان هستند و اما دینداری اینها
از جهة التذاذ است مثل لیسیدن بقیه طعام بزبان و احاطه آنان دین را
برای حفظ او و مثل طلب شیر دره و شدن گوسفند است هنگامیکه گوسفند
شیر زیاد بدهد که خبر آشنا باشد که غرض این است اما دامیکه دینداری
برای مردم غنیمتی است و رکود دینشان بمال دنیا بواسطه دین بهره رسد
طلب دین مینمودند پس همانکه خالص کردید بند از برای امتحان کم شد دین
داران و بروایت بعضی از اصحاب یوم الورود بکربلا هنگامیکه حضرت امام
در مجلس چند جلوس نمود فرمود اهذه کربلاء ابا ابن نمین کربلا است
بعضی از اصحاب عرض نمودند بلی یا ابن رسول الله امام ع فرمود اینموضع
کرب و بلا و جای آب کشتن ما هاست و جایگاه ریخته شدن بارهای
ما هاست

فصل در ذکر نامه اول

ماهاست و محل کشته شدن مردان ما هاست و جای ریخته شدن خونهای ما هاست و بروایتی اول سؤال از کربلا فرمود و بعد از آنکه ما فهمیدیم به این اودید بعد از آن ابیات را فرمود و بعد از فرمود مخفی نماناد هلال بن نافع البجلی علی الظاهر و هم از ثقات و مخلصین امام علیه السلام بوده که کاشف از شدت قوت ایمان آن بزرگوار است بعد از آنکه فرمایشات آنحضرت ظاهر شد هلال بن نافع از جا برخاست و عرض کرد ای پسر رسول خدا تو میدانی پدر بزرگوار تو جدت رسول الله صلعم نتوانست که بعضی از اصحاب خود را تمام محرم و نسبت به خود برگرداند با آنکه آنها را باظاهر دوست داشتند و تحقیق بودند از آنها منافقین که ظاهر لشکر شدند هنگام فتح و پنهان داشتند در باطن برای او عداوت خود را در ظاهر ملاقات میکردند با پیغمبر اکرم بطوریکه شیرین تر از عسل بود و مخالفت میکردند بطوریکه تلخ تر از حنظل بود تا خدا رسول خود را از بین مردم برد و پدر تو که علی علیه السلام بود مثل پیغمبر در حالی جمع شدند برای یاری آنحضرت و جنگ نمودند در حضور او با ناکثین مراد لشکر عائشه است و قاسطین مراد لشکر معاویه است و مارقین مراد خوارج نهروان است تا آنکه اجل آنحضرت رسید و رفت برحمت خدا و بروضوان او و تو در این روز نزد ما مثل پیغمبر و امیر المؤمنین هستی پس هر کس که عهد خود را شکسته و تغییر اراده باشد بیعت خود را پس ابدا بکسی ضرر نمی رساند به غیر

برخود و

تطبیق حال هلال علیه السلام

وقف عام

برخود و خداوند بی نیاز از او است پس بیا برویم با ما هر جا خواستی برویم مگر بمشرق اگر بخواهی و اگر بخواهی بمغرب پس قسم بخدا نمی ترسیم از ملاقات خدا و بد نداریم مردن را بحال آنکه ما در نیت و اعتقاد خود هستیم و بصیرت در دین داریم دوست میداریم کسی را که تو را دوست دارد و دشمن داریم کسی را که ترا دشمن دارد مخفی نماناد در خصوص تشکر و قوت ایمان مثل قوت ایمان خلیل الرحمن حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام شد بیک تن تنها حمله بر مشرق و مغرب خواهد نمود و چنین نطقی هم از او در آن حال مستحسن است و من بعد از تفصیل این نکات آگاهی تحصیل خواهی نمود ان شاء الله و ظاهرا مراد از مشرق کوفه باشد و مراد از مغرب شام باشد که مشرق و مغرب مخالف با حضرت سید الشهداء بود و ممکن است که مراد مطلق مشرق و مغرب باشد بنا بظاهر لفظ نه سیاق کلام بدانکه چون خبر نزول نمودن حضرت سید الشهداء روحی له الفداء در کربلا با بن زیاد ملعون رسید کاغذی بآنحضرت نوشت اما بعد که پس بتحقیق رسید بمن خبر نزول تو بکربلا و بتحقیق نوشته است بمن امیر المؤمنین یزید که جا نکنم بر روی متکا و سیر نشوم از نان مگر اینکه ترا بقتل برسانم و یا اینکه تابع حکم من و حکم یزید بن معاویه باشی والسلام همانکه این مکتوب بحضرت رسید حضرت مکتوب او را گرفت و بعد از قرائت انداخت پس از آن فرمود رستگار نشدند گروهی که ترجیح دادند رضای مخلوق

نامه نوشتن ابن زیاد ملعون بحضرت

را بسخط خالق

فصل هشتم از باب اول

را البته خالی از جهل جلاد لا بد رسول ابن زیاد عرض نمود چه چیز است جواب
مکتوب را اباعبدالله چون حضرت فرمود نیست این برای ابن زیاد جوابی نخواهد بود
من چه ثابت شده است برای ابن زیاد کلمهٔ عذاب پس رسول ابن زیاد مراجعت نمود
و تفصیل را با ابن زیاد خبر داد فورا ابن زیاد بکمال شدت بغضب در آمد
و ملتفت شد بعمر بن سعد لعنة الله علیه بدانکه سعد بن ابی وقاص بن مالک بن
بن اهیب بن عبد مناف قرشی است و سعد سردار عمر بن الخطاب بود در فتح
بلاد عجم و شهر کوفه را او بنا کرد و بالجمله ابن سعد چون از اعیان کوفه بود
و مطاعیتی در کوفه داشت و خودش هم از قریش محسوب می شد ابن زیاد از
بابت احتیاج صورت حکم نمود که با سید الحسین جنگ نمائی و قبل از اینمقدمه
حکمرانی ولایت ری را باو داده بود از قبل یزید از جهت شدت میل آن ملعون
بملک ایران خصوصا ری که با سواسطه از شدت مطاعیت در کوفه ایمن باشد
چه هر کسی را از اهل کوفه بزبانی و تدبیری و تطمیعی ساکت نموده بود
ابن سعد استنکاف از اینمعنی نمود پس از آن ابن زیاد سند حکومت ری
را از آن ملعون مطالبه نمود توضیح مطلب این است حال که سرداری جنگ
حسین را قبول نمیکنی عهدنامه که بتو داده شده از جهت حکومت ری
باید پس داده و خود را خلع نمائی ابن سعد لعین همانکه حال را چنان دید
مهلت خواست از ترس اینکه مبادا از حکمرانی ملک ری معزول شود

مخفی نماناد

وقف عام

مخفی نماناد اهل کوفه اکثری لشکری بودند و حاضر جنگ هر محل بودند
طایفه تابع رئیس خودشان بودند همانکه رؤسا ایشان متفق بمطلبی می شدند
آنها اقدام مینمودند و لعل سر اینکه ابن سعد را حکم بجنگ میکرد این بود که
از قریش بود و اکثر رؤسا قبایل نظرشان با ابن سعد بود لعنة الله علیهم اجمعین
و بالجمله همانکه قرار شد ابن سعد با چهار هزار سوار جنگی از کوفه حرکت نمود
و آمد در نینوی که آبادی بود در نزدیکی کربلا منزل نمود و عروة بن قیس را
گفت که برو و از حسین سؤال نما برای چه آمده باینملکت و چه میخواهی و
عروة بن قیس از کسانی بود که عریضه بحضور مبارک حضرت عرض کرده بود عروة
حیا نمود و استنکاف کرد ابن سعد ملتفت شد بسایر رؤسا و هم از آنجمله بودند
که عریضه عرض نموده بودند و همگی استنکاف نمودند کثیر بن عبدالله الشعبی
که از جمله شجعان روزگار و سواران نام عرب بود که هیچکس در روی او یارای جنگ
نمیتوانست بکند از جای خود برخاست و گفت من میروم نزد حسین ع
قسم بخدا هر گاه بخواهم غفلتا او را بقتل میرسانم عمر بن سعد گفت نمیخواهم
تو او را غفلتا بقتل برسانی و لکن برو نزد او و بپرس که چه چیز آورده
است بعراق توضیح مطلب این است که از مدینه بعراق برای چه آمده کثیر بن
عبدالله ملعون همانکه از دور پیدا شد ابو ثمامه صیداوی بحضرت امام
عرض کرد یا اباعبدالله بتحقیق آمد بنزد تو شریرترین اهل دنیا و جری
ترین خلق

فصل هشتم از باب اول

نزد خلق به خون ریزی و شدت بیداد کشتن و بعد ابو ثمامه بر خاست و
استقبال نمود آن ملعون را و گفت شمشیر خود را از خود دور کن و بعد بحضور
امام شرفیابی حاصل نما کثیر گفت لا والله ولا کرامة من رسول هستم اگر
گوش بحرف من دارید بشما هر چه خواهم رسانید آنچیزی را که برای او رسول
شده ام و هرگاه استنکاف نمائید مراجعت خواهم نمود ابو ثمامه گفت حال که
باینقسم میخواهی با شمشیر بحضور امام شرفیاب شوی من دست خود را بقبضه
شمشیر تو میگذارم بعد حضوراً با حضرت تکلم نما گفت نه والله دست تو
بقبضه شمشیر من نخواهد رسید ابو ثمامه گفت پس مطلب خود را بمن بگوی
که برای چه آمده و من عرض ترا بحضرت خواهم رسانید و نخواهم گذاشت
که نزدیک حضرت بروی چه تو مردی هستی فاجر یعنی معروف به صعلیک و بدنام
پس حرفهای سخت بهمدیگر گفتند و کثیر مراجعت نمود به نینوی بنزد
ابن سعد لعین و تفصیل را با ابن سعد قصه نمود عمر بن سعد قرة بن قیس
الحنظلی را نزد خود خواست پس گفت وای بر تو ملاقات حسین نما و سؤال
نما چرا آورده است حسین را باینمکان و چه میخواهد قره همانکه از دور دیده
شد حضرت سید الشهداء فرمود آیا می شناسید اینمرد را حبیب بن مظاهر
عرض نمود این مردیست از حنظلهٔ تمیم و از طایفه ما است و بتحقیق که من
می شناسم او را بحسن رای و اعتقاد نداشتم او را که داخل لشکر ابن زیاد
گردیده

وقف عام

گردیده برای جنگ حاضر شود و بالجمله قره رسید و سلام بحضرت امام داد
و عرض ابن سعد را بامام رسانید پس حضرت فرمود نوشتند اهل شهر شما
ها که بیا بنزد ما و حال اگر بد دارید آمدن مرا مراجعت مینمایم بمدینه
و بعد حبیب بن مظاهر رضی الله تعالی عنه فرمود وای بر تو ای قره کجا
میروی یاری نما اینمرد را که پدرهای او خداوند مؤید نموده است ترا بالکرامه
قره عرض نمود بر میگردم بسوی ابن سعد و جواب او را میگویم و بعد ملاحظه
مینمایم رای خود را قره مراجعت نمود و تفصیل را برای ابن سعد قصه نمود
پس ابن سعد گفت امیدوارم که خداوند نگاهداری کند مرا از جنگ با حسین
و کشتن او و فوراً نوشت با ابن زیاد لعنة الله علیه پس بدرستیکه من در اینجا
لشکر برای حسین منزل نمودم فرستادم رسول خود را بنزد او و پرسیدم از
آنچیزیکه برای او بعراق آمده و چه میخواهد پس حسین گفت که اهل این
آبادیها نوشتند بمن و کسان ایشان رسیدند بمن و خواهش کردند از
من که بشهر ایشان آمده باشم حال که بد دارند و پشیمان شده اند از آنچه
نوشته اند و فرستادهای ایشان بمن گفتند پس من مراجعت مینمایم همانکه
این مکتوب ابن سعد با ابن زیاد رسید بنابر روایت بعضی از اصحاب ما گفت
الآن که چنگالهای ما در حسین فرو نشسته است و خلاصی میخواهد ابداً
خلاصی برای او نیست و نوشت بعمر بن سعد اما بعد پس رسید مکتوب تو
بمن و فهمیدم

نامه نوشتن ابن سعد با ابن زیاد لعنة الله علیهما

فصل هشتم از باب اول

بمن فهمیدم انچه را که نوشته بودی اظهار نمائی حسین با سنگر بیعت
نماید یزید را خود حسین و جمیع اصحاب او پس همانکه چنین کاری کرد
ملاحظه خواهیم نمود در حق او و رای خود ما نرا والسلام همانکه جواب
با بن سعد رسید گفت میترسم که ابن زیاد قبول صلح و امتی را نکند و این مکتوب
ظلمانی را بنا بر روایت بعضی از اصحاب ما اظهار بحضرت نکرد چه میدانست که
که حضرت بیعت نخواهد نمود بر یزید ابدا پس از انکه ابن زیاد نوشت که را ابد
با حضرت سید الشهدا امر جنگ نماید رفت بمسجد اعظم پس از ان گفت بمنبر شد
و گفت ای مردم شما ها تابع ال ابی سفیان شده اید انها بر شما ها دسترس
شده اید و همه انقسم کردند ممتاز یده بها نمتم انها را یافته اید
و ابن امیر المومنین یزید است که بتحقیق شناخته اید اورا بخوبی کردار نیک وی
بودن طریقه احسان کننده است بر رعیت خود و چیز میدهد بر مردم و راهها
شهرها و آبادیها امنیت پیدا کرده در زمان او و همچنین بود پدر وی
معاویه در زمان خود و اینست پسر وی یزید بعد از معاویه مردم را احترام
مینماید بینیان مینماید مردم را بمال و اکرام میکند انها را و تحصیل
کرد زیاد نموده است در قراربادی شماها صد صد و حکم نموده است مرا که مال
زیادی غیر این بشماها داده باشم و شماها را برای جنگ نمودن
با دشمنش حسین از کوفه حرکت دهم قبول کنید حرف ورا و اطاعت نماید

حکم یزید را

وقف عام

حکم یزید را پس از ان بزیر امد و بنا کرد بمال بخشیدن و چیز دادن و
متصدیان پول میداد و اسب میداد و اسلحه میداد و بمحتاج برابر مردم
ترتیب میداد و حکم میداد که بیرون روند برای جنگ با سید الشهدا
و یاری کنند ابن سعد را و مردم کوفه فرقه فرقه غرق اسلحه و لثام بسته
بیرون می امدند بنا بر روایت بعضی از ثقات ابن سعد با نه هزار لشکر
حرکت کرده بود و بروایتی با شش هزار و لکن انچه محل اطمینان است همان
چهار هزار است اگر ما بقا ذکر شده شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه با چهار
هزار لشکر و یزید بن رکاب کلبی با دو هزار و حصین بن نمیر با چهار هزار
و مردی از طایفه مازن با سه هزار و نصر بن فلان که اسم پدرش معلوم
نیست با دو هزار همانکه اینها روانه شدند که ملحق با بن سعد شوند نوشت که
حکم نما لشکر فاصله شود فیما بین حسین و اب فرات که قطره حسین
با اصحابش نخورده باشند چنانکه تفصیل خواهد امد فرستاد
بنزد شبث بن ربعی که بیا بنزد ما میخواهیم ترا بجنگ حسین بفرستیم
شبث بن ربعی خود را بناخوشی زد و استنکاف از اینمعنی نمود ابن زیاد
دومرتبه فرستاد که رسول من خبر داد که تو مریض نیستی بلکه تمارض
نمائی میترسم از جمله کسانی باشی که در ظاهر با ما باشی و در باطن
با حسین و ما ملعون بلفظ ایر بیان مقصود خود را نمود که کفر محض است

و گفت

فاطمه زهرا
[illegible]
بابن سعد

فصل هشتم از باب اول

بمن فهمیدم آنچه را که نوشته بودی از اظهار غبار بر حسین با اینکه بیعت
نماید یزید را خود حسین و جمیع اصحاب او پس همانکه چنین کاری کرده
ملاحظه خواهیم نمود در حق او و رای خود را از او السلام همانکه جواب
با بن سعد رسید گفت میترسم که ابن زیاد قبول صلح امتی را نکند و این مکتوب
ظلمانی را امنا بروایت بعضی از اصحاب ما اظهار بحضرت نکرد و چه میدانسته
که حضرت بیعت نخواهد نمود بر یزید ابدا پس از آنکه ابن زیاد دانسته که اراده
با حضرت سید الشهدا امر جنگ نماید در مسجد اعظم پس از آن گفت بمنبر شد
و گفت ای مردم شماها تابع آل ابی سفیان شده اید انها بر شماها ... هر کس
شده اید و همانطوریکه دوست میدارید بهمانطور آنها را یافته اید
و ابن امیر المومنین یزید است که بتحقیق شناخته اید او را بخوبی کردار و نیکوئی
بودن طریقه او را کننده آبرو بعثت خود و چیزهای بد بر مردم و راهها
شهرها و آبادیها امنیت پیدا کرده در زمان او و همچنین بوده پدرش
معاویه در زمان خود و اینست پسرش یزید بعد از معاویه مردم را احترام
مینماید بینیان مینماید مردم را بمال و اکرام میکند آنها را و تحقیق
که زیاد نموده است در قرارهای شماها صد صد و حکم نموده است مرا که مال
زیادی غیر این بشماها داده باشم و شماها را برای جنگ نمودن
با دشمنش حسین از کوفه حرکت دهم قبول کنید حرف او را و اطاعت نمائید

حکم یزید را

وقف عام

حکم یزید را پس از آن بزیر آمد و بنا کرد بمال بخشیدن و چیز دادن و
متصدی گشته پول میداد و اسب میداد و اسلحه میداد و با محتاج برابر مردم
ترتیب میداد و حکم میداد که بیرون روند برای جنگ با سید الشهدا
و یاری کنند ابن سعد را و مردم کوفه فرقه فرقه غرق اسلحه و لثام بسته
بیرون می آمدند بنا بر روایت بعضی از ثقات ابن سعد با نه هزار لشکر
حرکت کرده بود و بروایتی با شش هزار و لیکن آنچه محل اطمینان است همان
چهار هزار است که سابقا ذکر شده و شمر بن ذی الجوشن لعنه الله علیه با چهار
هزار لشکر و یزید بن رکاب کلبی با دو هزار و حصین بن نمیر با چهار هزار
و مردی از طایفه مازن با سه هزار و نصر بن فلان که اسم پدرش معلوم
نیست با دو هزار همانکه اینها روانه شدند کاغذی با بن سعد نوشته که
حکم نما لشکر فاصله شود فیما بین حسین و آب فرات که قطره ای حسین
و اصحاب حسین نخورده باشند چنانکه تفصیل خواهد آمد و فرستاد
بنزد شبث بن ربعی که بیا بنزد ما میخواهیم ترا بجنگ حسین بفرستیم
شبث بن ربعی خود را بناخوشی زد و استنکاف از اینمعنی نمود ابن زیاد
دو مرتبه فرستاد که رسول من خبر داد که تو مریض نیستی بلکه تمارض می
نمائی و میترسم از جمله کسانی باشی که در ظاهر با ما باشی و در باطن
با حسین و آن ملعون بلفظ ایر بیان مقصود خود را نمود که کفر محض است

فاصله زیاد
دو ... ابن
باب ...

و گفت

فصل هشتم از باب اول

وکفت شبث بن ربعی که یکی از اعیان کوفه بود و تابع زیادی نباشید که
بگویند واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون پس از آن مفارقت کرده که هرگاه
بود در اطاعت ما هستی بود بنزد ما بیا پس شبث بن ربعی بعد از رفتن
عشا شب نزد ابن زیاد رفت تا اینکه مرض و تمارض معلوم نشود همانکه
داخل شد کمال احترام را بشبث بن ربعی نمود و در نزد خود بجای نشانید و گفت
دوست میدارم که تو بجنگ با مرد بیرون روی اعانتی با ابن سعد کرده باشی
شبث گفت میروم تا اینکه جمعیت بیست هزار نفر از سواره و پیاده رسید
مخفی نماناد که فرمایش حضرت امام حسن ع موید این مطلب است که شیخ طوسی ره
باسناد خود از صدوق ره در کتاب امالی نقل مینماید او از حضرت صادق ع
و آنحضرت از امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت از حضرت امام زین العابدین
روحی له الفداء که روزی حضرت سید الشهداء ع وارد شد بر برادر خود امام حسن ع
همانکه حضرت امام حسن ع را مشاهده نمود گریست حضرت فرمود چه چیز ترا بگریه آورد
تا گفت آنچه گریه میکنم از آن است که بحضرت امام حسن ع فرمود آنچه با من کرده شود
شدنی است که مخفی بزهر شده بمن میدهند و مرا با آن بقتل میرسانند
ولکن روزی مثل روز تو نیست یا اباعبدالله هجوم آورند و میشوند بر تو
سی هزار مرد که مدعی هستند که از امت جد ما هستند و اسلام را بخود
بسته اند

وقف عام

بسته اند پس همه مجتمع میشوند بر کشتن تو و ریختن خون تو و هتک
حرمت تو و غارت نمودن اثقال تو و اسیر ها و زنهای تو و اموال تو
پس در آنحال حلال میشود بر بنی امیه لعنت و آسمان خون می بارند و
گریه مینمایند بر تو همه چیز حتی حیوانات وحشی در بیابانها و ماهیها
در دریاها پوشیده نماناد ابن زیاد نوشته حر بن یزید که از کربلا
و نوشته ابن سعد از تمام حالات و عدد اصحاب حضرت علی التفصیل
مطلع شده بود که یکصد و چند نفر هستند که بتبعیت حضرت [illegible]
اضطراب و وحشت و جهل ناشی از کثرت لشکر بر خلاف متداول و طریقه
متعارف و عادت بود اگر کسی در مقابل کسی لشکر از آن نماید برابر
بیشتر بحسب متعارف میخواهند تدارک نمود بفرض مینمایند بیست برابر
و یا سی برابر مثلا و همچنین بوده است طریقه جنگ فیما بین دو فرقه از
اول دنیا تا بآخر دیده نشده که در مقابل یکصد نفر مثلا بیست هزار نفر
آماده نمایند اینهم مانع از آن نباشد که ضعف تشنگی هم از یکطرف
سلب قوت آنها را نماید و همچنین از اول ابتدای دنیا دیده نشده
که یکصد نفر با ضعف تشنگی و قلت عده از جنگ از هر جهت در مقابل
همچنین دریای لشکر ایستادگی نمایند بلکه مشرف بهلاکت باشند اینهم
بنظر احقر در این ماده میرسد چند جهت اول ترتیب ابن زیاد لعنه الله
جمعیت لشکر

وجه زیاد شدن لشکر ابن زیاد برخلاف طریقه حرب

جمعیت لشکر حاضر در کربلا را محض از برای خوف زیادتی شیعه که در اطراف بودند دلیل بر مطلب تعجیل او در جنگ نمودن ابن سعد با حضرت بود چنانکه متصلاً بعد از ششم محرم میشود که تعجیل در جنگ نماو و تفصیل این مسئله ذکر خواهم نمود که این باد خلی مجلد در جنگ دشت و جمیع مردم شجاعت و صف شکنی بنی هاشم خصوصاً اولاد امیر المؤمنین خصوصاً حضرت سید الشهدا روحی له الفدا را دیدند و بسا امید بعدی لشکر در کربلا جمع نمود که یقین بغلبه کرده و متصلاً هم مردم را تحریص بجنگ مینمود و جمعیت بیشتر زیادتی جمعیت خیال کردند که بسبب سید الشهدا سلام الله علیه و اصحاب آنحضرت میشود و شاید از ترس بیعت کنند و خوار و ذلیل دست بسته آنحضرت را و اصحاب آنحضرت را بنزد آن لعین کرفته بیاورند و جمعی از اصحاب آنحضرت را بقتل برسانند خصوصاً و خود آنحضرت را با سیران فیم روانه شام نماید والله اعلم ولی بعد از شهادت مردم بیدار شدند و فهمیدند که حضرت سید الشهدا و اصحاب چه کردند و مردم چه کردند بالجمله بعد از اینکه شبث بن ربعی را روانه نمود با چند هزار لشکر نوشت بعمر بن سعد که بدرستیکه من نفصی قرار نداده ام در زیادی سواره و پیاده برایش پس ملاحظه نما و صبح و شام نکنی مکر اینکه خبر تو در نزد من باشد و تا ششم محرم متصلاً ابن زیاد لشکر میفرستاد و تعجیل در جنگ مینمود و هم کوفه هم از نینوی حرکت کرده بنزدیک آمدند و جمعیت ابنها تا ششم محرم

که نامه ابن زیاد بابن سعد

وقف عام

بنا بظاهر نقل بعضی از اصحاب بیست هزار نفر رسیده بود که حبیب بن مظاهر اسدی عرض نمود با بن رسول الله در این نزدیکی جماعتی هستند بنی اسد آیا اذن میدهی که بنزد ایشان بروم و دعوت نمایم ایشانرا بر یاری تو شاید خداوند بواسطه ایشان شر این لشکر را از تو دور کند حضرت امام فرمود بحبیب اذن دادم پس حبیب بن مظاهر شبانه مخفی بسوی ایشان رسید با ایشان و شناسانید خود را بایشان که خود از طایفه بنی اسد است بعد از معرفت گفت حبیب که آمده ام بسوی شما با خبری که هیچ مهمانی برای هیچ قومی چنین خبری نیاورده میخواهم شما را بیاری پسر دختر پیغمبر تان پس بدرستیکه آن با جمعیتی از مؤمنین در این صحرا هستند که هر نفری از ایشان بهتر از هزار مرد جنگی است بدل نخواهند شد از او و طاعت نکرده و اینک عمر بن سعد که احاطه کرده است او را با لشکری زیاد و شما قوم و خویشان من هستید نصیحت من بر شما آمده ام برای این خبر خواهی پس در این مقام قبول نمایید قول مرا در یاری او خواهید رسید بجهة یاری او و شرف دنیا و آخرت پس بدرستیکه قسم بخداوند یاد مینمایم که هیچکس از شما ها کشته نمیشود در راه خدا با پسر دختر پیغمبر خدا در حالتیکه صابر و محتسب باشد مگر اینکه رفیق و هم منزل باشد با محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در بهشت علیین پس از جا برخاست یکی عبد الله بن بشر و گفت اول کسی

اسم حبیب بن مظاهر و نسب او بعد از این در اصحاب خواهد آمد

اول کسی هستم که این مکتوب را قبول مینمایم پس از آن بنای محو را گذاشت
پس از آن جمعی نسبت به ایشان التزام کردند تا نود نفر جمع شده همراه حبیب بن
مظاهر حرکت نمودند بحضور حضرت سید الشهداء آمده مردی از ابطال
مخفی تعجیل تمام خود را با ابن سعد لعنة الله علیه رسانید حکایت را
برای ابن سعد قصه کرد ابن سعد فورا مردی که ازرق نام داشت با چهارصد
سوار قرار داده بسمت آنها فرستاد پس از آنکه این نود نفر متوجه
اردوی شریف حضرت بودند ازرق با چهارصد سوار دم راه آنان گرفت
در حالیکه بکنار فرات رسیده بودند بار دیگر حضرت خلیل نزدیک شده بودند
جنگ سختی فیما بین ایشان واقع گردید اتفاق افتاد همانکه حبیب بن مظاهر ابطال را
مشاهده فرمود فریاد نمود ای ازرق ای کدای بتو چه بیاری تو باشد و نه
بیاری ما ها دور شو از ما ها و ما ها را اگر غیر تو بما غلبه نماید
قبول نکرد و دست نکشید این نود نفر همانکه شنیدند که حبیب بن مظاهر
با ابطال مقابله با ازرق نمود یقین کردند که اصحاب سید الشهداء
و طاقت مقابله با لشکر کوفه ندارند همگی متفرق شدند و شبانه خود را
بمنازل خود رسانیدند حبیب بن مظاهر بحضور مبارک حضرت امام
مراجعت نموده تفصیلا بعرض رسانید حضرت امام فرمود لا حول و لا
قوة الا بالله و بعید نیست که رسول فرستادن حضرت بنزد ابن سعد فردای

همین روز

کیفیت بی کس ماندن حضرت از ابن سعد

همین روز بوده باشد همچنانکه بعضی روایت مینماید بطریق عادت هم
مناسبت است انس بن کاهل نامی را حضرت فرستاد بنزد ابن سعد لعنة الله علیه
داخل شد ابن سعد در خیمه خود نشسته بود و سلام با ابن سعد نکرد ابن سعد گفت
یا اخا کاهل چه منع کرد ترا که بر من سلام نکردی آیا من مؤمن و مسلم نیستم
والله من کافر نشده ام از هنگامیکه خدا و رسول خدا را شناخته ام انس
گفت چگونه خدا و رسول خدا را شناختی و حال آنکه میخواهی اولاد و اهلبیت
و یاران آنان را بقتل برسانی پس ابن سعد سر بزیر افکند بعد گفت والله
من میدانم که کشنده آنها در آتش است لا محاله و لکن چاره غیر اجرای حکم
عبید الله بن زیاد امیر کوفه و بصره نیست پس از آن انس مراجعت نموده تفصیلا
در حضور مبارک امام عم قصه نمود شیخ طبرسی ره و جمعی از اصحاب روایت
مینمایند که ابن زیاد مکتوبی فرستاد برای ابن سعد که حکم نما جمعی از لشکریان
فاصله شوند بین آب فرات و حسین عم و اصحاب حسین و نباید قطره آبی آنان
خورده باشند ابن سعد هم از آن زمان عمرو بن الحجاج را با پانصد نفر سوار فرستاد
و شریعه فرات را گرفته نشستند حایل شدند فیما بین حضرت امام و اصحاب
امام و آب فرات عم بالجمله کنار نهر را بطوری احاطه نمودند که آب برداشتن
برای حضرت و اصحاب ممکن نباشد و بنا بر روایتی از اصحاب ما این روز
هفتم محرم الحرام شصت و یک هجری بود و عبد الله بن حصین ازدی

لعنة الله علیه

تصدیق کردن ابن سعد بطلان خود را

فصل هشتم از باب اول

لعنة الله علیه بصدای بلند فریاد مینمود یا حسین آیا نمی بینی آب را
گویا اینکه مثل وسط آسمان از شدت صافی کبود میزند والله قطرۀ از آن
آب نخواهید چشید مگر اینکه از تشنگی بمیری پس حضرت امام عرض کرد اللهم
اقتله عطشا ولا تغفر له ابدا و استجابت دعای حضرت زاد حق آن ملعون
جمعی از اهل کوفه دیدند متصلا آب میخورد و متصلا قی میکرد و بعد مکفت
العطش و هکذا تا بجهنم واصل شد و بالجمله همانکه عطش بحضرت امام و اصحاب
امام علیهم بود بحضرت امام روحی له الفداء بنا بر روایت صاحب عوالم نیشۀ بدست
مبارک گرفت و تشریف آورد به پشت خیمۀ زنها فاطمیات و نوزده قدم
رو بقبله حرکت فرمود پس از آن زمین را کند پس چشمۀ آب شیرین پیدا کرد
جوشیدن مخفی نماناد که این در مقام اعجاز است و الآن زمین کربلا آب
ندارد فکیف کان حضرت خود و اصحاب و نساء فاطمیات و اطفال کلا از آن
آب میل فرمودند و ظرفها را پر از آب کردند پس از آن چشمۀ آب از نظرها پنهان شد
و اثری از او ظاهر نبود و لشکر ابن سعد مطلع از این معنی شدند و خبر بابن زیاد
لعین دادند و نوشت بابن سعد که خبر رسیده مرا که حسین چاه می کند و تحصیل [illegible] مینماید
او و یاران او آب میخورند پس همانکه مکتوب من بتو رسید ممکن از حسین و
اصحاب او چاه بکنند بعد دیگر بتوانی تنگ بگیر بر آنها که قطرۀ آبی نچشند
تا [illegible] پس از آن ابن سعد خیلی تنگ گرفت بر حضرت و اصحاب حضرت پس هر آن که

ظاهر شدن چشمه آب بطور خرق عادت

تشنگی در

تشنگی در کار دیدی بحضرت پیدا شد حضرت امام حضرت ابو الفضل عباس بن
امیر المؤمنین را بحضور خواستند و سی سوار و بیست نفر پیاده که هر کدام از
پیاده ها خیک آب بدوش میگرفتند همراه حضرت عباس در شب روانه فرمود
برای آب آوردن و بعضی گفته اند که شب هشتم محرم بود تا اینکه رسیدند بکنار
فرات عمرو بن الحجاج گفت شما کیستید هلال بن نافع بجلی بعضه گفت پسر
عم تو هستم آمدم آب بخورم عمرو گفت میل کن هلال گفت وای بر تو چگونه
میگوئی بمن آب بخورم و حال آنکه حسین بن علی و هر کس که با اوست
میمیرند از تشنگی پس عمرو گفت راست میگوئی و لکن حکمی شده بما که لابد
باید اطاعت نمائیم پس هلال صیحه زد بهمراهان خود پس داخل فرات
شدند عمرو صیحه بمردم و جنگ درگرفت و حضرت عباس و سواران
مشغول جنگ بودند و پیاده ها خیکها را پر از آب مینمودند و آب
از اصحاب سید الشهداء هیچکس کشته نشد بفتح مراجعت بار دیدند حضرت
نمودند و حضرت آب میل فرمودند همچنین سایرین که همراه حضرت بودند
و بعضی از محدثین اصحاب ما میگویند جهة اینکه حضرت عباس را سقا نامیدند
همین حکایت بوده مخفی نماناد که با حضرت سید الشهداء در کربلا از
مرتبۀ ابن سعد ملاقات نمود یکی با بنفسه بود همانکه حضرت سخنی گفت کرده و
کثرت جمعیت اهل کوفه را مشاهده فرمود شخصی را روانه فرمودند نزد ابن سعد

مکتوب چهارم ابن زیاد لعین با بن سعد

که من با تو

فصل هشتم از باب اول

کرمن با تو میخواهم ملاقات نمایم و بعید نیست که این ملاقات در شب هفتم بود
چنانکه بعضی از اصحاب روایت مینمایند که حضرت فرمودند شب با ابن سعد وارد
میخواهم با تو ملاقات نمایم ابن سعد شب با بیست نفر متوجه بجانب سید الشهدا
سلام الله علیه گردید و حضرت امام هم با بیست نفر متوجه آن لعین گردید
همانکه نزدیک بهم دیگر شدند امام ع فرمود که این بیست نفر دور شوند سواران
حضرت دور شدند باقی نماند در نزد حضرت مگر حضرت عباس و علی بن الحسین شهید
شبیه رسول الله ص و ابن سعد همانکه چنین دید حکم کرد سواران که همراه او
بودند دور شدند و باقی نماند با او مگر پسرش حفص و یک نفر غلام پس حضرت
فرمودند وای بر تو ای ابن سعد آیا از خدائی که بازگشت تو بسوی اوست نمیترسی آیا
جنگ مینمائی با من و شمشیر میکشی بروی من و میدانی که من پسر کیستم بیا
بجانب ما و با من باش پس بدرستیکه اینکار نزدیکتر است بخداوند جل جلاله
عمر بن سعد لعین عرض کرد میترسم ابن زیاد خانه مرا در کوفه بکوبد و خراب
نماید حضرت امام ع فرمودند من برای تو خانه بنا مینمایم عرض کرد میترسم اثاث
البیت و اسباب و املاک مرا ضبط نماید حضرت امام ع فرمودند من بدل آنها
بهتر از آنها از مال خودم که در حجاز دارم خواهم داد عرض کرد در کوفه
زن و بچه دارم و میترسم از آنها حضرت سکوت فرمودند و جوابی
نفرمودند حضرت امام بعد از این سؤال و جواب برخاستند و روی خود را از

شب ملاقات ابن سعد لعین با امام ع

وقف عام

ابن سعد گردانید فرمودند چه میشود ترا خداوند سرت را در رختخوابت
ببرد و نبخشد ترا در روز قیامت پس قسم بخداوند من امید دارم که از
گندم عراق نخوری مگر کمی ابن سعد بحالت استهزاء گفت بجو کفایت
از گندم مرتبه دیگر بروایت شیخ مفید ره و شیخ طبرسی ره و غیر از اینها
ما و تفصیل را نشنیدیم آنهم آنکه حضرت سید الشهدا روحی له الفدا کثرت
هجوم و جمعیت لشکر ابن زیاد را مشاهده فرمودند بنحوی که متصلاً هم
ملاحظه میفرمودند که از کوفه مدد میرسید شخصی را از اصحاب نزد ابن سعد
فرستاد که من میخواهم ترا ملاقات نمایم مخفی نماند که ابن سعد خیلی میل داشت
که جنگ با حضرت امام نکرده امام و اصحاب امام تسلیم نمایند و اسیر نموده
آنها را دست بسته نزد ابن زیاد برده باشد چنانچه از خبرهای امام در روز
عاشورا این نکته معلوم میشود در فصل دیگر خواهی فهمید بالجمله
ابن سعد شب نزد حضرت امام آمد خیلی طولانی با هم بکر صحبت نمودند پس
از آن ابن سعد عمر لعین نوشت باید و اشرار را مستخفی نماند که این حکایت شب
هشتم بوده و یا در شب نهم محرم پس همانکه ابن سعد عمر لعین رسید مکتوبی
با ابن زیاد نوشت باینکه متصلاً ابن زیاد میشود نشنیدم اینقدر طول مدت همی
تعجیل در جنگ نما و کاغذم نوشته بود که شنیدم شبها با حسین ملاقات
مینمائی و تهیه میکرده بود ابن سعد را بالجمله ابن سعد نوشت اما بعد پس

ملاقات امام ع دو مرتبه ابن سعد لعین با حضرت

روزنامه نویس مخبر ابن زیاد از کربلا خبر ... خلوت ... را با ابن سعد ... برای ابن زیاد ...

فصل هشتم از باب اول

بدین سبب که خداوند خاموش نمودن آتش جنگ را و جمع فرمودن کلمه و اتحاد
امت را اصلاح نمود این حسین است بتحقیق عهد میدهد بمن بانکه مراجعت نماید
بآن جائی که از آنجا آمده و یا برود بمملکتی که سرحد مملکت مسلمین است پس مرزی
شود یکی از مردم که در نفع و ضرر با مردم مساوی باشد یا بمعنی که نزد هم
یکی از رعیتها باشد و یا برود بنزد یزید که دست خود را بگذارد بدست یزید
یزید رفتار نماید با او بقسمیکه اراده کند در این مطلب رضای تو و از برای
امت صلاح است پس همانکه ابن زیاد لعین مکتوب ابن سعد را قرائت نمود
گفت این مکتوب بکسی است که خیرخواهی است که مهربانست بطایفه خود شمر بن
ذی الجوشن ضبابی از جمله حاضرین مجلس ابن زیاد بود و از جمله لعیان اشرار کوفه
بود و این ملعون در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین ع با معاویه جنگ
مینمود چنانکه نصر بن مزاحم ره در تاریخ صفین جنگی از شمر نقل مینماید
بالجمله شمر در مجلس ابن زیاد محض جهة خوش آیندی او از جای خود برخاست و
با ابن زیاد گفت آیا این مطلب را از ابن سعد قبول مینمائی و حال آنکه بتحقیق
حسین که در زمین عراق که در تحت حکم تو است منزل نموده و در زمین نزدیکی تو اوست
قسم بخدا هرگاه حسین از عراق بیرون رود و دست خود را بدست تو ندهد یعنی
بیعت نکند البته حسین بعد از این روز زیادی خواهد تحصیل نمود و تو
البته از توانائی زیادی که نخواهی کرد پس نگذاری که حسین این منزلت را
تحصیل نماید

وقف عام

تحصیل نماید چه این مطلب سستی است در امور شما اما حکم نما که حسین و
اصحاب حسین تسلیم شوند بحکم تو پس هرگاه حسین و اصحاب حسین را
بقتل رسانید پس تو اولی هستی از برای سزا دادن بانکه آنان را عقوبت نمائی و هرگاه عفو
کنی در آن هم مختاری مخفی نماناد این سؤال و جواب بنا بر روایت صدوق ره
در امالی از صادق ع باید دارد و گاه تخیله کوفه اتفاق افتاده باشد بالجمله
ابن زیاد گفت خوب خیالی کردی برای تو است بیرون رو از کوفه بسوی
عمر بن سعد با مکتوب من پس اظهار نماید بحسین و اصحاب حسین که تن
در دهند بحکم و اطاعت من پس هرگاه کردند حسین را دست بسته بنزد
من بفرستد هرگاه امتناع نمودند پس جنگ کن با آنان پس هرگاه ابن سعد
چنین نمود اطاعت ابن سعد نموده و محکوم بحکم او باش و هرگاه از مقاتله و
جنگ حسین و اصحاب حسین امتناع نمود پس تو سردار لشکر هستی پس
گردن عمر بن سعد را بزن و سرش را برای من بفرست نوشت بعمر بن سعد
اما بعد من ترا نفرستادم برای جنگ حسین که تو دست نگاهداری از
او و طول بدهی و یا امیدواری بدهی او را برای سلامتی و زندگانی در
دنیا و نه از برای اینکه عذر بخواهی در نزد ما از حسین و نه برای اینکه
شفاعت نمائی در نزد ما از او نگاه کن هرگاه حسین و اصحاب
حسین بر حکم من تسلیم شدند پس بفرست آنان را بنزد من بطور اسیری

مکتوب ابن زیاد بعمر ابن سعد لعنة الله علیهما

و هرگاه

فصل هشتم از باب اول

وهر گاه قبول نکردند پس تنگ بگیر بر ایشان وجنگ نما تا اینکه ایشان را بقتل
برسانی و آنان را بعد از قتل گوش وبینی ببریده وبعضی را دولت درست
بریده باشی پس بدرستیکه آنان مستحق اینکار هستند پس هرگاه حسین را
بقتل رسانیدی حکم نما که اسبها بر سینه وپشت حسین بتازند چه حسین سرکش
وظالم است وبنظر من نمی آید که اینکار ضرری بچیزی داشته باشد بعد از مردن ولکن
برخود لازم کرده ام ونذر کرده ام که هرگاه حسین را بقتل رساندم چنین
کاری بعد از قتل بنعش او کرده باشم پس هرگاه مجاری کردی حکم ما را
عوض خواهیم داد بتو عوض کسیکه گوش بحکم ما کرده ومطیع امر ما باشد
وهرگاه قبول ننمودی پس دور کن از کار ما ولشکر ما وتسلیم نما ریاست
لشکر را بشمر ذی الجوشن لعنه الله پس بدرستیکه سرداری او بحکم ما است
والسلام آه آه از تسلط دونان راستی هرگاه خداوند نظر رحمت از اول
خلقت تا بقیامت با اهل دنیا میکرد چنین حالات بسیار ناگوار بوقوع نرسید
وفی الحدیث اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل وبالجمله شمر
لعین از کوفه حرکت نمود با این مکتوب که ابر دریای کفر بود از نوع عالم الملک
ودین خداوند را ابتر نمود وارد کربلا شد همانکه ابن سعد علیه اللعنه
مکتوب ابن زیاد را خواند برگشت بشمر گفت چه میشود ترا وای بر تو خداوند
مرا با تو همسایه نکند وبد کند آنچیزی را که تو خبر آوردی برای من

حرکت کردن شمر لعین [illegible] از کوفه [illegible]

من کمان

من گمان داشتم که تو ابن زیاد را منع مینمائی بطوریکه من نوشته
بودم کار بنا برای ما که امید داشتم درست شود خراب نمودی تسلیم
نمیکند قسم بخدا حسین بدرستیکه جان پدرش امیر المؤمنین فیما بین دو
پهلوی اوست مخفی نماناد مراد تشبیه قوة وشجاعت وغیرت حضرت سید الشهدا
روحی له الفدا بامیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله است پس شمر گفت خبر ده
مرا که تو چه خواهی کرد آیا امر امیر حاکم خود را میکنی وجنگ با عدو او
خواهی کرد والا من سردار لشکر هستم مرا بگذار بجای خود بلشکر
ابن سعد گفت نه از برای تو باشد نزا ولکن من خودم بریاست وسرداری
مشغول میشوم پس تو بر پیادها لشکری وعمر بن سعد حکم حرکت لشکر
داد بروایت شیخ مفید عصر روز پنجشنبه نهم محرم الحرام وشمر آمد
تا نزدیک اصحاب سید الشهدا ع وگفت این بنو اختنا واین لفظ
از قبیل تعارفات رسمی عرب است یکنوع مهربانی است با این لفظ بطوریکه
کسی خیال خوبی کرده باشد این پسرهوان آمدند برای صدا کردن شمر
جعفر وعبدالله وحضرت عباس ع وعثمان پسران امیر المؤمنین ع پس
فرمودند چه میخواهی شمر عرض کرد شما ها ای همشیره زادها من در
امان هستید جوانان امیر المؤمنین ع فرمودند خداوند لعنت کند ترا
ولعنت کند امان دادن ترا آیا امان میدهی ما را و پسر رسول الله ص

برای او

فصل هشتم از باب اول

برای اقامۀ حجت و بروایت شمر بکمال غضب مراجعت نمود و الجمله
بنا بروایت شیخ مفید ره و شیخ طبرسی ره ابن سعد درآمد و بخود فریاد
نمود ای سواران خدا سوار شوید و بشارت باد شما را ببهشت و
از ظاهر روایت سید بن طاوس ره چنین مستفاد میشود که روز نهم
محرم حضرت امام همانکه کثرت جمعیت اهل کوفه را مشاهده فرمود و
کار باصحاب حضرت خیلی تنگ شد از جمیع جوانب احاطۀ کفار حضرت
امام برخاست و متوجه ایشان شد و تکیه بشمشیر خود فرمود و باواز بلند
فریاد نمود انشدکم الله هل تعرفونی همه گفتند نعم انت ابن رسول الله
و سبطه پس از ان فرمود انشدکم الله هل تعلمون ان جدی رسول
الله صلی الله علیه و آله همه گفتند اللهم نعم بعد فرمود انشدکم الله
هل تعلمون ان ابی علی بن ابیطالب گفتند اللهم نعم پس از ان
فرمود هل تعلمون ان امی فاطمة الزهراء بنت محمد المصطفی همه
گفتند اللهم نعم فرمود انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة
بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما گفتند اللهم نعم فرمود
انشدکم الله هل تعلمون ان حمزة سید الشهداء عم ابی گفتند
اللهم نعم فرمود انشدکم الله هل تعلمون ان الطیار فی الجنة
عمی گفتند اللهم نعم فرمود انشدکم الله هل تعلمون ان هذا
سیف

وقف عام

> تکلم فرمودن حضرت با اشقیاء کوفه و اتمام حجت نمودن

سیف رسول الله صلعم انا متقلده گفتند اللهم نعم تعجبی نمانا د که شمشیر
ذو الفقار و عمامۀ رسول الله صلعم معروف بود که میدانستند چنانچه در فصل
دیگر بتفصیل ذو الفقار خواهد امد ان شاء الله پس از ان فرمود انشدکم
الله هل تعلمون ان هذه عمامة رسول الله صلعم انا لابسها گفتند اللهم نعم
فرمود انشدکم الله هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما و اعلمهم علما
و اعظمهم حلما و انه ولی کل مؤمن و مؤمنة گفتند اللهم نعم پس از ان
فرمود پس بنای چه خون مرا حلال میدانید حال انکه ابی ساقی حوض کوثر باید
من است و میکند رجالی را از حوض چنانچه دور کرده میشود شتران که وارد آب
میشوند هنگام تشنگی از آب و لواء حمد در دست پدر من است روز قیامت گفتند همه
همه اینها را دانسته ایم و ما از تو دست بردار نیستیم تا اینکه از تشنگی بمیری که
اینکلمات امام را فاطمیات از دختر های حضرت و علیا مکرمه زینب کبری و زینب
صغری شنیدند گریه کردند و فریاد نمودند و سیلی بر روی خود زدند صداها با
شیون انها بلند شد حضرت امام حضرت عباس و علی بن الحسین شبیه رسول الله
را فرستاد بسمت خیام طاهره و فرمود سکتاهن فلعمری لیکثرن بکاؤهن
غرض حضرت امام از این تفاصیل کوتاه این بود که من اغماض نمودم از خلافت و
ریاست بر شماها و لکن شرف و افتخار شماها باسلام است و من با صاحب اسلام
باین شدت مناسبت دارم پس خون مرا حلال میدانید اگر مسلم اید

سید بن

هفتم از باب اول

سید ابن طاوس ره بعد از این تفصیل میگوید که مکتوب ابن زیاد با ابن سعد
رسید در تعجیل قتال و شمر بن ذی الجوشن لعنه الله قبل از حرکت لشکر آمد
نزدیک اصحاب امام و گفت پسرهای خواهر ما کجا هستند برادران امام
عرض کردند که شما ها برای برادر خود حسین خود را بکشتن ندهید اطاعت و
کنید یزید را الی آخره و وقوع این مطالب در روز نهم بعد [illegible] روز
تاسوعا مکالمات زیادی شده هرگاه این مطالب هم افزوده شود
از طریقه جنگ بحث خارج میشود و در مشق فیکفکان همانکه ابن سعد حکم
بحرکت لشکر بجانب اردوی حضرت امام نمود بروایت شیخ مفید ره و طبرسی ره
بعد از عصر روز نهم که نفر بیاد در تر داخل روز ساعتی یا یکپا و بغروب
مانده و حضرت امام در درب خیمه مطهره خود نشسته و شمشیر خود را قبال
دو زانو نهاده و تکیه بر او کرده خواب چشمهای مبارک حضرت را احاطه
نموده بود در حالتیکه سر مبارک را بر زانوی خود نهاده ناگاه صداها
های بلند و آوازهای مختلف حرکت سی هزار جمعیت از دور بگوش علیا
مکرمه زینب کبری رسید خود را فورا نزد امام رسانید عرض نمود یا اخی اما
تسمع هذه الاصوات قد اقتربت حضرت سر مبارک را بلند نمود فرمود
من الان خاتم انبیاء رسول الله ص را در خواب دیدم و آنحضرت
میفرمودند بدرستیکه یا حسین تو بزودی ملحق خواهی شد علیا مکرمه دو دست را بر

حرکت کردن لشکر بسمت اردوی حضرت

روی خود

روی خود زده و فریاد وا ویلاه از آن بلند شد پس حضرت فرمودند
از برای تو ویل نیست همشیره من ساکت باش خدا تو را رحم فرماید بروایت
سید ابن طاوس ره فرمودند که من همین ساعت جدم پیغمبر را و پدرم علی و
مادرم فاطمه و برادرم حسن را در خواب دیدم که بمن میگفتند یا حسین تو
بزودی نزد ما خواهی آمد و بعضی از روایات تو فردا نزد ما خواهی آمد
و بالجمله در این اثنا حضرت ابو الفضل عباس بن امیر المؤمنین ع بحضور مبارک
رسید عرض کرد ای برادر اینک لشکر کوفه رسیدند بسوی حضرت فرمودند سوار
شو برادر من ملاقات نما با آنها و بگو با نها چه اتفاق افتاده و بپرس
برای چه آمده و هجوم کرده اند حضرت عباس با بیست نفر سوار از جمله
آنها زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر رضی الله عنهما خود را بلشکر ابن سعد
رسانید فرمود چه اتفاق افتاده چه میخواهید گفتند حکم تازه از امیر آمده
که اظهار کنیم بر شما ها که سر بدهید بحکم امیر یا با شما جنگ نمائیم حضرت
عباس فرمودند پس عجله نکنید تا مراجعت نموده بحضور ابی عبدالله علیه السلام
معروض نمایم پس لشکر همه ایستادند گفتند برو و ملاقات نما و اطلاع
بده و آنچه جواب میگوید مراجعت نموده بما برسان پس حضرت عباس تنها
مراجعت فرمودند و آن بیست نفر سوار در مقابل لشکر کوفه ایستاده مشغول
نصیحت و موعظه شدند و بنا کردند بمانعت نمودن آنها را از قتال با

سید الشهداء

فصل از باب اول

مهلت خواستن حضرت عباس از ابن سعد

سید الشهدا ام و حضرت عباس شرفیاب حضور مبارک امام گردیده
خبر دادند از گفتار آنها فرمود برگرد بسوی آنها هر گاه توانستی چنین کن تا
تأخیر کنند تا فردا و امشب را شاید ما از برای خدا مشغول دعا و استغفار
از خدا نماییم پس خدا میداند که من نماز خواندن با خواندن قرآن دوست
میدارم تلاوت قرآن و زیادی دعا و استغفار را دوست میدارم پس
حضرت عباس مراجعت فرمود و رسیدند بلشکریان کوفه بعد از سؤال و جواب
حضرت عباس از ایشان مهلت خواست رسول ابن سعد مراجعت نمود نزد رسول
ابن سعد گفت که ابن سعد میگوید که ما مهلت دادیم شما را تا فردا صبح هرگاه
تسلیم شدید خواهیم برد شما را بنزد ابن زیاد و هرگاه امتناع نمایید
دست از شما بر نخواهیم کشید آنگاه رسول ابن سعد مراجعت باردوی
ابن سعد ملحق شد شیخ ... روایت مینماید بسند خود
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید الشهدا ام از
کربلا نوشت بسوی محمد بن الحنفیه مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
من الحسین بن علی الی محمد بن علی ومن قبله من بنی هاشم اما بعد
فكان الدنيا لم تكن وكان الآخرة لم تزل والسلام در حقیقت
مضمون کلام آنحضرت ... قسم اکثر قوم فرمود لا حول ولا قوة
الا بالله فصل غم در احوال شب عاشورا ...

روز نهم

وقف عام

نطق مبارک امام با اصحاب

روز نهم محرم را غروب نمود حضرت سید الشهداء روحی له الفداء اصحاب خود را
جمع نمود بنابر روایت جمعی از محدثین از اصحاب ما حضرت امام چهارم امام زین العابدین
میفرماید خود را نزدیک نمودم میدیدم تا اینکه بشنوم چه میفرماید و من در آنحال ناخوش
بودم پس شنیدم که پدرم سلام الله میفرماید اثنی علی الله احسن الثناء واحمده
عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا
الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَ
أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى
وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ
اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا أَلَا وَإِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ
لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرَجٌ مِنِّي وَلَا ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ
قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا این فرمایش حضرت بود بعینه نقل شد ترجمه

نطق مبارک حضرت عباس و بنی هاشم

لازم نبود در حضرت عباس بن امیر المؤمنین سلام الله علیه ابتدا بیش از همه
عرض نمود نخواهم کرد چنین کاری که تا شب فرار کنیم و ترا تنها بگذاریم
تا اینکه بعد از تو در دنیا عمر نماییم خدا نکند ما را هرگز ابدا
و همچنین سایر برادرهای حضرت و پسرهای عبدالله بن جعفر طیار رضی
و سایرین از بنی هاشم متابعت و موافقت با حضرت عباس نمودند پس از
آن حضرت سید الشهدا ام متوجه شد باولاد عقیل فرمود یا بنی عقیل
حسبکم

وفصل از باب اول

حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم عرض کردند
سبحان الله مردم چه میگویند بما اما با مردم بگوئیم که ما گذاشتیم رها
آقای و پسران عم خود ما را اگر بهتر بن عمها هستند هیچ تیری با انها
نبارانیدیم و هیچ نیزه همراه انها نزدیم بر دشمن و هیچ شمشیر با انها نزدیم
و نفهمیدیم که چه کردند با بمعنی که شبانه فرار نمودیم نفهمیدیم که در بس ما و
بنی اعمام ما و همراهان ما چه شد و چه کردند لکن ما نخواهیم نمود بلکه فدا
جانهای ما و مالهای ما و اهل و عیال خود ما را و جنگ خواهیم نمود همراه تو تا وارد
شویم با نجا که تو وارد شوی پس خداوند زشت کند زندگانی را اگر بعد از تو
باشد و نیز بن مسلم بن عوسجه رضه که از کوفه در هنگامه ابن زیاد خود را بحضور
مبارک امام ع رسانده بود از جا خود برخاست عرض کرد یا امام ما از اینها بگذاریم
و چه عذر بخواهیم نزد خداوند در اداء حق تو نه والله مگر اینکه نیزه سینه انها بر
خورد اشکسته باشم و بشمشیر خود تا مادامیکه قبضه اش شمشیر در دست من باشد انانرا
زده باشم و هرگاه سلاحی همراه من نباشد که جنگ کنم با انها با ان سلاح هر اینه
پراکنده خواهم نمود اناترا با سنگ و سعید بن عبدالله حنفی برخاست و عرض نمود
یا ابن رسول الله والله ترا تنها نمیخواهیم گذاشت تا اینکه خداوند شاهد
باشد که ما ها نگاه داشتیم احترام رسول الله را بعد از وفات او در
خصوص تو قسم بخدا هرگاه بدانم که من کشته میشوم پس اتان زنده میشوم

نطق مسلم بن عوسجه رضه

نطق سعید رضه

پس اتان

وقف عام

پس اتان مرا اتش می اندازند و پس اتان زنده میشوم و بدن مرا
ذره ذره می نمایند و همچنین با من رفتار مینمایند تا هفتاد مرتبه من از
تو مفارقت نمینمایم تا اینکه ملاقات نمایم مرگ خود را برای یاری تو و
چگونه نمیکنم اینکار را و حال اینکه یکمرتبه کشته شدن است در رکاب تو پس
از ان رسیدن بنعمتی که اخر ندارد ابدا پس زهیر بن القین از جا خود برخاست
و عرض کرد یا ابن رسول الله هرگاه فرض کنیم که من کشته شوم پس از ان زنده
شوم هزار مرتبه و خداوند بدانم که با نحو کشته شدن را از تو و از جوانان
بنی هاشم از برادران و اولاد و اهل بیت تو دفع خواهد کرد هر اینه اختیار
خواهم نمود هزار مرتبه کشته شدن و زنده شدن را و بالجمله اصحاب حضرت امام
هر کدام نطقی کردند که شبیه بنطق دیگری بود و از حضرت امام زین العابدین
روایت شده که حضرت در شب عاشورا با اصحاب خود فرمود که این لشکر مقصودشان
منم نه شماها و هرگاه مرا بقتل رسانند با شماها کاری ندارند پس بروید
باشید بروید باشید شماها مرخص هستید بدرستیکه هرگاه فردا کنید همه
شماها بقتل خواهید رسید همگی عرض کردند که ترا تنها نخواهیم کرد و بعد
از تو زندگی نمیخواهیم حضرت سید الشهداء ع فرمود بدرستیکه همه شماها
بقتل خواهید رسید تا اینکه یکنفر از شماها جان بدر نخواهد برد مگر یحیی عانا
پاره مطالب که در بین مردم معروف شده یکی حکایت حسن بن حسن و امثال

نطق شریف زهیر رضه

اینها با

فصل دوم از باب اول

اینها با فرمایش حضرت امام منافات ندارد چه در اخبار بسیار حضرت امام زین العابدین ع
میفرماید همانطور شد که سید الشهدا ع روحی له الفدا خبر داد بانمعنی که از
اصحاب و بنی هاشم که داخل میدان جنگ بودند احدی زنده نماند و همه در یوم
عاشورا بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و در بین اصحاب محمد بن بشیر حضرمی بود که گفته
شد که پسر ترا در حدود ری اسیر کرده اند گفت انرا خداوند عوض میخواهم برای اینکه
برابر هم دوست نمیدارم که او را اسیر نمایند من بعد از او در دنیا باقی بمانم با
حضرت سید الشهدا کلام او را شنیده فرمود خداوند ترا رحمت نماید تو رها
از بیعت من هستی مشغول کار پسرت باش که خلاص نمائی پسرت را آن شخص عرض کرد
درندگان بیابان مرا زنده بخورند اگر من دست از تو بردارم فرمود این پیراهنها
برد را بده به پسر خود که استعانت بجوید بانها در خلاص شدن برادر خود پس پنج
هدیه با و مرحمت فرمود که قیمت مجموعه آنها هزار اشرفی بود پس از آن بجنگ مخصوص
خود [illegible] و بنا بر روایت شیخ مفید ره و شیخ طبرسی ره و غیرهما از اصحاب
ما از حضرت امام زین العابدین ع فرمود من در شب عاشورا نشسته بودم در خیمه
حرم رسالت و عمه ام علیا مکرمه زینب مشغول پرستاری من بود هنگامی
که [illegible] بود پدرم از اهل و عیال در خیمه علیحده و جون غلام ابی ذر غفاری
رضی الله عنه مشغول اصلاح شمشیرش بود و پدرم علیه السلام میفرمود یا دهر
اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب وطالب قتیل

والدهر

و یظهر محمد بن بشیر ره

وقف عام

والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک
سبیلی واعاده فرمود این ابیات را دو مرتبه یا سه مرتبه تا اینکه فهمیدم و
دانستم که چه مقصود دارد بیدم آمد و گریه گلوگیرم شد خود داری کردم و سکوت
اختیار نمودم و دانستم که بلا بتحقیق نازل شده و اما عمه‌ام زینب همانکه
شنید آنچه را که من شنیدم و آن زن بود و رقت قلب او بیشتر بود و حالت
زن غیر حالت مرد است خود داری نتوانست بکند فورا از جای خود جست و
حال اینکه لباس او از زمین می‌کشید پای برهنه اینکه خود را بسید الشهدا
رسانید گفت وا ثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة
وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضی وثمال الباقی پس حضرت نگاهی
بعلیا مکرمه زینب کرده فرمود یا اختاه لا یذهبن حلمک الشیطان
و بعد چشمهای مبارک حضرت سید الشهدا ع پر از اشک شد
فرمود لو ترک القطا لنام علیا مکرمه عرض کرد یا ویلتاه افتغصب
نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبی واشد علی نفسی پس آن با دو
دست بروی خود زد و دست کرده یقه خود را پاره کرده بی اختیار افتاد و
غش کرد پس حضرت برخاست قدری آب روی علیا مکرمه پاشید فرمود
ایها یا اختاه اتقی الله وتعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض
یموتون واهل السماء لا یبقون وان کل شیء هالک الا وجه
الله تعالی

فصل نهم از باب اول

الله تعالی الذی خلق الخلق بقدرته و یبعث الخلق و تعودون الیه وهو فرد
وحده ابی خیر منی و امی خیر منی و اخی خیر منی ولی ولکل مسلم برسول الله اسوة و حضرت
مشغول تسلی دادن علیا مکرمه شد پوشیده نماناد در ابتدا مطلب حضرت فرمود
ابیاتا یا الخ و این لفظ را گویا در مقام امامت و کراهت فرموده باشد بنحوی حضرت
زینب سکوت و صبر فرمود که سبب تعجب کثیری گردید و پس از آن فرمود اینجا هم من
فهمیدم تو و فهم مرا باشد کن بفهم برای من پاره نکنی و سیلی و ناخن بروی
خود نزنی و واویلا و واثبورا نگویی همانکه من کشته شدم پس از آن علیا مکرمه
را آورد و در نزد تیمار بیمار سید من نشاند پس از آن بیرون آمد برای دیدن
اصحاب خود و حکم فرمود که خیمه ها را پهلوی هم برپا دارند طنابها را توی هم
داخل نمایند و همه اصحاب در بین خیمه ها جنگ نمایند بطوریکه خیمه ها از سه
طرف راست و چپ حضرت و اصحاب حضرت را احاطه کند همان پشت روی باز
باشد که با دشمن از یک رو جنگ نمایند پس بنابر این روایت باید موضع زینب
عاشورا در خصوص اردوی حضرت امام بشکل مثلث ویا شبیه بمربع
ویا هلالی ویا نصف دایره ویا نصف اهلیلجی ویا نصف
استوانه باشد و در این مطلب نکات کیفیت جنگ عاشورا برای آدمها
هویدا و واضح میشود و بالجمله پس از آن حضرت سید الشهدا سلام الله بر آن شب
ورد و العمل بخیمه مخصوص خود مراجعت فرمود مخفی نماناد حضرت سید الشهدا

فهمید که

وقف عام

در منع خمش نمودن کفنان جدید الاختراع ترکی

فهمید که علیا مکرمه زینب را منع فرمود از ناخن زدن و سیلی زدن بر
روی خود بعد از شهادت پس میدانم که این اشخاص معلومه بسم فرقه بقول
که سرهای خود را با شمشیر و قمه مجروح مینمایند و یا بدن و پهلوی خود را زخم
ویا مبتلا مینمایند حال آنکه میدانند که فریب نبی و جهلا سال آنکه بقال
نزاع این معنی را اختراع نموده اند که هیچ تمهاد مجلس خودشان توصیف آن
مرد انکی انها خواهند نمود وگاهی میشود که سبب قتل میشود بلکه علی الظاهر مشاهده
هم شده و لا تقتلوا انفسکم و بجبال خودشان ابیم اینها لهم اعراض ازادی
وبالجمله اثنای حضرت سید الشهدا و اصحاب سید الشهدا مشغول عبادت و دعا
و استغفار و تضرع بودند گاهی در قیام و گاهی در قعود و گاهی مشغول
تلاوت کردن قرآن و بالجمله صداها را در اردوی حضرت پیچیده بود که گویا صدای
خانه زنبور عسل است و بعضی از لشکر ابن سعد عبورا این حالات را مشاهده نمودند
و بروایتی سی و دو نفر تائب شده داخل اردوی حضرت گردیدند بروایت شیخ
مفید ره تینی از سواران ابن سعد لعین از نزدیکی اردوی حضرت عبور نمودند
که ملاحظه کنند آیا کسی از اردو فرار مینماید یا نه غرضشان محارست بود
شنیدند صدا که حضرت سید الشهدا را که قرائت میفرمود فلا تحسبن الذین
کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب
مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب

مردی از

صحبت ابر بابر اول

مردی از لشکر ابن سعد که نام او عبد الله بن سمیر بود و مردم را میجهاند
و مردی شجاع دلیر و فارس فاتکی بود برگشت و گفت قسم برب کعبه که ما ها طیب ها
هستیم که جدا شده ایم از شما ها بریر بن خضیر فرمود ای فاسق ترا خدا از
طیبین قرار داده عبد الله گفت تو کیستی گفت من بریر بن خضیرم پس با یکدیگر
بد گفتند و چون هنگام سحر شد و حضرت سید الشهدا از عبادتها که هر شب وظیفه
آنحضرت بود فارغ شد بنا بفرمایش حضرت امام زین العابدین علیه السلام بنا بروایت
سید بن طاوس ره که حضرت سید الشهدا در هر شب و روز یکهزار رکعت نماز بجا می آورد
و همچنین از دعا و استغفار و قرائت قرآن و سایر امور متعلقه بشخص امام
فارغ گردید بنا بروایت صاحب منتخب چشمهای مبارک حضرت را خواب فرا گرفت
و بعد بیدار شد فرمود آیا میدانید که من چه در خواب دیدم عرض نمودند چه
دیدی یا ابن رسول الله فرمود دیدم که سگهای زیادی بر من حمله کرده اند که بدن
مرا پاره پاره کنند و جسورترین آنها بر من سگی بود پیسا و خالهای سفید از پیسی
ابلق باشد و بعد فرمود گمان دارم که مباشر قتل من شخص ابرصی باشد در بین
لشکر ابن سعد مخفی نماند شمر پاسنان بحکم این روایت ابلق و پیسی برص در آنها موجود
بوده بعد فرمود پس از آن جدم رسول الله صلعم را دیدم که با او بودند جماعتی
از اصحاب کبار و آنحضرت میفرمود ای پسرک من تو شهید آل محمد هستی و بتحقیق
بواسطه تو شادی میکنند اهل آسمانها و زمینها و اهل صفیح اعلی پس باید

در افتخار عالم ملکوت اهل صفیح اعلی بوجود امام

وقف عام

اظهار تو شب ابتداء در نزد من باشد تعجیل نما و تأخیر مکن و اینست ملکی که
نازل شده از آسمان تا اینکه خون ترا در شیشه بلور سبز جمع نماید بعد فرمود
این آنچه من در عالم رؤیا دیدم و بتحقیق اجل نزدیک شده و رحیل قریب گردیده
از این دنیا و شکی نیست در آنچه گفتم و چون صبح شد بنا بروایت سید بن طاوس ره
حضرت حکم فرمود چادری در کنار بزنند و کاسه بزرگی که در او مشک بسیار
بود و قدری هم نوره برای استعمال در آن قرار دادند حضرت داخل خیمه شد که
استعمال نماید بریر بن خضیر همدانی و عبد الرحمن بن عبد ربه الانصاری هر دو
بر در خیمه ایستاده بودند که بعد که مشغول استعمال باشند بریر در اینحال مزاح با عبد الرحمن
مینمود و تبسم میفرمود عبد الرحمن عرض کرد ای بریر آیا میخندی این ساعت ساعت
مزاح و خنده نیست بریر فرمود که طایفه من میدانند که من بیهوده گفتن را نه
در جوانی و نه در سن پیری دوست داشتم و اینکار را برای این میکنم
که اظهار شادی کنم برای آنچه که برگشت ما بر آن خواهد شد پس قسم بخدا آنست
او مگر اینکه با این جماعت ملاقات نمائیم و ساعتی با شمشیرهای خود با آنها
جنگ کنیم پس از آن با حور العین معانقه نمائیم مخفی نماند کشته شدن و
جان باختن امر سهلی است بر نفسی که اتصال بملکوت اعلی شدید الاتصال است و لا
قوة الا بالله و چون حضرت امام مشغول نماز صبح یوم عاشورا شد بنا
بروایت صاحب عوالم از کامل الزیاره آنکه پدرش بجماعتی از نصارا برخورد

هشتم از باب اول

تا میرسد بروایت محسن بن ابی العلا و آن روایت چنینست که از حضرت امام
جعفر صادق علیه الصلوة والسلام منقولست که حضرت سید الشهدا الحسین بن علی
بن ابیطالب سلام الله علیهما تمام روز قتل با آنجا آورد و اصحاب اقتدا نمودند
پس ایشان فرمود شهادت میدهم بدرستیکه بتحقیق خداوند اذن داده که کشته شوید
در این روز الحذر از خدا بر شهید طاقت بیاورید بتحقیق تمام نماند خداوند فقها جز علا
امتحان فرمود محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را با بلاهائی شدیده
ترین امتحانات شب عاشورا و یوم عاشورا بود و اینجا این حضرت کو نمود نهد کو توانائی
خود بود والله المعین **فصل دهم** در وقایع عظیمه شدیده یوم عاشورا
بدانکه صبح یوم عاشورا بنابر روایت طبری ره و بتصریح بعض بعد از فراغ
نماز صبح حضرت امام صلوات الله علیه مشغول تدارک جنگ شد بنابر روایت بعضی
از اصحاب و مساعدت اعتبار و عادت و حالت کلی اصحاب خندقی در پشت خیمهها
کنده بودند بحکم حضرت امام ع و امر فرمود که نیهای بیابان و خار و خاشاک
هیزم صحرا را جمع نموده در آن خندق بریزند که هنگام جنگ آتش در آن
خندق افروخته باشد که لشکر بنی امیه از پشت سر حمله نیاورند و آتش مانع
باشد تخویفشان هم در داخل خیمهها مشغول جنگ باشند بفرمایشی که ابن سعدی
روایت و کلمات اصحاب در فصل سابق گذشت در تصویر جنگ طرفین توضیح
خواهد شد پس ایشان حضرت امام روحی له الفدا اصحاب خود را باز دید فرمود

و در عدد

وقف عام

و در عدد اصحاب حضرت صبح یوم عاشورا بین اصحاب اختلافست بنابر روایت شیخ
مفید ره سی و دو نفر سوار بود و چهل نفر پیاده و طبری ره هم بهمین عدد
روایت نموده از محمد بن ابیطالب ره هم بنا بحکایت بعضی اصحاب همین عدد
را منسوب نموده هفتاد و دو تن معروف در السنه مجهوله همین اقوال مشهور
در بین مردم شده و بروایت بکر که صاحب عوالم نقل نموده سی و دو نفر سوار
و هشتاد و دو نفر پیاده و بنابر روایت سبط بن جوزی ره از حضرت امام محمد باقر
چهل و پنج سواره و یکصد نفر پیاده و ابن نما هم بهمین عدد نقل نموده
بنا بنسبت بعضی از اصحاب و بنا بتصریح مسعودی ره در مروج الذهب تمام
کسانیکه حاضر در جنگ یوم عاشورا بودند از بنی هاشم و غیرهم هشتاد
و هفت نفر بودند که از زیارت ناحیه مقدسه هفتاد و هفت مستفاد میشود
والعلم عند الله و بالجمله عدد اصحاب حضرت امام روحی له الفدا از یکصد
بیجا کمتر بوده یقینا و همچنین خلافست که یوم عاشورا یوم جمعه بوده یا شنبه
بوده و یا دوشنبه و همچنین کلمات علما مضطربست در خصوص سن مبارک
حضرت سید الشهدا ع در یوم عاشورا انچه ظاهر روایت کلینی ثقة الاسلام
رحمة الله علیه از حضرت ثامن الائمه رضا علیه السلام یوم عاشورا دوشنبه بوده
و بتصریح شیخ مفید ره یوم شنبه و سن مبارک پنجاه و هشت چه بعد رحلت حضرت
خاتمیت مآب صلی الله علیه و آله هفت ساله بوده و در شهادت حضرت امیر المومنین

نقل اقوال در عدد اصحاب امام ع

نقل اقوال در سن مبارک حضرت و یوم عاشورا

سی و هفت

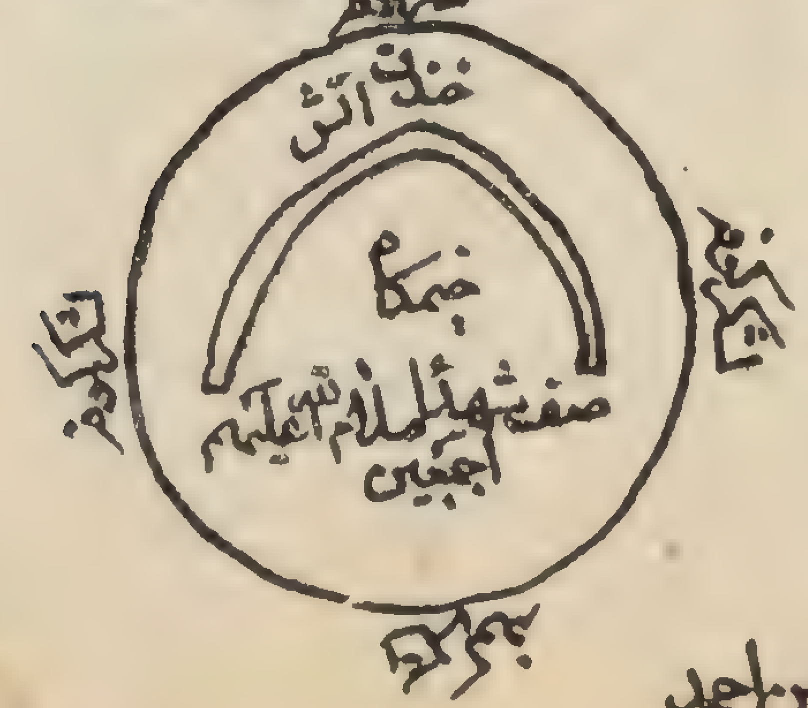
فصل نهم از باب اول

سی و هفت ساله بوده و در شهادت حضرت امام حسن چهل و هفت و یا ده
سال هم بعد از حضرت امام حسن خلافت فرموده و تایید میکند قول شیخ مفید
را روایت سابقه در خصوص ملاقات کروه جن با حضرت که فرموده بود شنبه در کربلا
حاضر باشید صاحب مناقب روایت که میگوید یوم عاشورا یوم شنبه بود و عمر حضرت پنجاه
سال تمام بود و پنجاه و هفت سال و پنجاه هم نقل شده و بعد میگوید در
خصوص عاشورا یوم جمعه هم روایت شده و یوم دوشنبه هم گفته شده و آبو الفرج
هم یوم جمعه منویسد و میگوید بزیج هند استخراج نموده ایم که غره محرم سال
شصت و یک هجری چهارشنبه بوده پس قول دوشنبه غلط است و کذا شنبه نیز
اینها کسی از اهل علم نقل نموده و طبرسی ره یوم جمعه را ترجیح داده و بعید هم
نیست فکیف کان حضرت امام تشریف آورده مشغول صف آرائی گردید زهیر
بن القین ره را در میمنه اصحاب خود قرار داد و حبیب بن مظاهر رضی الله عنه
را در میسره و بیرق خود را بحضرت عباس سلام الله علیه داد که در قلب اصحاب
بود و خیمها را در پشت سر قرار دادند خندقی که محیط بخیمها بود و پر از
نیها و خار و خاشاک و هیزم صحرا بود آتش زدند ابن سعد باز دید لشکر
خود را نمود بکمال خاطر جمعی که دیگر از اطراف یاری و معینی برای حضرت و اصحاب
حضرت نخواهد امد لشکر را حکم حرکت داد بسوی حضرت امام علیه السلام و میمنه لشکر
را بعمرو بن الحجاج لعنه الله سپرد و میسره را بشمر ذی الجوشن لعنه الله و پیش

تازان را

وقف عام

تازان را بعروة بن قیس لعنه الله و پیادها را بشبث بن ربعی و بیرق خود
را بغلام خود سپرد بنا بتحقیق که سابقا ذکر شد من حیث المجموع سی هزار بودند
و روایت صاحب عوالم از حضرت صادق ع هم سی هزار است و قول محمد بن ابی طالب
که بیست و دو هزار و چیزی بیشتر محمول بهمین سی هزار است و قول بعضی از
بی باکهای سنیان که یکصد هزار و یا بیشتر هوای نفس است و مخالف با طریقه
عادت اهل خال کوفه و حال حکومت ابن زیاد لعین و اضطراب مردم از زمان
چنانکه سابقا فهمیده شد دخلی بمیزان روایت تاریخ ندارد در وقوع است
من غیر دلیل و حجة صاحب عوالم از صاحب مناقب نقل مینماید و در مناقب مینماید
که همانکه صف آرائی نمود ابن سعد لشکر خود را برای حرب حسین بن علی بن ابی طالب
صلوات الله علیهما ترتیب داد هر کدام از سرداران و بیرقها را در جای خود
قرار داد پس از آن بترتیب سطحی نکر قلب میگویند که هر یک در جای خود توقف نماید
و به بیرقها دستور داد که حرکت کنید و حسین و اصحاب و خیمها حسین و اصحاب
حسین را احاطه کنید مثل حلقه و مصدق این مطلب روایت شیخ مفید ره که



لشکر کوفه می امدند دور خیمها
میدویدند و سبب اختلاف آتش در
خندق پشت شعله میکشید نزدیک
نمیتوانستند بیایند بروایت شیخ محمد بن

علی بن احمد

فصل دهم از باب اول

علی بن احمد فارسی نزد سواری از لشکر ابن سعد و بنات که رسید دید آتش در
خندق پشت سر خیمه‌ها شعله میکشد دست خود را بهم زد و فریاد زد یا حسین و
یا اصحاب الحسین ایا تعجیل کردید باتش در دنیا حضرت سید الشهدا روحی له الفدا
فرمود کیست این مرد عرض کردند ابن جویرة مزنی لعنة الله علیه و بروایت بعضی حضرت
فرمود ایا سخریه میکنی بر من با فروختن آتش خدا وندا بچشان بر این مرد عذاب
آتش را پیش از قیامت فورا اسب آن ملعون رم کرد و آن لعین را انداخت بوسط
خندق آتش و بجهنم واصل شد و بدنش سوخت و اصحاب حضرت بگریستند الله اکبر
گفتند برای سرعت استجابت دعاء امام علیه السلام و همه افتخار و اظهار سرور کردند
بر سرعت استجابت دعاء مبارک و بروایت شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی تمیم بن
حصین پیش آمد فریاد کرد ای حسین و اصحاب حسین آیا نگاه نمیکنید آب
فرات را که جاری میشود و برق میزند مثل شکم مار قسم بخدا قطره نخواهید چشید
تا اینکه بمیرید حضرت فرمود کیست عرض کردند تمیم بن حصین فرمود این و
پدرش از اهل جهنم هستند اللهم اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم
فورا عطش گلو گیر او شد بطوریکه از اسب افتاد و در زیر پای اسبان بجهنم
واصل شد محمد بن اشعث بن قیس کندی پیش آمد و فریاد کرد ای حسین بن
قیس کندی پیش آمد و فریاد کرد ای حسین بن فاطمه چه احترامی تو بپیغمبر
داری که غیر ترا آن احترام را ندارد حضرت امام تلاوت فرمود ان الله
اصطفی

اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین پس از آن فرمود والله
ان محمدا لمن آل ابرهیم و ان العترة الهادیة لمن آل محمد پس از آن پرسید
مرد کیست عرض کردند محمد بن الاشعث بن قیس کندی است حضرت امام سر مبارک باسمان
بلند کرد و عرض کرد اللهم ان محمد بن الاشعث اذله ذلة فی هذا الیوم
لا تعزه بعد هذا الیوم ابدا پس برای قضای حاجت از بین جنگ بیرون آمد
خدا وند عقربی باو مسلط فرمود و او را زد و منکشف العورة بجهنم واصل
شد بروایت شیخ مفید شمر ذی الجوشن نزدیک آمد و بصدای بلند گفت ای
حسین تعجیل نمودی باتش قبل از روز قیامت حضرت فرمود کیست شمر ذی الجوشن
عرض کردند بلی فرمود یا ابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیا مسلم بن عوسجه
خواست با تیر آن ملعون را بقتل رساند حضرت منع فرمود عرض کرد بگذار من
با تیرش بزنم بدرستیکه فاسق از دشمنان خدا وند است و از بزرگان ظلمه و خدا وند
فرصت داده برای قتل او حضرت فرمود تیرش نزن چه من دوست ندارم که من ابتدا
بجنگ نمایم بروایت محمد بن ابیطالب حضرت سوار بر اسب شد و کردید با چند نفری و
بریر بن خضیر در پیش رو حضرت نامر رفت فرمود با اینها حرف بزن بریر پیش رفت
و گفت ایمردم از خدا وند بترسید بدرستیکه اهل و عیال پیغمبر صلی الله علیه و آله
بین شما افتاده اند و آنان ذریه و عترت و دختران و حرم رسول الله
اند پس بگوئید مقصود شما چیست و چه میخواهید بکنید با اینها گفتند
میخواهیم

تکلم نمودن بریر با اهل کوفه

نصیحت بریر بار اول

میخواهم بهم باطلیفه ابن زیاد بشناویم آنها را پس حکم کند امیر [illegible] آنها بطون مکه

میخواهد بریم فرمود آیا نبول نکردید آنها که مرا جست نمایند با ایشان کرامت بها

آمد بودند ای پر شماها ای اهل کوفه آیا فراموش نمودید که نامه‌ها و عهدها

خود را اکر نامهایتان فراموش کردید خداوند را شاهد کرفتید وای بر شماها

اهل بیت پیغمبر خود را نه آنکه حال آنها خون دادند آنها به یهید [illegible]

آمدند بسوی شماها میخواهید آنها را کرفتند بسلیم ابن زیاد نمایید آب فرات را

بروی آنها بستید بمحافظت کردید بعد از پیغمبر خود تان ذریه او را

شماها را خداوند سیراب نکند شماها را در روز قیامت بد کردید [illegible]

شماها بعضی از آنها که سید امیر ... نم نو چه میکوئی بریر فرمود الحمد

لله الذی زادنی فیکم بصیرة اللهم انی ابرء الیک من فعال هؤلاء

القوم اللهم الق بأسهم بینهم حتی یلقوک وانت علیهم غضبان ...

[illegible] ... یزید بن حصین همدانی

... سلام الله علیه ... شیخ ... سوار شد ... سوار شد از بین خیمه‌ها

صف ... امام ... را ... با تو

... با جمله ... لشکر ابن سعد ... در حال

... لشکر ... ایستاد و بنا کرد نصیحت لشکر کوفه ... کویا

... ابن سعد لعین ... اعیان ... معرفین

وقف عام

کوفه دوی او واکرفته بود نمود ... ایستاده بود حضرت امام علیه السلام نطق

کذاشت باختلاف ... باب ... با جمله نقل اصل نطق مبارک که ... ثبت

حیف اکر ترجمه شود بنابر وایت ... مثاف حضرت طلب نمود ... کرامات

شوند وهایهوی جنک را موقوف بدارند و ... اکر ... بحضور

وَیْلَکُمْ مَا عَلَیْکُمْ اَنْ تُنْصِتُوا اِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِی اِنَّمَا اَدْعُوکُمْ اِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ

فَمَنْ اَطَاعَنِی کَانَ مِنَ الْمُرْشَدِینَ وَمَنْ عَصَانِی کَانَ مِنَ الْمُهْلَکِینَ وَکُلُّکُمْ عَاصٍ

لِاَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِی فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِکُمْ

وَیْلَکُمْ اَلَا تُنْصِتُونَ اَلَا تَسْمَعُونَ پس اهل کوفه همدیکر را مذمت کردند

وکفتند ساکت شوید بکوشید ... تکلم نماید همه ساکت شدند حضرت

فرمود تَبًّا لَکُمْ اَیَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحًا اَفَحِینَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالِهِینَ مُتَحَیِّرِینَ

فَاَصْرَخْنَاکُمْ مُؤَدِّینَ مُسْتَعِدِّینَ سَلَلْتُمْ عَلَیْنَا سَیْفًا فِی رِقَابِنَا وَحَشَشْتُمْ عَلَیْنَا

نَارَ الْفِتَنِ جَنَاهَا عَدُوُّکُمْ وَعَدُوُّنَا فَاَصْبَحْتُمْ اِلْبًا عَلَی اَوْلِیَائِکُمْ وَیَدًا عَلَیْهِمْ

لِاَعْدَائِکُمْ بِغَیْرِ عَدْلٍ اَفْشَوْهُ فِیکُمْ وَلَا اَمَلٍ اَصْبَحَ لَکُمْ فِیهِمْ اِلَّا الْحَرَامَ

مِنَ الدُّنْیَا اَنَالُوکُمْ وَخَسِیسِ عَیْشٍ طَمِعْتُمْ فِیهِ مِنْ غَیْرِ حَدَثٍ کَانَ مِنَّا

وَلَا رَأْیٍ تَفَیَّلَ لَنَا فَهَلَّا لَکُمُ الْوَیْلَاتُ اِذْ کَرِهْتُمُونَا وَتَرَکْتُمُونَا تَجَهَّزْتُمُوهَا

وَالسَّیْفُ لَمْ یُشْهَرْ وَالْجَأْشُ طَامِنٌ وَالرَّأْیُ لَمْ یُسْتَحْصَفْ وَلَکِنْ اَسْرَعْتُمْ

عَلَیْنَا کَطَیْرَةِ الذُّبَابِ وَتَدَاعَیْتُمْ کَتَدَاعِی الْفَرَاشِ فَقُبْحًا لَکُمْ فَاِنَّمَا اَنْتُمْ

فصل از باب اول

من طواغيت الامة وشذاذ الاحزاب ونبذة الكتاب ونفثة الشيطان
وعصبة الآثام ومحرفي الكتاب ومطفئ السنن وقتلة اولاد الانبياء
ومبيري عترة الاوصياء وملحقي العهار بالنسب ومؤذي المؤمنين و
صراخ ائمة المستهزئين الذين جعلوا القرآن عضين وانتم ابن
حرب واشياعه تعتمدون وايانا تخاذلون اجل والله الخذل فيكم
معروف وشجت عليه عروقكم وتوارثته اصولكم وفروعكم وثبتت
عليه قلوبكم وغشيت صدوركم فكنتم اخبث شيء سنخاً للناصب و
اكلة للغاصب الا لعنة الله على الناكثين الذين ينقضون الايمان
بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلاً فانتم والله هم الا ان
الدعي بن الدعي قد ركز بين اثنتين بين القلة والذلة وهيهات
منا الذلة يأبى الله ذلك ورسوله وجدود طابت وحجور طهرت
وانوف حمية ونفوس ابية لا تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام
الا قد اعذرت وانذرت الا اني زاحف بهذه الاسرة على قلة
العتاد وخذلة الاصحاب فان نهزم فهزامون قدماً وان
نهزم فغير مهزمينا وما ان طبنا جبن ولكن منايانا ودولة
آخرينا الا ثم لا تلبثون بعدها الا كريث ما يركب الفرس حتى
تدور بكم دور الرحى عهد عهده الي ابي عن جدي فاجمعوا امركم و
شركائكم

وقف عام

شركائكم ثم كيدوني جميعاً فلا تنظرون اني توكلت على الله ربي
وربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط
مستقيم اللهم احبس عنهم قطر السماء وابعث عليهم سنين
كسني يوسف وسلط عليهم غلام ثقيف يسقيهم كأساً مصبرة
ولا يدع فيهم احداً الا قتله بقتلة وضربة بضربة ينتقم لي و
لاوليائي ولاهل بيتي واشياعي منهم فانهم غرونا وكذبونا
وخذلونا وانت ربنا عليك توكلنا واليك المصير پس از آن
فرمود كجا است عمر بن سعد بگوئيد بيايد و ابن سعد اكراه داشت كه
ملاقات با حضرت حجت خدا نمايد ابن سعد نزديك آمد حضرت فرمود
يا عمر انت تقتلني وتزعم ان يوليك الدعي بن الدعي بلاد الري
وجرجان والله لا تتهنأ بذلك ابداً عهداً معهوداً فاصنع ما انت
صانع فانك لا تفرح بعدي بدنيا ولا آخرة وكاني برأسك على
قصبة قد نصبت بالكوفة يتراماه الصبيان ويتخذونه غرضاً
بينهم پس عمر بن سعد بغضب آمد و روى خود را از حضرت حجة الله
امام شهيد بر گردانيد و بروايت شيخ مفيد ره نطق مبارك را باين قسم
ذكر كرد الحمد لله الذي خلق الدنيا فجعلها دار فناء وزوال متصرفة
باهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرته والشقي من فتنته فلا
تغرنكم

فصل دهم از باب اول

تبًّا لکم هذه الدنیا فانها تنقطع رجاء من رکن الیها وتخیب طمع
من طمع فیها واراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم
واعرض بوجهه الکریم عنکم واحل بکم نقمته وجنبکم رحمته فنعم
الرب ربنا وبئس العبد انتم اقررتم بالطاعة وآمنتم بالرسول
محمد صلعم ثم انکم زحفتم الی ذریته وعترته تریدون قتلهم لقد استحوذ
علیکم الشیطان فانسیکم ذکر الله العظیم فتبا لکم ولما تریدون
انا لله وانا الیه راجعون هؤلاء قوم قد کفروا بعد ایمانهم فبعدا
للقوم الظالمین عمر بن سعد لعین فریاد کرد وای بر شما با او حرف بزنید
هکین ناچار او پسر پدر شجاعست فهم غذا ونه هرگاه بگوید علیهم السلام
سخن بگوید عاجز از گفتار نخواهد شد پس شمر ذی الجوشن پیش آمد گفت
یا حسین این چه مطلبی است که میگوئی بفهمان تا ما بفهمیم حضرت امام
فرمود اتقوا الله ربکم ولا تقتلونی فانه لا یحل لکم قتلی ولا انتهاک
حرمتی فانی ابن بنت نبیکم وجدتی خدیجة زوجة نبیکم ولعله قد
بلغکم قول نبیکم صلعم الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة والی
آخر این مطلب بروایت شیخ مفید نه حاجت هذا مدیح شیخ مفید بعض روایت
میفرماید که حضرت سوار بر شتر خود شد و سوار شده و بصدای بلند در مقابل
لشکر کوفه فرمود بطوریکه همه میشنیدند یا اهل العراق ایها الناس
اسمعوا

وقف عام

اسمعوا قولی ولا تعجلوا حتی اعظکم بما یحق لکم علی وحتی اعتذر
الیکم فان اعطیتمونی النصف کنتم بذلک اسعد وان لم تعطونی
النصف من انفسکم فاجمعوا امرکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا
الی ولا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین
پس آن حضرت مشغول حمد وثنا وذکر خداوند جل جلاله بهر بهانه و
صلوات بر نبی اکرم وملائکه وانبیا صلوات الله علیهم اجمعین کرد و
کردن سخن که چنین نطقی از هیچ فصحا و بلغا نشنیده بود پس
آنگاه فرمود اما بعد پس ملاحظه نسب من کنید که من کیستم بعد رجوع بخود
و عتاب بخود کنید پس از آن نگاه کنید که من کیستم پس از آن فکر کنید
مذمت کنید خودتان را و ملاحظه کنید آیا بجا است برای شما کشتن من و
احترامی من آیا من پسر پیغمبر شما و پسر وصی و پسر عم پیغمبر شما نیستم آن وصی پیغمبر
که اول کسی بود که گرویده بایمان او بود برسول الله با آنچه که آورده بود
از جانب خداوند آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست آیا جعفر طیار در بهشت
عم من نیست آیا نرسیده بشما حدیث که رسول الله صلعم
در حق من و برادرم فرموده این دو نفر آقایان اهل بهشت هستند پس
هرگاه تصدیق کنید مرا در آنچه میگویم و او حق است والله من از
روزی قصد دروغ نکرده ام از آن وقتیکه دانسته ام که خداوند دروغگو را
عذاب مینماید

عذاب میفرمایند هرگاه تکذیب پیغمبر را میکنید پس بدانید که در میان شما هستند
کسانیکه هرگاه بپرسید از ایشان خبر خواهند داد شما را که پیغمبر حسین
فرمود بپرسید از جابر بن عبد الله انصاری و ابی سعید خدری و سهل بن سعد
ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را که این مطلب را از
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند در حق من و برادرم آیا در این مطلب
مانعی از قتل من برای شما هست شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه گفت
حسین در حالتی است که خدا را عبادت مینماید در تنگی اگر میداند که چه
میگوید حبیب بن مظاهر فرمود که من ترا هفتاد مرتبه ای شقی میدانم و
شهادت میدهم که تو راست میگوئی نمی فهمی که حسین چه میفرماید پس بتحقیق
خداوند دل ترا مهر زده و بروایتی حبیب فرمود که تو مثل حیوان چهارپا
هستی نمیفهمی که امام چه میفرماید پس از آن حضرت فرمود هرگاه در این مطلب
که گفتم شک دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم هم شک دارید
پس قسم بخدا نیست ما بین مشرق و مغرب دنیا در میان شما و غیر شما پسر دختر
پیغمبری غیر من وای بر شما آیا کسی از شماها را بقتل رسانیده ام یا مالی
از شماها تلف کرده ام یا شخصی از شماها را زخم زده ام که میخواهید از
من مطالبه نمائید همه سکوت کردند بعد فرمود ای شبث بن ربعی و
ای حجار بن ابجر ای قیس بن الاشعث ای یزید بن الحرث آیا ننوشتید بمن که

میوه های

وقف عام

میوه ها ملون گشت و زمینها و باغها سبز شده و آبها منبع جاری این پس بیا
بسوی لشکری آماده برای یاری خود قیس بن اشعث لعنه الله گفت نمیدانیم چه میگوئی تسلیم
بکن بر حکم اولاد عم خود چه ایشان نمیکنند با تو مگر آنچه نفس تو دوست میداری
پس حضرت فرمود والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار
العبید و بروایتی بکر و لا افر لکم فرار العبید مخفی نماند که از این فقره ها
چنین مستفاد میشود که مقصود سرداران لشکر کوفه گرفتن سید الشهدا
بوده و یا فرار حضرت ان بود که حضرت فرمود قسم بخدا و بدست نمیدهم دست
بدست شماها میدهم و نه فرار مینمایم و یا بنا فرار و تسلیم مثل بنده
با آقای خود مینمایم پس از آن حضرت با آواز بلند فرمود یا عباد الله انی عذت
بربی و ربکم ان ترجمون و اعوذ بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم
الحساب پس از آن شتر خود را خوابانید و عقبة بن سمعان را فرمود که شتر را
عقال کرد و بعد اسب پیغمبر که مرتجز بود او را سوار شد حر بن یزید چون این حالت را
مشاهده نمود و گمان نمیکرد اهل کوفه بانستم مستعد بجنگ باشند بروایتی
جمعی از اصحاب بنزد عمر بن سعد آمد گفت آیا تو با این جنگ و قتال خواهی نمود با این
عمر بن سعد گفت آری و الله جنگی که سهلترین حال او ریختن سرها و بریدن
دستها باشد حر گفت آیا نیست با غیر بکیر گفت راضی باشد عمر بن سعد گفت
اگر کار با من میبود قبول میکردم ولکن حاکم تو راضی نشد پس از آن حر خود را
بکناری کشید

توبه حر بن یزید و ملحق شدن باردوی امام علیه السلام

[illegible] باب اول

بکناری کشید و قرة بن قیس مردی از طایفهٔ حر حاضر بود حر بر گشت
بقرة بن قیس گفت آیا اسب را امروز آب داده گفت نه گفت نمیخواهی آبش دهی
قره میگوید که گمان کردم که میخواهد از جنگ کناره باشد و دوست نمیدارد که
من مطلع شوم و چون شد از من مخفی نماند بنا بروایت صدوق در امالی
از حضرت صادق ع همانکه حر وقتی حضرت سید الشهدا بمنزل رهیمه [illegible] ابن زیاد
رسید حر بن یزید را با یکهزار سوار برای مقابله با آنحضرت فرستاد که حضرت
را مانع شود از دخول شهر کوفه و بعد از چند روز خود ابن زیاد از کوفه
حرکت کرد و در نخیله که بیرون شهر کوفه بود اردو زد و ابن سعد را با چهار
هزار سوار بکربلا فرستاد و متصلا لشکرها میفرستاد و بالجمله بنا
بتصریح این روایت که حضرت صادق ع میفرماید حر گفت همانکه از منزل خود
بیرون آمدم بسوی حسین ع سه مرتبه صدائی بگوشم آمد ای حر بشارت باد ترا
ببهشت ملتفت شدم کسی را ندیدم پس گفتم مادر حر بعزایش بنشیند که
بیرون میرود برای جنگ با پسر پیغمبر و بشارت داده میشود ببهشت و بالجمله
حر کم کم خود را نزدیک حضرت حجة الله سید الشهدا نزدیک میکرد مهاجر
بن اوس گفت ای پسر یزید چه میخواهی آیا میخواهی حمله بحسین کنی حر جواب
نداد و بدن حر بن یزید بی اختیار بلرزه در آمد مهاجر بن اوس گفت کار تو
گواهی نمیدهد والله در هیچ جنگی این حالت را از تو ندیده بودم و هر گاه

بمن گفتند

وقف عام

بمن گفتند که شجاعتر از اهل کوفه کیست من از تو نمیگذشتم در شماره [illegible]
حالت که من در تو مشاهده مینمایم حر گفت بدرستیکه والله من خود را
در میان بهشت و جهنم ملاحظه مینمایم پس قسم بخدا من چیزی را بر بهشت ترجیح
نخواهم داد اگر چه بدنم تکه تکه شود و سوخته شود در آتش پس از آن اسب خود را زد
و ملحق باردوی سید الشهدا شد پس از آن عرض کرد فدایت گردم من همان
شخص هستم که ترا مانع شدم از مراجعت و دوری نکردم از تو تا سختگیری کردم
با تو در این زمین و گمان نکردم که بنی امیه قبول نمیکنند چیزی را که تو با آنها
عرض نمودی و گمان نداشتم که کار را با تو باینمقام میرسانند والله اگر میدانستم
که آخر کار باینجا میرسد من با تو اینچنین حرکت نمیکردم و من پشیمان از کرده خود
هستم در نزد خداوند آیا برای من توبه هست پس از آن حضرت سید الشهدا
فرمود بلی خداوند توبه ترا قبول میفرماید پس از اسب بزیر بیا عرض کرد من از برای
تو سواره بهترم از پیاده ساعتی با اهل کوفه سواره جنگ مینمایم همانکه
از اسب پیاده شدم آخر عمر من است حضرت سید الشهدا فرمود پس آنچه میخواهی بنظرت
بعمل بیاور خداوند ترا رحمت نماید حر بن یزید پیشاپیش حضرت امام ع حرکت
نمود و پیش رفت و گفت ای اهل کوفه مادر گریان کند شما ها را آیا دعوت کردید
کسی را برای شما ها آیا میهمان خواستید این بندهٔ خوب خداوند را تا اینکه آمد
بسوی شما ها و گمان کرده بود که شما ها جانهای خود را در راه او خواهید داد پس

از آن جمله

فصل نهم از باب اول

از آن جمله کرده‌اید که او را بکشید و اطراف او را گرفتید از هر طرف تا مانع شوید
که بهیچ جای از ممالک واسعهٔ خداوند نتواند برود و در این صحرا مثل
اسیر شد در دست شما و اگر جلب نفعی و دفع ضرری برای خود نتوانست بکند
و مانع شدید او را و زنان و اطفال او را از آب فرات جاری که یهود و
نصاری و گبران از آن میخورند و خوکها و سگهای آبادیهای کوفه زبان بآن میزنند
و نزدیک است که از شدت عطش از پا در آیند بد نگاهداری کردید بعد
از پیغمبر در ذریهٔ او را خداوند سیراب نکند شما را در تشنگی روز قیامت
پس جماعتی از اهل کوفه حمله بحرّ کردند و بنا کردند حرّ را به تیرباران نمودن
پس حرّ برگشت و آمد در پیش روی حضرت امام ایستاد پس عمر بن سعد لعین
فریاد کرد غلام خود دریدرا ای دریه بیرق خود را نزدیک بیاور پس بیرق
ابن سعد پیش آمد و لشکر بحرکت آمد تیری ابن سعد بوسط کمان گذاشت
پس از آن انداخت بسوی حضرت و اصحاب حضرت و گفت شاهد باشید اول کسی که
تیر انداخت من بودم پس از آن تیراندازها بنای تیرباری کردند و هنگامهٔ
جنگ برپا شد طبری بروایت میثم آورده پس از آن بنای مبارزت شد پس
نام غلام زیاد بن ابیه بود از میان صفوف لشکر پس عبدالله بن عمیر از
جانب صف شهدا بیرون آمد بر غلام پس شمشیری مثل برق بر آن لعین زد تا
بقتل رسانید همینکه اینحال را سالم غلام عبیدالله بن زیاد مشاهده کرد

ابتدای در گرفتن جنگ روز عاشورا

دیگر غلام

وقف عام

دید که غلام پدرش آقای او کشته شد حمله کرد بر عبدالله بن عمیر پس اصحاب حضرت
صیحه زدند که غلام نزدیک شد بتو عبدالله بن عمیر ملتفت نشد تا سالم
نزدیک عبدالله بن عمیر شد عبدالله دست خود را سپر کرد و شمشیر بدست چپ آن ملعون
زد که انگشتان دست او بریده شد پس از آن حمله بر آن ملعون کرد تا اینکه او را
بقتل رسانید پس از آنکه دو نفر غلام شجاع را بقتل رسانید میگفت
إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِ إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَصَبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ
عِنْدَ النَّكْبِ وبعد عمرو بن الحجاج تاخت آورد با سواران خود بر دست
چپ اصحاب حضرت امام علیه السلام همینکه نزدیک شدند بر امام شتر سواران
اصحاب دور امام را احاطه نمودند بطوری که پشت بامام نمودند و بکفا
و نیزه‌ها را بلند کردند و پهلوی همدیگر ایستادند که طاقت مقابله
داشته باشند سواران عمرو بن حجاج حمله آوردند و اسبها و نیزه‌ها
پیش آمدند و کاری نتوانستند بکنند خواستند که مراجعت نمایند همینکه
پشت باصحاب خود کردند اصحاب حضرت آنها را تیرباران نمودند جماعت
بسیاری از آنها کشته شدند بزخم تیرها و جماعتی هم زخمدار شدند
مردی از بنی تمیم که نام او عبدالله حوزه بود رو بلشکر امام نمود و لشکر
کوفه فریاد کرد که آیا در میان شما حسین هست کجاست برو که
بجنای کریم و شفیع مطاع میروم مخفی نماناد که این کوتاه دو طریقه خود

حمله عمرو بن حجاج لعنة الله علیه

بوده چه

بوده چه اهل کوفه غالبی خود را بر باطل میدانستند این خود را محزون
دانسته میشود که سید آن خوارج لعنة الله علیهم اجمعین و با جمله حضرت
امام ع فرمود اینجا کیست عرض شد ابن حوزه حضرت امام فرمود عرض کرد
اللهم حزه الی النار فوراً اسب آن لعین رم کرد در کنار نهری افتاد و معلق
شد پای چپ آن لعین بحلقه رکاب ماند بعد از آن حال مسلم بن عوسجه شمشیری بر
پای راست او زد که پای نحس او برید اسب او بنا کرد بدویدن و سر نحس او را بنا
اندر میان کشیدن و بر خورد به هر خار و خاشاک بیابان تا بجهنم واصل شد
بکمال تعجیل و هنگامه جنگ شدت نمود و شعله آتش قتال بالا گرفت و
حر بن یزید تاخت آورد بر لشکر ابن سعد این شعر را که از عنتره است
میخواند مَا زِلتُ اَرمِیهِم بِغُرَّةِ وَجهِهِ وَلَبانِهِ حَتّی تَسَربَلَ بِالدَّمِ
بیرون آمد بمقابله حر مردی از بنی حرث و حر رض او را بقتل رسانید
هلال بن نافع تاخت آورد بر لشکر ابن سعد در حالتیکه میگفت من بر دین
علی ع هستم مزاحم بن حرث بیرون آمد بمقابله هلال و میگفت من بر دین
عثمان هستم پس هلال فرمود تو بر دین شیطان هستی و هلال حمله بر
آن لعین کرد و او را بقتل رسانید پس عمرو بن الحجاج صیحه زد بر مردم
کوفه ای احمقها آیا میدانید با کیان مقابله و مبارزت مینمائید با
جماعتی که مرگ را آرزو مینمایند هیچکس از شماها مبارزت نماید با

اینها چرا تان

وقف عام

اینها چرا تان جمعیتشان کم است و کم هم زیست مینمایند شما بجما اگر با
سنگ سنگ باران کنید تمام اینها را بقتل خواهید رسانید عمر بن
سعد گفت راست میگوئی خیال تو صحیح است بعد امر نمود بتمامی لشکر و
ادعهما روانه نمود باول و آخر لشکر که کسی تنها مبارزت با یکنفر از اینها
نکند ابن عین ما استطرهوته است لا حول و لا قوة الا بالله از این مطلب
مستفاد میشود که حضرات اشخاص بسیار محترم شهدای کربلا مشرف نفهمیده بودند
انا اینمطلب فرمایش حضرت امام جعفر صادق ع معلوم میشود که بعضی از اصحاب
ما روایت مینمایند از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که فرمود
شنیدم از پدرم که میگفت همانکه مقابله نمود حضرت حسین ع با عمر بن سعد و جنگ
برپا شد نازل شد نصرت یعنی غلبه و فتح تا اینکه بالای سر حسین ع پر زدنی
نمانا دکه این مجاز است و تشبیه فرمود فتح و نصرت را بمرغ آسمانی که در
بالای سر هر کسیکه پر زند نصرت با اوست چه نصرت با خداوند اینجا آنکه در محل
خود بیان شده و باقی روایت در محلش ذکر خواهد شد ظاهر این است میگوید پس از
آن عمرو بن الحجاج با سواران خود از جانب فرات حمله بر اصحاب سید الشهدا
نمود سید الشهدا آورد یعنی از سمت میمنه لشکر حضرت و بقدر یکساعت
جنگ طول کشید تا اینکه مسلم بن عوسجه رض از پای در افتاد و عمرو بن
الحجاج با تیپ خود مراجعت نمود و گرد و غبار فرو نشست و حضرت امام مسلم

بن عوسجه را

[margin note: [illegible] اصحاب ... بر ... ظفر بر اعدا او ... ۱۴]

فصل نهم از باب اوّل

در شهادت مسلم بن عوسجه رضی الله عنه

بن عوسجه را افتاده در روی زمین دید حضرت امام پیاده با حبیب بن مظاهر
بجانب مسلم رفتند و در نزد مسلم فرمود رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا پس از آن حبیب بن مظاهر خود را
نزدیک مسلم بن عوسجه رسانید و گفت گران است بر من از پای در افتادن
تو ای مسلم بشارت باد ترا به بهشت و در مسلم رمقی بود بصدای ضعیف گفت
خدا ترا بشارت دهد بخیر حبیب بن مظاهر گفت هر گاه علم نداشتم که من
از عقب سر تو خواهم آمد هر آینه دوست میداشتم که وصیتی بمن نموده باشی
بهر آنچه که اهتمام بود برای تو مسلم بن عوسجه گفت بصدای ضعیف که من
وصیت میکنم ترا باین و اشاره نمود بسوی حضرت سید الشهداء علیه السلام
پس جنگ نما تا در راه این مرد کبیر بمیری ... مسلم بن عوسجه باد کرد
یا سیداه یا ابن عوسجاه لشکر ابن سعد صدا بتکبیر باشند و شادی کردند که
مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی لعین بعضی از اهل کوفه که در دور او بودند
داشتند گفت مادرهاتان بعزایتان بنشیند مثل او کسی را بدست خودتان
میکشید شرف خودتان را بذلت مبدل میسازید با شادی مینمائید بقتل
مسلم بن عوسجه قسم بخدا شأن مسلم در نزد مسلمین بسیار بزرگ است البته بتحقیق
دیدم در فتح آذربایجان که شش نفر از اهل ایران که مشرکین بودند
بقتل رسانید پیش از اینکه سواران اسلام بر دشمن رسیده باشند اما

تاخت آوردن

وقف عام

در شهادت حر بن یزید رضی الله عنه

تاخت آوردن حر بن یزید بلشکر کوفه پس از آن بطوریکه اکثری از
اصحاب نقل کرده اند در حالتیکه میگفت آلیت لا اُقتل حتی اَقتلا
اَضربهم بالسیف ضرباً معضلاً لا ناکلاً عنهم ولا معللاً لا عاجزاً
عنهم ولا مبدّلاً احمی الحسین الماجد المؤمّلا و جنگ بسیاری
نمود و جمعی از سواران معروف را بجهنم واصل نمود بنا بر روایت بعضی
همانکه حر از لشکر ابن سعد اعراض نمود و ملحق بحضرت امام شد یزید بن سفیان
گفت قسم بخدا هر گاه دیدم بحر میرسید نیزه خود را باو میرسانیدم حر در
هنگامه جنگ در حالتیکه اسب حر را از دو گوش و پیشانی زخم زده بودند
خون از سر اسب حر بن یزید جاری بود حصین گفت بیزید بن سفیان این حر است که
آرزو میکردی کشتن او را گفت بلی حمله نمود بحر آنقدر طول نکشید که حر
آن ملعون را بجهنم واصل کرد و چهل نفر از سواره و پیاده بجهنم روانه نمود
در این بین که مشغول جنگ بود اسب حر را پی کردند و حر پیاده مشغول جنگ
شد تا اینکه بدرجه رفیعه شهادت رسید اصحاب سید الشهداء نعش حر را از میدان
جنگ بیرون آوردند و او را در حضور امام بر زمین گذاشتند در حالتی
که حر رمقی داشت آنحضرت امام علیه السلام دست مبارک بر روی حر کشیدند در حالتیکه خون از
زخمهای آن بزرگوار روان بود و میفرمود تو آزادی چنانکه مادرت نام نهاد
ترا و تو آزادی در دنیا و آخرت و بعضی از اصحاب حضرت بنا بر این شعر را خواندند

وبعضی

فصل دهم از باب اول

و بعضی میگویند که علی بن الحسین شبیه پیغمبر این شعر را خواند لنعم الحر حر بنی
ریاح صبور عند مختلف الرماح ونعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه
عند الصباح فیا ربا اضفه فی الجنان وزوجه مع الحور الملاح
بنا بر روایت شیخ مفید که قاتل حر ابو ایوب بن سرح و مردی از سواران کوفه
بود و اما جنگ شخصی بریر بن خضیر همدانی که از طایفه همدان و از
اعیان صحابه امام بود بعد از حر شد بنا بر روایت بعضی از اصحاب تاخت آورد
بلشکر کوفه و میفرمود نزدیک من بیایید ای کشندهای مؤمنها و نزدیک من
بیایید ای کشندهای اولاد بدریین نزدیک من شوید ای کشندهای اولاد
رسول رب العالمین و کشندهای ذریه باقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و بریر
از جمله علما و کبار القرائی بود و بالجمله مشغول هنگامه جنگ شد تا آنکه
سی نفر از لشکر کوفه را بقتل رسانید پس از آن یزید بن معقل ملعون تاخت
آورد برای بریر و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهان هستی بریر فرمود بیا
نزدیک دعا کنیم خدا را که هر کس از ما ها بر حق است بقتل رساند آن دیگر
بر باطل است مشغول نبرد شدند یزید بن معقل شمشیر انداخت بسوی بریر و کارگر
از او نیامد بریر شمشیر برق مثال بفرق او زد که خود را هنین را دو
پاره نمود و شمشیر بر باطن سر آن لعین فرو نشست و فورا بجهنم واصل شد
از اسب افتاد پس از آن مردی از اهل کوفه که بحیر بن اوس کفته میشد حمله بر بریر
نمود و بریر را

در شهادت بریر رضی الله عنه

وقعه عام

نمود و بریر با بدرجه رفیعه شهادت رسانید و قاتل بریر شعرها انشاد کرد
پشیمانی بسیار نمود و تطویل ذکر نشد که حمله وهب با هم بعضی بروایت میشمارند
و مادرش او را تحریص بجهاد مینمود و جنگ سختی از او بظهور رسید که نوزده
سوار و دوازده پیاده نفر را کشت و آخر دستهای او را قطع نمودند بروایتی
بیست و چهار نفر سوار و دوازده پیاده را بقتل رسانید بعد هجوم آوردند
وهب بن عبدالله را اسیر کرده و بنزد ابن سعد آوردند ابن سعد گفت چه قدر شدید است
صولت تو پس از آن امر کرد آن مظلوم را گردن زدند و سرش را انداختند
بسمت اردوی حضرت امام و بروایتی مادر او هم در جنگ یوم عاشورا کشته شد و
بالجمله شمر ذی الجوشن علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین بدایم السموات
والارضین از میسره لشکر ابن سعد با جمعیتی که داشت ابتدا بسمت چپ اصحاب امام علیه السلام
حمله منکری آورد و نیز لشکر کفار از هر سو بنا بر روایت طبری سی و دو هزار اعدا
الوده تاخت آوردند جنگ دهشتناکی فیما بین اصحاب امام و کفار بوقوع رسید
و با وجود این حال هولناک تمامی سواران که حقیقتا اعیان و اولاد آدم بودند
سی و دو نفر سوار بیشتر نبودند حمله میکردند بر تمامی لشکر کفار و بشمول
بهیچ سمتی تاخت نمی آوردند مگر اینکه لشکر را متفرق میکردند عروة بن قیس
همینکه این حال را دید سر دار پیشتازان لشکر کوفه بود فرستاد بنزد ابن سعد لعین
آیا نمی بینی که این همه سواران من چه میبینند از اینچند نفر سواران که شماره آنها
کم است بر انداز آن

در شهادت وهب بن عبدالله

در حمله شمر با کفار در تمامی اصحاب را بکو

فصل نهم از باب اول

که هیچ تیر اندازان لشکر را نمی رسید تیر باران کنند اینها را مخفی نماناد آنچه
محقق است بروایت ابن اعثم در آن مجلس سی هزار نفر مشغول جنگ بودند و اظهار عجز
عروة بن قیس واضح است و کسانیکه جنگی بودند غیر سپاهی لشکر است پس قول
کسانیکه لشکر کوفه را چهل هزار و یا پنجاه هزار نوشته اند منافات با کفیر و تحقیق
ما ثبوت ندارد و بالجمله بنا بروایت طبری حر بن یزید را این جمله بشهادت رسید
بالجمله شعله آتش جنگ بالا گرفت تا روز عاشورا بنصف رسید و ظهر شد گویا
اینحالت را امام زین العابدین روحی له الفداء میفرماید بنا بروایت مجلسی ره که
فرمود که هنگامیکه کار سخت شد بر حسین بن علی صلوات الله علیهما اشخاصی که
همراه آنحضرت بودند نگاه بحضرت میکردند حالت حضرت بر خلاف حالت خود
مشاهده میکردند بجهة اینکه هر قدر کار سخت میشد اشخاصی که همراه امام بودند
رنگ روی ایشان تغییر میکرد و بعضی بودند که دست و پای ایشان بلرزه می آمد و
دلشان خوف پیدا میکرد و بود حضرت حسین ع و کسانیکه از خواص آنحضرت بودند
رخسارشان گلگون و سکون اعضا و بدنشان بیشتر بود لهذا ایشان محکمتر میشدند
و بعضی از اصحاب بعضی میگفتند نگاه کنید از مردن باک ندارد و حضرت
امام میفرمود ای بزرگ زادها صبر کنید نیست مردن مگر پلی که عبور داده
میشوید از سختی و مشقت به بهشتهای وسیع و نعمتهای دائمی و نیست مگر اینکه نقل
مکان کنید از زندانی بقصری و نیست برای دشمنان شما مگر مثل کسیکه

وقف عام

از قصری بزندانی و عذابی نقل مکان کند بدرستیکه پدرم روایت کرده
مرا از جدم رسول صلی الله علیه و آله که فرمود اِنَّ الدُّنیا سِجنُ المُؤمِنِ وَ
جَنّةُ الکافِرِ وَالمَوتُ جِسرُ هؤلاءِ اِلی جِنانِهِم وَجِسرُ هؤلاءِ اِلی جَحیمِهِم
بعد فرمود ما کَذِبتُ وَلا کُذِّبتُ مخفی نماناد بنا بروایت طبری ره و
بعضی هنگامیکه عمر بن سعد اطراف اصحاب امام را مشاهده نمود و بجهة اتصال
خیمها و خندق پشت سر خیمها نتوانستند یورش آورند بر اصحاب امام
مگر از یکسمت که پیش رو باشد حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیر انداز
حکم کرد که متصلاً تیرباران کنند حصین بن نمیر با آن پانصد نفر
تیرانداز مثل باران تیرباری کردند نزدیک آمدند و امان ندادند و نکشید که
اسبهای اصحاب غالبی [illegible] و مشغول جنگ شدند و جمعی را ابن سعد روانه
کرد که از سمت راست و دست چپ حضرت و اصحاب حضرت را تیرباران کنند و احاطه کنند
از سه سمت تیرباری و بنا بروایت بعضی در بین خیمها سه نفر و چهار نفر از
اصحاب سید الشهدا پنهان می شدند هنگامیکه از دست چپ و راست تیر اندازان
می آمدند و نزدیک می شد با تیر او و ابجهنم واصل میکردند ابن سعد حکم کرد
که خیمها را آتش بزنند و آتش بخیمها دست چپ و راست زدند حضرت فرمود
کار نداشته باشید بگذارید آتش بزنند چه هنگامیکه چنین کردند نمیتوانند
عبور بسمت شما ها کنند و همین طور هم شد چه آتش خیمها مانع از عبور

مصیبت ظهر باب اول

پس لشکر کوفه لابد باز بنا کردند از یکسمت جنگ کردن و زهیر بن القین ع
با همراهان خود حمله نمود بر اهل کوفه و ابو ثمامهٔ صائدی بر آن کسان شمر
بجهت ملحق بود مخفی نماناد شخص مؤمن باید تصور انحال و گرد و غبار و گرد
و دود آتش خیمها و پران شدن تیرها بر خیام طاهره و حالت اصحاب باقی مانده
و اهلبیت رسالت را فراموش نکند خصوصاً حالت تشنگی امام و اولاد و
عیال و فاطمیات و اصحاب او و بالجمله حال همین بود و از اصحاب امام بکثرت دو
نفر متصلاً بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت میرسید و جای او آشکار و معلوم میشد
از لشکر کفار هر گاه ده نفر بقتل میرسید معلوم نبود بجهة کثرت آنها و کمی ایشان
همانکه ابو ثمامهٔ صیداوی این حال را مشاهده نمود عرض نمود یا ابا عبد الله نفسی
لنفسك الفداء اینها نزدیک شدند بر تو بخدا کشته نمیشوی تو تا اینکه من
کشته شوم در یاری تو و دوست میدارم که ملاقات با خدای خود نمایم و حال
آنکه با تو این نماز را خوانده باشم پس در آنحال حضرت سید الشهدا نگاهی باسمان
فرمود و فرمود نماز را بخاطر آوردی خداوند قرار دهد ترا از نماز بر پا کنندها
بلی این اول هنگام نماز ظهر است بعد فرمود خواهش کنید از ایشان که دست نگاه دارند از
جنگ تا نماز را بجا آوریم حصین بن نمیر از دور فریاد کرد که نماز شما قبول نیست
حبیب بن مظاهر روحی له الفداء فرمود نماز از پسر پیغمبر ص قبول نیست از تو قبول است لعنت
ای شرابخوار حصین بن نمیر همانکه شنید فرمایش حبیب بن مظاهر را تاخت آورد

لبو حبیب ع

وقف عام

لبو حبیب بن مظاهر ع و حبیب هم حمله نمود بر آن لعین و شمشیری بر روی اسب آن
لعین زد اسب او برو در پای جستن نمود و حصین بن نمیر بزمین افتاده
جمعیت او آن لعین را از دست حبیب بودند پس از آن حضرت امام ع بزهیر بن
القین و سعد بن عبد الله فرمود در پیش روی امام ع ایستادند با نصف اصحاب او و با نصف
دیگر حضرت امام نماز خوف را بر پا کردند یا بمعنی که امام نماز را تمام خواندند و
نصف اصحاب در رکعت ثانیه سلام گفتند و بعد زهیر بن القین و سعد بن عبد الله با
سایرین که در پیش روی جنگ مینمودند با امام ملحق گردیدند و کسانیکه نماز خوانده
بودند بجای آنان آمدند و مشغول جنگ گردیدند تا نصف دیگر از نماز فارغ شوند
و بروایتی همانکه امام ع از نماز ظهر فارغ گردید باصحاب خود را تحریص بقتال نمود
و بشارت داد آنان را بهشت و جماعتی از زنان حرم رسالت از خیمها بیرون
آمدند و صیحه زدند یا معشر المسلمین و یا عصبة المؤمنین حاموا عن دین
الله وذبوا عن حرم رسول الله وعن امامكم ابن بنت نبيكم فقد امتحنكم
الله بنا فانتم جيراننا في جوار جدنا والكرام علينا واهل مودتنا
فدافعوا بارك الله فيكم عنا اصحاب امام همه بگریه در آمدند و عرض
کردند جانهای ما فدای شما باد بشما اهانت کنند نخواهد شد مادامیکه
ما زنده هستیم و بروایتی سعد بن عبد الله پیشاپیش امام ایستاده
بود و امام اگر بدست چپ میل میفرمود آنسعد بدست چپ و اگر بدست راست آنهم
بدست راست

نماز خوف خواندن حضرت با اصحاب

شهادت سعد بن عبد الله رضی الله عنه

[illegible]

بدن را است و بالجمله مانع بود که تیری بر بدن امام برسد و هنگامیکه بر زمین
افتاد سیزده تیر بر بدن شریف آن جناب بود غیر زخم نیزه و شمشیر و هنگام
خواست تسلیم نماید گفت اللهم ابلغ نبیک السلام عنی و ابلغه ما لقیت
من الم الجراح فانی اردت بذلک نصرة ذریة نبیک پس از آن تسلیم نمود

شهادت عمرو بن قرظه الانصاری

و اما عمرو بن قرظه الانصاری از امام اذن خواست و از میان صف شهدا
بیرون آمد جنگ بسیار سختی کرد و عمرو از صبح تا آن وقت همه جا پیش بود و هر
تیر یکه بجانب امام میرسید با دست خود آن تیر را دور میکرد و همچنین شمشیر که
بسوی حضرت کشیده میشد خود را بدم آن شمشیر میداد و بالجمله ماداما میکه توانائی
داشت نگذاشت بر بدن مبارک امام زخمی برسد تا اینکه بدن شریف عمرو از شدت
زخمها سنگین شد ملتفت بسوی امام شد عرض کرد وفا کردم فرمود بلی
و تو پیش روی من هستی در بهشت و از من سلام بر رسول الله برسان و عرض کن که
من از عقب خواهم رسید و بالجمله عمرو با آن حالت مشغول جنگ شد تا بدرجه رفیعه

شهادت جون مولی ابی ذر

شهادت رسید و اما جون غلام ابی ذر غفاری که عبد اسود بود جنگ نمود
تا بدرجه شهادت رسید پس حضرت امام بر بالای سر او ایستاد و عرض نمود
اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین
محمد و آل محمد آنچه از حضرت باقر علیه السلام بعضی از اصحاب ما روایت مینمایند که حضرت
امام زین العابدین علیه السلام روایت میفرمایند که مردم می آمدند بر زمین کارزار و کشتهها را

دفن مینمودند

وقف عام

دفن مینمودند جون غلام ابی ذر را بعد از ده روز پیدا کردند که بوی
مشک از بدن او ساطع بود و اما حمله زهیر بن القین انا زهیر و انا

شهادت زهیر بن القین علیه السلام

بن القین اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا احد السبطین من عترة
النبی الزکی ذاک رسول الله غیر الکذب اضربکم و لا ارعی من شین
یالیت نفسی قسمت قسمین حمله بسیار سختی نمود که بقصد بیست مرد را
بقتل رسانید کثیر بن عبد الله که شجاع نامی بود بمنا ذکر او از ملعون
در ابتدا امر گذشت با مهاجر بن اوس تمیمی ضربت ناخت آورده و زهیر بن القین
را شهید کردند همانکه زهیر کشته شد حضرت امام فرمود خدا و نکند دور از
رحمت خود نکند ترا ای زهیر و لعنت کند قاتل ترا لعن آنکسانیکه مسخ شدند

شهادت حبیب بن مظاهر علیه السلام

بوزینه و خنازیر و اما تاخت آوردن حبیب بن مظاهر اسدی بر لشکر کفار
که میفرمود بنابر روایت بعضی انا حبیب ابی مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعر
و انتم عند العدید اکثر و نحن اعلی حجة و اظهر و انتم عند الوفاء اغدر
و نحن اوفی منکم و اصبر حقا و انمی منکم و اعذر و جنگ بسیار سختی
و بروایتی شصت و دو نفر را بقتل رسانید حصین بن نمیر ولد الزنا او را
بقتل رسانید سر مبارک او را از گردن او جدا نمود و بروایتی شصت و دو
نفر را در حمله خود بقتل رسانید همانکه شهید شد حضرت امام فرمود لله درک
یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی لیلة واحدة مضمون آنکه
کار این جهت

فصل دهم از باب اول

که این احقر در عالم رؤیا جمال مبارک حبیب را در زمانی که در کربلا بودم زیارت
نموده ام و فرمایشاتی با این بنده فرمود و ارشاداتی نمود و عوالی را بر این حقیر
مکشوف نمود و اعضای بدن آن بزرگوار بسیار قوی بود و دست مرا گرفت و فشار داد
و توفیقی هرگاه در خود ملاحظه نمایم از برکت توجه روح مبارک او سلام الله
علیه بنا بر روایت بعضی بعد از شهادت دو نفر حالت انکسار در وجه مبارک
امام ظاهر شد یکی ابو الفضل العباس و دیگری حبیب بن مظاهر و از جمله شهدای
کربلا بنا بر روایت بعضی جابر بن عروة غفاری بود که پیرمرد بود و از اصحاب
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله بود و جنگ بدر و سایر جنگها را دیده بود و بابت
معنی که قریب بنود سال عمر کرده بود و حضرت امام نگاه باو میکرد و میفرمود
شکر الله سعیک یا شیخ حمله بر کفار نمود و شصت نفر از سواران معروف را
بجهنم فرستاد و بعد بدرجه شهادت مرتفع گردید رضی الله عنه و اما کیفیت
آوردن عبد الله بن مسلم بن عقیل بنا بر روایت بعضی چنین است که اسپ خود را
بالا زد و حمله نمود نحن بنو هاشم الکرام نحن بنو سید الهمام الی
الرجز و بالجمله بود سوار معروف ابتقل رسانید ملعونی تیری از برای او رها کرد
بشهادت رسانید امام همانکه دید عبد الله از اسب افتاد و شهید شد عرض کرد
اللهم اقتل قاتل العقیل انا لله و انا الیه راجعون پس از آن فرمود
حمله کنید بر همه اینها خدا مبارک کند شهادت را بر شما ها و تعجیل کنید

برفتن بهشت

ذکر شهادت جابر بن عروه رضی الله عنه

ذکر شهادت عبد الله بن مسلم رضی الله عنهما

برفتن بهشت و عون بن عبد الله بن جعفر هم بروایتی هشتاد نفر را بجهنم
واصل کرد مخفی نماناد بنا بقول بعضی بنی هاشم بعد از شهادت اصحاب شهید
شدند و این در نظر محل تأمل چنانکه از جزئیات این فصل مستفاد فهمیده و قبل و
بعد و ترتیبی که در کتب اصحاب ذکر شده محض جهة ترتیب و آیات نیز برای بیان ترتیب
واقعه بلی آنچه محقق است شهادت امام که در آخر و بعد از همه بوقوع رسید انهم
سرها دارد و بالجمله تقدم و تأخر شهادت بعضی بر بعضی در باب ثابت نیست اگر چه
بعضی در کتب مقاتل ذکر نموده باشند اما کیفیت آوردن عابس بن ابی شبیب شاکری که
بعضی ذکر کرده اند چنین است اول بحضور امام عرض کرد یا ابا عبد الله در روی
زمین کسی را بیشتر از تو دوست نمیدارم هرگاه توانائی داشتم که دفع میکردم از تو
ظلم و کشته شدن را بچیزی که گرامی تر از جان خودم بود هر آینه میکردم بعد عرض کرد
السلام علیک یا ابا عبد الله اشهد انی علی هداک و هدی ابیک بعد بشمشیر
برهنه حمله بر کفار نمود و فریاد کرد الا رجل الا رجل بعضی شناختند که شجاع
او نادیده بودند فریاد نمودند مردم را از صولت و شجاعت او آگاهی دادند و گفتند
کسی با او مبارزت نکند ابن سعد گفت از هر سمت باو سنگ باران کنید عابس همانکه
این حال را مشاهده فرمود زره خود را کند و خود خود را از سر برداشت و حمله بر مردم
کرد راوی میگوید قسم بخدا دیدم که میدوانید پیشاپیش ایشان را و بیست نفر را
و بالجمله همه او دویدند از هر طرف و عابس را شهید کردند دیدم سر او را

بدست

ذکر شهادت عابس رضی الله عنه

فصل دهم از باب اول

در دست جماعتی که هر کدام انا قتلته میگفت که من کشتم ابن سعد گفت نزاع
نکنید یکنفر بود و نفر دو سه نفر او را نکشته تا کسی بگوید من کشتم او را نجی
نماند سر اینکه عابس زره را از بر خود کند و سر خود را برهنه نمود گویا این
بود که در تصور بنکه شما ها بسنگ جنگ مینمائید پس بهتر این است که من هم
در حال مقابله شما باشم با شما ها چه شخص در جنگ زره را برای ترسیدن صدمه
از زخم جنگی میپوشد و همچنین خود را بر سر برای این مطلب میگذارد شما ها که مرد
میدان جنگی نیستید پس اینها بی فایده خواهد بود و بالجمله غرض بی اعتنائی
و تعجیل در امر شهادت بود و بروایت صاحب عوالم حضرت امام عبدی
داشت از جماعت ترک بعد از جنگ بسیار همانکه بر زمین افتاد امام تشریف
آورد روی مبارک خود را بر روی آن گذاشت و گریه فرمود غلام چشم خود را
باز کرده و نگاهی بحضرت نمود و تبسم کرد و روح مبارک او پرواز بعلیین
و اما ثالث اول کسی که حضرت ابو الحسن علی بن الحسین شبیه رسول الله ص بنا
بظاهر عبارات مطهره اول مقتول از آل رسول و بنی هاشم حضرت علی
بن الحسین بود و بنا بروایت بعضی اول مقتول از بنی هاشم عبدالله بن مسلم
بن عقیل بود و مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین ع بود عمرو بن صبیح لعین
تیری انداخت عبدالله دست خود را به پیشانی گذاشت که تیر را از خود
دور نماید تیر پران شد و دست عبدالله را دوخت به پیشانی آن بزرگوار

بطوریکه

در شهادت عبد ترکی

در شهادت حضرت ابو الحسن علی بن الحسین صلوات الله علیهما

بطوریکه نتوانست حرکت نماید ملعون دیگری نیزه بر قلب مبارک او زد و
بدرجه شهادت مرتقی شد و بالجمله قول ما این بود بنظر اقرب باعتبار آنست
که اول شهید عبدالله بن مسلم بن عقیل باشد و بعد از او هجوم بنی هاشم
دفعة واحدة متحقق شده باشد و اول قتیل از اولاد فاطمه زهرا سلام الله
علیها علی بن الحسین شبیه رسول الله باشد مخفی نماند چشم روزگار چون
مثل علی بن الحسین ندیده ظاهر میگویند سن مبارک آنجناب از ده بیشتر و
از بیست کمتر و بعضی گویند که هیجده سال بود و علی الظاهر از هفده کمتر نبود
و بیست و پنج هم نقل شده گویا اشتباه با امام زین العابدین ع باشد بهجه و طرز تقریر
گفتار و جمال الهیه و جمال محمدی صلی الله علیه و آله و قد و بالا شمائل و قد بالای
سید الشهدا بود جمیع الفاظ مطهره میگویند بخوش صوتی بر خلق ترجیح
در سخاوت ضرب المثل بود حتی معاویه تصدیق داشت هر گاه مراد از ابو الحسن علی
بن الحسین حضرت امام زین العابدین ع نبود و بالجمله جمالا و کمالا و بهاء و نورا
و علما و شجاعتا و سخاوتا نظیر نداشت فکیف کان همانکه حضرت علی بن الحسین
ابو الحسن شبیه خاتم انبیا ص ملتفت لشکر ابن سعد آورد و حضرت امام محمل
که در خیمه تنها گردید پس شرح صف شهدا زده بود تشریف داشته بود با در جاه
خود سوار بلب ایستاده باشد دستهای خود را بجانب آسمان بلند فرموده
عرض کرد اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه
الناس خلقا

الناس خلقاً وخُلقاً ومنطقاً برسولك كنا اذا اشتقنا الى نبيك نظرنا
الى وجهه اللهم امنعهم بركات الارض وفرقهم تفريقاً ومزقهم تمزيقاً
واجعلهم طرائق قدداً ولا ترض الولاة عنهم ابداً فانهم دعونا لينصرونا
ثم عدوا علينا يقاتلونا مخفى نماناد هر كاه حضرت بركات السماء نمرن مي
فرمود همه لشكر هلاك ميشدند از بركات الارض فرمود چه بركت تندي
نازل من عند الله است انا اسماءن واين مسئله ممتازه در محل خود ذكر شده و در
كتاب مصابيح الدجى وسفن النجاة كه بهترين تاليف اين احقر است في الجمله بيان
شده و بالجمله بعد حضرت امام صيحه زد بر ابن سعد لعين چه ميشود ترا خداوند اولاد
ترا قطع كند و مبارك نكند بند كانى را بر ايشو و مسلط كرداند بر تو كسى را
كه در رختخواب تو اسر بريده باشد چنانكه پيرا كيشي و نكاه ندارى حرمت مرا
با پيغمبر صلى الله عليه و آله ميكنى پس از ان باواز بلند قرائت فرمود ان الله
اصطفى آدم ونوحاً وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله
سميع عليم وحضرت ابو الحسن علي بن الحسين شبيه رسول الله ص هنكام
جنك بقول بعضى ميفرمود انا علي بن الحسين بن علي من عصبة جد ابيهم
النبي والله لا يحكم فينا ابن الدعي اطعنكم بالرمح حتى ينثني اضربكم
بالسيف احمي عن ابي ضرب غلام هاشمي علوي ومكرر اشعار را
تا ميفرمود بنا بر روايت طريحي ره اهل كوفه در ابتدا پرهيز از كشتن او ميكردند

تا اينكه حمله

تا اينكه حمله نمود و بالجمله بنا بر روايتي جنك بسيار سختي نمود تا يكصد و بيست
نفر را واصل جهنم كرد پس از ان مراجعت بمركز خود فرمود كه امام ع در انجا
تشريف داشت عرض كرد در حالتيكه نفسهاش از اوان بر بدن مباركش رسيده
بود عرض نمود يا ابه العطش قد قتلني وثقل الحديد اجهدني فهل
الى شربة من ماء سبيل اتقوى بها على الاعداء حضرت امام بكريه
در آمد و فرمود يا بني يعز على محمد وعلى علي بن ابي طالب وعلي ان تدعوهم
فلا يجيبوك وتستغيث بهم فلا يغيثوك ظاهر اين كلام مفيد اين مطلب است
كه از شدت عطش حضرت علي بن الحسين فرياد ميكرده پيغمبر و امير المؤمنين و
پدر بزركوار خود را و ممكن است استغاثه بسيد الشهداء عين استغاثه برسول
الله و امير المؤمنين باشد و ممكن است كه لفظ يجيبوك و يغيثوك از قبيل تغليب
باشد و بالجمله حضرت فرمود اي پسرك من زبان خود را بيرون بياور و سيد الشهدا
زبان پسر بزركوار خود را بدهان كرفت و مكيد و انكشتر خود را مرحمت فرمود و فرمود
اين انكشتر را بدهان بكير و بركرد بسوى جنك با دشمن بدرستيكه اميدوارم من
كه شب نكني تا اينكه جدت سيرابت كند از كاسه اي كه لذيذ ترين چيزهاست
جرعه اي كه ابداً تشنكي نخواهي ديد بعد از ان پس از ان تلخ ديدم او رو
بسوى لشكر و ميفرمود الحرب بانت لها الحقائق وظهرت من بعدها
مصادق والله رب العرش لا نفارق جموعكم او تغمد البوارق

وجعيتى

مصائب دهم از باب اوّل

جمعی کشته گردید بیست نفر همه گاه اند و حمله کشته شد بروایت مجلسی ره
در بحار که از حضرت صادق ع که آنحضرت از امام محمد باقر ع روایت میفرمایند
و بنا بر روایت شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی ره در حمله اول ده نفر بقتل
رسانید بعد مراجعت فرمود بنزد امام ع و در حمله دویم چهل و چهار که جمعا
پنجاه و چهار نفر میشود و بعضی برسه حمله بکشته هشتاد هم نقل کرده اند
بنا بر روایت شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی ره و بعضی همانکه حضرت علی بن الحسین
بنای مبارزت گذاشت چشمهای مبارک امام پر از اشک شد عرض کرد اللهم
کن انت الشهید علیهم فقد برز ابن رسولک و اشبه الناس بهما
و بیمنا پس از آن منقذ بن مره عبدی لعنه الله شمشیری و یا گرزی بر فرق آنجناب
بعضی پیش روی سر مبارک آنحضرت زد آنحضرت بیطاقت شد دو دست
خود را بگردن اسب حمایل کرده و اسب آنحضرت از تشنگی هلاک شده بود بسوی
لشکر ابن سعد برد با شمشیرها بدن آن بزرگوار را هر یک الفئار آنکه
تکه تکه کردند همانکه روح مقدس آن بزرگوار برگشت بسوی علیین
بلند عرض نمود یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی
وهو یقول العجل العجل فان لک کاسا مذخورة حتی تشربها الساعة
حضرت سید الشهدا ع فرمود قتل الله قوما قتلوک ما اجرئهم علی الرحمن
و رسوله و علی انتهاک حرمة الرسول یا بنی علی الدنیا بعدک العفا و بروایت
طبرسی ره

وقف عام

طبرسی ره منقذ بن مره لعین نیزه و بروایت سید بن طاوس ره نیزه بر آن
حضرت زد و آنحضرت را از اسب انداخت و پس از آن لشکر بر حضرت علی بن
الحسین شبیه رسول الله را گرفتند و با شمشیرها بدن مطهر آنجناب را پاره
پاره کردند پس از آن حضرت سید الشهدا ع حمله بلشکر نمود و جمعیت از زخم
شمشیر حضرت امام دور شدند پس از آن خود را بپسر رسانید فرمایشات را بود را
فرمود طبرسی ره در اعلام الوری میگوید علیا مکرمه زینب خواهر امام حسین ع
از خیمه بیرون آمد بعجله تمام فریاد زنان یا حبیبا یا ابن اخاه تا رسید و خود را
بروی نعش مطهر علی بن الحسین ع و حضرت امام دست مبارک خود را بر سر علیا مکرمه
گذاشت و بروایتی آستین زینب گرفت و او را داوود را بآن خیمه گرد پیش روی
جنگ مینمودند و بروایتی جمعی از جوانان را فرمود که برادر خود را بردارید از میدان
جنگ جنازه آنحضرت را بردند و او را در بیاوردند بهمان خیمه که در پیش روی آن جنگ
مینمودند و بروایت سید بن طاوس ره علیا مکرمه با حضرت امام بر گردانیده با ملعون نهاد
حرم فرمود و بنا بقول بعضی همانکه حضرت علی بن الحسین از اسب افتاد حضرت امام
نزد او و عمامه سحاب رسول الله ص در سر داشت و شمشیر ذوالفقار را حمایل فرموده
سوار اسب شد و تاخت آورد بسوی لشکر و گروهی را گرد آورد و آنحضرت بر دست مبارک
گرفت جنازه آنحضرت را بغل کشید خون از دهن مبارک پسر بزرگوار را
و از دهان مبارک اسر و خون را پاک میکرد و روی آنحضرت را میبوسید و لعن
بقاتل آن میکرد

فصل نهم از باب اول

بقاتل امر میکرد در حالتیکه خیمهای امام پر از اشک بود لا حول ولا قوة الا
بالله الا لعنة الله علی القوم الظالمین این بود انچه اصحاب ما رضوان الله علیهم
اجمعین در خصوص شهادت علی بن الحسین روایت کرده اند پس باید از این
باید ذکر شد و پرهیز از گفتهای مردم نادان باید نمود و اما تلخ بودن

شهادت قاسم بن الحسن ع

قاسم بن الحسن ع بنا بر روایت طریحی ره وغیره پسری از صف شهدا بیرون امد روی
مبارکش مثل پاره قمر و در دست شمشیر هندی و پیراهن عربی در بر و ازاری بسته
بود و نعل عربی در پای و بند یکی از نعلهایش او پاره شده بود مخفی نماناد که
قاسم بن الحسن ع بنا بر روایت اکثری بسن بلوغ نرسیده بود و از این جهت که
امام اذن نمیداد که جهاد کند چه جهاد بر اطفال واجب نیست و اما این مسئله
در خصوص حضرت علی بن الحسین شبیه رسول الله غیر صحیح است چه حضرت او فرموده
او را بر جهاد چنانکه حضرت ابو الفضل را امر فرمود و از اینمطلب واضح شد
بطلان قول بعروسی قاسم و زفاف و نحو اینها اگرچه طریحی ره در منتخب روایت
نموده با گذشتن از اینکه منافی با اعتبار و طریقه عادت و تنگی کار دران هنگام
و احاطه اعدا و عطش همه در کار مبارک پس اهل منبر خیلی باید پرهیز کنند
و حکایت عروسی و حرف بازو را نگاه کردن و امر نمودن امام حسن ع بخط نمود
قاسم را بالمره پرهیز لازم است و اما اذن دادن امام ع قاسم بن حسن ع را بر
جهاد با عدم بلوغ از بابت و لا ابن کری است که از اوفق باطن [illegible]

متداوله

وقف عام

متداوله و ولایتیه کلیه و بید وصی و مجتهد امثال اینها نداند و فوق این
مطالب و العلم عند الله و بالجمله همانکه قاسم مشغول جنگ شد عمرو بن سعید
لعنة الله تلخ الود نبوی قاسم را از اسب انداخت و قاسم بن الحسن ع بر زمین
امد فریاد نمود یا عماه راوی میگوید سید الشهداء ع مثل مرغ بر پرید و مثل شیر
غضبناک حمله فرمود بعمرو بن سعید با شمشیر زد انبار و کرنا مرفق قطع نمود
عمرو بن سعید چنان فریادی کرد که تمام لشکر کوفه و باقی مانده اصحاب صدا ان ملعون
را شنیدند و سواران کوفه حمله بر سید الشهدا و حاضرین رکاب نمودند که
ملعون را نجات دهند که عمرو ملعون در زیر دست و پای اسبها ماند و بجهنم واصل
گردید و همانکه گرد و غبار فرونشست حضرت سید الشهدا ع در بالای سر قاسم دیدند
شده در حالتیکه قاسم ع پاهای خود را میکشید و بکرانه دار میکرده و مشغول
جان دادن بجان لعزیز بود و حضرت سید الشهدا ع میفرمود بعز علی عمک
اَن تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی
عنک و بروایت طریحی ره عز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک
و لا ینفعک صوته والله کثر واتره و قل ناصره پس ان نعش قاسم را بر
داشت و بر بغل کشید بطوریکه روی خود را بر روی قاسم چسبانید و بود سینه
مبارک بسینه قاسم در حالتیکه پاهای مبارک قاسم بزمین میکشید و بالجمله
جنازه مطهره قاسم را اورده تا رسانیدند بنزدیک جنازه علی بن الحسین ع و در

پهلوی او

فصل نهم از باب اول

پهلوی او بر زمین گذاشت و فرمود اللّهم احصهم عدداً واقتلهم بدداً
ولا تغادر منهم احداً ولا تغفر لهم ابداً صبراً یا بنی عمومتی صبراً یا اهل
بیتی لا رأیتم هواناً بعد ذلک الیوم ابداً و پس از آن عبد الله بن الحسن حمله
نمود و بروایتی چهارده نفر از ایشان را واصل کرد و پس از آن هانی بن ثبیت
حضرمی او را بقتل رسانید و همچنین ابوبکر بن الحسن را شهید کردند و مخفی
نماناد که اولاد ذکور حضرت امام حسن ع طبرسی و غیره نقل نموده اند بن بکر بن
اولاد امام حسن ع زید بن الحسن بود و نود سال عمر کرد و در واقعه کربلا حاضر
نبود و اما حسن بن الحسن ع اوقاف امیر المؤمنین ع تولیت کرد او بود و فاضل و جلیل
القدر بود و خطبه نمود بحضور سید الشهداء یکی از دخترهای آن حضرت را حضرت فرمود
ای پسر من هر کدام را دوست تر میداری اختیار نما حسن حیا نمود حضرت فرمود من
اختیار کردم برای تو دخترم فاطمه را که او شبیه ترین دخترهای من است بمادرم فاطمه ع
و بالجمله همانکه حسن بن الحسن در مدینه وفات نمود فاطمه بنت الحسین ع خیمه بر سر قبر او زد
و در بقیع منزل نمود و تا یک سال بر سر قبر حسن بن الحسن مجتبی هاتفی صدا زد هل
وجدوا ما فقدوا و دیگری جواب داد بل یئسوا فانقلبوا صبح فاطمه را مراجعت
بمدینه نمود و از جمله یکی عبد الله و قاسم که هر دو از یک مادر بودند در کربلا همراه بودند
شهید شدند و همچنین ابوبکر بن الحسن در کربلا شهید شد و اما عبد الرحمن
بن الحسن گویا در کربلا حاضر نبود فکیف کان همانکه حضرت ابو الفضل

شهادت

وقف عام

شهادت کثیری از بنی هاشم را ملاحظه نمود برادرهای خود فرمود که حمله
نمائید اول کسیکه حمله نمود عبد الله بن امیر المؤمنین ع بود که کنیه اش ابوبکر
بود و پس از آن عمر بن امیر المؤمنین ع طبرسی ع مینویسد که پیش روی خیمه که
مشرف بمیدان بود حضرت سید الشهداء پس از آوردن بجنازه مطهره قاسم
بر زمین نشست و پسرش عبد الله را که طفل بود بحضور حضرت آوردند و حضرت
امام آن طفل را در دامن خود نشاند و مردی از بنی اسد تیری انداخت و بگلوی
آن طفل رسید حضرت دست خود را بگلوی آن طفل گرفته کف مبارک پر از خون
آن طفل شد و پاشید بر زمین پس از آن عرض نمود ایخدای من هر گاه حبس کرده
غلبه را برای ما از آسمان پس بگردان اثر آن را برای آنچه بهتر است برای ما
و انتقام بکش برای ما از این گروه ظالمها پس از آن برداشت نعش آن طفل
و ملحق بجنازهای اهل بیت خود فرمود و بروایت شیخ مفید حضرت امام پسر
طفل خود را که عبد الله بود احضار فرمود و بنا کرد او را بوسیدن و میفرمود وای
بر اینمردمان که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم آنان باشد در حالتی که
آن طفل بر دامن امام ع بود حرملة بن کاهل اسدی لعنه الله تیری انداخت و آن طفل
را بر دامن امام ذبح نمود و خون گلوی آن طفل را بکف دست خود گرفت تا پر شد بعد
پاشید آن خون را باسمان و بعد فرمود هوّن علیّ ما نزل بی انه بعین الله مخفی نماند
که از قبیل واصنع الفلک باعیننا است مطلب بلند ببسط بیده شهید و شدن

طاوس ره

شهادت عبد الله و عمر پسران حضرت امیر المؤمنین ع

شهادت معصوم عبد الله بن الحسین ع

فصل دهم از باب اول

... مبکویند که حضرت امام محمد باقر ع فرمود قطره از آن خون بر زمین نرسید
نگردید و مخفی نماناد بعد از ملاحظه روایت سابقه و لاحقه ممکن است که کسی بگوید که
مرتبه حضرت امام کف مبارک را پر از خون عبدالله کرده یکی را باسمان پاشیده
و یکی را بر زمین پوشیده نماناد بعضی علی اصغر گفته اند یعنی طفلیکه در آن
حضرت امام تیر خورد علی اصغر بود و این قول صحیح نیست بجهة تحقیق سابق که
حضرت امام حسین ع چهار پسر داشت چنانکه طبرسی ره و غیره تصریح داده اند
بهتر ذکر عین عبارت طبرسی ره است درین مقام کان له علیه السلام ستة اولاد
علی بن الحسین الاکبر زین العابدین امه شاه زنان بنت کسری یزدجرد بن
شهریار و علی الاصغر قتل مع ابیه امه لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود
الثقفیة والناس یغلطون انه علی الاکبر و جعفر بن الحسین و امه قضاعیة
و مات فی حیوة ابیه و لا بقیة له و عبدالله قتل مع ابیه صغیرا و هو
فی حجر ابیه و قد تقدم ذکره فیما تقدم و سکینة بنت الحسین و امها الرباب
بنت امرئ القیس بن عدی و هی ام عبدالله بن الحسین ایضا و فاطمة بنت
الحسین و امها ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله انتهی و بالجملة حکایت علی صغیر
مثل احمد بن الحسن است اگر بعضی متعرض شده اند که در کربلا شهید شد و حال آنکه عدد
اولاد حضرت امام حسن ع در دو شست و اسامی ایشان را بعضی از اصحاب ما متعرض
گردیده اند چنانکه گذشت پوشیده نماناد بروایتی هفده نفر از اولاد امیر المؤمنین

در کربلا

در بیان عدد اولاد حضرت سید الشهداء علیه السلام

وقف عام

در کربلا بدرجه رفیعه شهادت عظمی رسیدند بروایتی همه که نوزده همی انها
خود امام ع بود بدانکه چون جمعی از اهل بیت امام بدرجه رفیعه شهادت رسیدند
مردی بنام ... آمد گفت کجاست حسین حضرت فرمود آگاه باش منم حسین آن مرد
لعین گفت بشارت باد ترا بجهنم یکساعت بعد بجهنم خواهی رفت امام فرمود
بلکه بشارت باد مرا بجدا و به رحیم و شفیع مطاع تو کیستی گفت من محمد بن اشعث
حضرت گفت اللهم ان کان عبدک کاذبا فخذه الی النار و اجعله الیوم آیة
لاصحابه فی الفور گلمه ... مرکب آن لعین برگشت و ... او ... و پای او
در رکاب ماند و اسب بنا کرد او را لگد زدن بنحویکه آن لعین را از کربلا ...
و الله چو لیستان بر زمین افتاد بنا بر روایت محمد بن اسباط ...
اصحاب سید الشهدا چنین بود غالبا که هر کس میامد عرض میکرد السلام
علیک یابن رسول الله حضرت امام میفرمود علیک السلام ما هم از عقب تو
خواهیم رسید فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا آنانکه
همه کشته شدند تحقیق گذشت فراموش نشود اصحاب سید الشهدا اعیان اولاد
آدم هستند چو ... حضرت سید الشهدا و در عقبات ... کربلا ...
همراهی با سید الشهدا خواهند کرد چنانکه شهدای احد ...
محشور اند چنانکه حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله الشریف ...
در بالای سر شهدای احد ایستاد فان جمله شهدا ایکی حمزه سید الشهدا ...

بود پیغمبر

بود پیغمبر فرمود من شاهدم بر اینها زیرا که اینقدر بخون نشان کرده‌اند و محشور میشوند
در یوم قیامت در حالتیکه از رگهای ایشان خون میجهد رنگ رنگ خون است و بوی
بوی مشک الحدیث اما تاریخ شهادت حضرت ابو الفضل عباس بن امیر المؤمنین ع
اگرچه کلمات مقتل نویسها کمال اضطراب را در این ماده دارد و اعجب از همه مطالب
روایت ابی مخنف است که شهادت حضرت عباس را در یوم تاسوعا منسوب کرده در
حالتیکه جمعی از اصحاب امام ع دور او را داشتند و دستهای حضرت را بعد از جنگ
سخت قطع نمودند و همانکه بر زمین افتاد فریاد کرد یا اباعبدالله حضرت امام
خود را رسانید بجنازه عباس ع را برداشت بر مرکب سوار کرد و او را انداخت و او را بملحق
بارد و گریه و ابن جعفر میگوید که اولاً اکثری از اصحاب ما تصریح دارند که حضرت
عباس در پیش روی امام جنگ میکرد و امام هم جنگ میکرد و چند نفر معدود
از اصحاب باقی مانده بودند و اکثری از بنی هاشم هم شهید شده بودند در روز
عاشورا حضرت ابو الفضل ع بعد حضرت شهادت رسید و شهادت امام با شهادت
حضرت عباس اتصال نمود و فاصله ندارد و احادیث کثیره هم دلیل این مطلب است فکیف
کان اینهم مطالب از امثال ابی مخنف استبعاد ندارد چه کتاب مقتل او از
اول تا آخر اضطراب شدید دارد و اکثری از حکایات او مخالف با طریقه سادات
و متداول از زمان سنی و غیر مناسب الاجزاء و مثل بعضی از کتب و بالجمله در
اینکه حضرت امام ع در حین اشتداد جنگ بحضرت عباس امر فرمود که برو و از فرات

آب بیاور

آب بیاورد که با اشکال ندارد این بود که بعد از شهادت حضرت ابو الفضل
و حبیب بن مظاهر آثار انکسار در حضرت امام ظاهر شد و بعد از آن زهیر بن
القین هم بشهادت رسیده بود و ممکن است که گفته شود بعد از شهادت
شیخی خود امام و جنگ هشتناک خود با امام حضرت عباس بدرجه شهادت
کبری رسیده باشد بجهة ظاهر روایت طبری ره و سید بن طاوس ره و غیرهما
نقل نموده‌اند بنا بر روایت نصر بن مزاحم از حضرت باقر ع حضرت عباس مردی خوشروی
بود و با جمال است مجمع الاعضا و کریم خلقت و اسوار که میشد پای خود را از
رکاب خالی میکرد بر زمین میرسید و آنجناب از قمر بنی هاشم میگفتند از خالی
کرد است و بیرق امام یوم عاشورا بدست آنجناب بود بدانکه حضرت عباس بزرگترین
پسرهای امیر المؤمنین بود از ام البنین و از حضرت باقر ع روایت شده است که
قاتل حضرت عباس زید بن ورقاد و حکیم بن الطفیل الطائی بود لعنة الله علیهما
نقل نموده‌اند بنا بر روایت بعضی از اصحاب ما آنکه حضرت ابو الفضل تنهائی
برادر را دید نزدیک امام آمد عرض کرد یا اذن میدهی که حمله کنم امام گریه
بسیار کرد و فرمود ای برادر تو صاحب لواء منی و هرگاه تو کشته شدی لشکر
من از هم میپاشد حضرت عباس عرض کرد که حوصله‌ام تنگ شده و از زندگانی
بیزار شده‌ام و انتقام خود را از این منافقین میخواهم بکشم پس امام حضرت فرمود
پس طلب آب برای اطفال کن آب حضرت عباس مشرف بلشکر شد موعظه فرمود

و نمایند

فصل بیستم از باب اول

و بروایتی آنکه از عذاب خداوند آب طلب کرد برای اطفال سید الشهداء ع
فایده نشد و جواب ندادند مرحمت نمودند پس برادر امام ع خبر داد در آن هنگام
شنید که اطفال کوچک فریاد میکنند العطش العطش پس حضرت عباس سوار
اسب شد و نیزه خود برداشت و مشک آب بدوش انداخت و متوجه سمت فرات
گردید پس همانکه رفت وارد بر لشکر چهار هزار سوار جنگی و در حضرت
عباس را گرفتند که در کنار فرات موکل بودند بنا کردند تیرباری کردن
و حضرت ابو الفضل آنها را متفرق نمود و بروایتی هشتاد نفر از آنها را
بقتل رسانید تا کوچه دادند و داخل فرات شد همانکه خواست غرفه از آب میل
فرماید متذکر بعطش حضرت سید الشهداء ع و اطفال و عیال آنحضرت گردید
آب را از دست خود ریخت پس مشک را پر از آب نمود و فورا بدوش و از فرات بیرون
آمد متوجه خیام طاهره گردید دیدند راه حضرت را گرفتند و از اطراف هجوم
نمودند و جنگ سختی حضرت ابو الفضل در این بین فرمود ناگاه نوفل ابن
ازرق دست راست آنحضرت را با شمشیر قطع نمود پس شمشیر را بدست چپ گرفت نوفل ولد
الزنا دست چپ حضرت را هم قطع نمود پس مشک را بدندان گرفت ناگاه دید تیری
پس از آن تیری آمد بمشک رسید و آب فرو ریخت و تیر دیگر بسینه
مبارک و از خانه زین منقلب گردید فریاد کرد ادرکنی یا اخاه حضرت سید الشهدا
همانکه حضرت عباس را در زمین دید گریه کرد و خود را ببالین آنحضرت رسانید

و جنازه مطهره

وجنازه مطهره او را بخیمه نرسانید فرمود الآن پشتم شکست و
حیلتی مخفی نماند که دلیل این روایت نابودن قبر حضرت در مکان حائر
دار و چه واضح است که چون نعش آنجناب را بخیمه جنازه مطهره را با آن مکان نقل
نکرده اند پس بنابر روایت طبرسی و غیره حضرت عباس پیشاپیش حضرت امام
مشغول جنگ تا اینکه لشکر هجوم منکری کرده و دو برادر را از هم
دور کردند حضرت عباس همانکه شهید شد حضرت امام حمله دشمنان کی بر
لشکر نمود چنانکه خواهی فهمید بالجمله هنگام حمله نمودن حضرت عباس
این رجز را نسبت بحضرت داده اند لا ارهب الموت اذ الموت رقی
حتی اواری فی المصالیت لقی نفسی لنفس المصطفی الطهر وقاء انی
انا العباس اغدو بالسقاء ولا اخاف الشر یوم الملتقی همانکه
دست راست حضرت بریده شد فرمود والله ان قطعتم یمینی انی احامی
ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین
و مشغول جنگ شد تا ضعف بر آنجناب غلبه کرد همانکه دست چپ آنحضرت
افتاد این شعر را نسبت داده اند یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری
برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار پس آن ملعون گرز آهنین بر سر آنحضرت
زد بنحوی که جان بجان آفرین تسلیم نمود و حضرت امام را بحال یار و معین
گذاشت

فصل دهم از باب اول

کذا ثبت لا حول و لا قوة الا بالله بدانکه چون امام عم کسی را از اعیان
بنی هاشم و برادران و اولاد و اعیان اصحاب نگذاشت بنفس خود امام
بر بستند زره داودی در بر و عمامه پیغمبر بر سر عازم میدان شد
در میان لشکر نگاه بجانب ... اولاد و برادران و اصحاب
کربلا غرق خون افتاده وانا اصحابنا علی التحقیق بشر از سر با چهار ... ماند
نماند بر ... حضرت امام میفرمود ‌ انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخرا حین افخر ‌ وجدی رسول الله اکرم من مضی
ونحن سراج الله فی الارض نزهر ‌ وفاطم امی من سلالة احمد وعمی
یدعی ذا الجناحین جعفر ‌ وفینا کتاب الله انزل صادقا ‌ وفینا الهدی
والوحی بالخیر یذکر ‌ ونحن امان الله للناس کلهم ‌ نسر بهذا فی الانام
ونجهر ‌ ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا ‌ بکاس رسول الله ما لیس
ینکر ‌ وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ‌ ومبغضنا یوم القیمة یخسر
و بروایت طبرسی در احتجاج همانکه امام عم تنها ماند و یاران و انصار
کشته شدند طفلی از آن حضرت عبد الله نام گرفت طفل را در پیش روی خیام طلب
کرد وداع کند با آن طفل پس تیری بر زبان آمد تا آنکه بر خورد بگلوی آن طفل
و همان آن طفل را بقتل رسانید پس حضرت آن تیر بیرون آمد و بیادش ...
شمشیر ... کرده و بلوزن آن طفل سر و روی و بدن آن طفل آغشته بخون

وبعد دفن

وقف عام

و بعد دفن فرمود و پس حضرت این ابیات که ذکر شد انشا کرد بنگر فرمودن
پس از آن بتنهائی مردم را دعوت بجنگ فرمود پس هر کس از مردمان جنگی
بسیار شجاع تاخت بحضرت او را بجهنم واصل فرمود تا آنکه بسیاری
از معروفین رجال لشکر کوفه بقتل رسیدند در تحفه جنگ بسیار دهشتناکی
از حضرت بظهور رسید و دیگر کسی مبارزت نمود جهت آن مبارزتها که جرأت
میکردند و حمله مینمودند کشته شدن اصحاب و یاران و تشنگی و تنهائی حضرت
مغرور شدند و حمله مینمودند و بقتل میرسیدند پس از آن حضرت حجة الله امام
شهید حمله بر میمنه فرمود و میفرمود ‌ الموت اولی من رکوب العار
والعار اولی من دخول النار ‌ و جمعی را بجهنم واصل نمود و پس از آن
حمله بر میسره کرد و گاهی سی هزار از سواره و پیاده مجتمع میشدند برای
نگاهداری خودشان از شمشیر حضرت هنگام حمله امام متفرق می شدند در بیابان
کربلا و پس از آن امام رجوع بمرکز خود فرمود و فرمود لا حول و لا قوة الا بالله
مخفی نماناد انا نبط البحر ... العقول فرمایش حضرت صادق عم فهمیده میشود
که فرموده شنیدم از پدرم همانکه سید الشهداء عم و عمر بن سعد مقابل گردیدند تا
هم و جنگ برپا شد فتح و غلبه را خداوند نازل فرمود تا آنکه بر بالای سر حسین عم
پرید پس از آن مخیر کرد میان غلبه بر اعدا و ملاقات خداوند پس از آن
بصدا بلند فرمود اما من مغیث یغیثنا لوجه الله تعالی اما من ذاب یذب

عن حرم

الی القتل

مصائب باب اول

عن حرم رسول الله و با جملة حضرت امام ع از اول یوم عاشورا مخصوص
بعد از شهادت حبیب بن مظاهر حضرت ابوالفضل با دو برادر
بلکه بهر سه مانده جمعیت بسیار بود ابوالفضل را نامند بروایت ابن شهرآشوب
محمد بن ابیطالب که زیاده نهصد و پنجاه مرد جنگی را در یوم عاشورا
مبارک بقتل رسانید غیر آنکه بسیاری را خدا ارشد نمودند تا شدند
از هوازن ... که بسیار از جنگ نمودند
حضرت سید الشهدا ... و بعد از جنگهای امیر المؤمنین ع ...
و بروایت شیخ مفید ره و طریحی ره تشنگی بر حضرت امام ع غلبه کرد و کنار نهر را
گویا نهر غاضریه نامند ... و قصد آب فرات نمود و حضرت ابوالفضل در پیش
رو بحضرت امام سوار از ابن سعد ... مانع شدند ...
بنی تمیم فریاد کرد لشکر را وای بر شما ها فاصله شوید میان حسین و آب
فرات و ... امام عرض کرد اللهم ... تشنه ...
بغضب ... بجانب حضرت امام انداخت ... رسید بر پیشانی
امام ع و تیر را امام از پیشانی مبارک کشید و دو کف مبارک را ...
پیشانی ... خون گردید ... عرض نمود اللهم انی
أشکو الیک ما یفعل بابن بنت نبیک پس از آن ...
فرمود و لشکر احاطه بحضرت عباس نمودند فاصله شدند میان امام
حضرت ابوالفضل

وقف عام

حضرت ابوالفضل و بنی هاشم مشغول جنگ شدند تا بدرجه شهادت مرتفع
گردیدند و همان که حضرت امام ... فرمود شمر بن ذی الجوشن
لعنة الله علیه با جماعتی از اهل کوفه هجوم آوردند ... از اهل کوفه
که مالک بن بشیر ... شمشیر ... حمله نمود و بر سر مبارک
امام ع زد که شمشیر ... سر مبارک امام رسید و قلنسوه امام پر از
خون شد و امام فرمود ... بخوری و بیاشامی ... خداوند با ظالمین
کند پس از آن امام ... قلنسوه را از سر مبارک برداشت و دور انداخت
و چون قلنسوه ... آن ملعون
قلنسوه را برداشت و بروایت طریحی ره حضرت امام دستمال خواست و
چند نفر از اصحاب ... دستمال حاضر نمودند زخم سر مبارک را
بدستمال ... و قلنسوه دیگر ... انعامی ... شمر و تابعین اللعین
... نمودند ... و حضرت ... حمله نمود و ...
نمودند حضرت امام را و عبدالله بن الحسن ع طفل غیر مکلف ...
حرم بنای ... گذاشت ... امام ع ... نزدیک امام
رسانید ... طفل ... سید الشهدا
فرمود ... طفل ...
میکرد ... والله لا افارق عمی ... شمشیر ...
نمود انطفل

... عبدالله ... بن الحسن

فصل دهم از باب اول

نمود آن طفل فریاد کرد وای بر تو ای پسر کنیز حبشیه عمّ مرا میکشی ابجر ملعون
شمشیر را حواله دست طفل نمود و دست آن طفل مظلوم را برید بنحوی که بدست آن
او بچنان پوستی که ببدن طفل فریاد کرد مادر خود را و امام آن طفل را در آغوش
کشید و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک و لتحتسب فی ذلک فان الله یلحقک
بآبائک الصالحین پس از آن پیاده ها حمله نمودند بر باقی ماندگان اصحاب و
اکثری از آنان را بقتل رسانیدند همانکه امام اینها را مشاهده فرمود شلوار
خواست که برو و صبر از جوانب آن شلوار را پاره پاره نمود که بعد از شهادت آن
بدن امام برهنه نیاورند که پس از شهادت ابجر بن کعب ولد الزنا آن را از بدن امام
برون آورد و آن بود که دستهای آن لعین در زمستان خشک می شد مثل چوب و در تابستان
نرم می شد و خون و چرک از دستهای آن ولد الزنا میریخت تا بجهنم واصل شد بالجمله
همانکه باقی ماندند یک یک از اصحاب مکرّر سه نفر از اصحاب حمله بر لشکر فرمودند و مدافعه
مینمودند از خود و از آن سه نفر و آن سه نفر هم مدافعه مینمودند از حضرت تا اینکه
این سه نفر هم شهید شدند جسم مبارک سنگین شد از زیادی زخمهای وارده بر
بر آن بدن مطهر ولی حمله میفرمود کرّم قرار مینمودند بدنها است و چپ همانکه
شمر این حال را مشاهده نمود حکم کرد به تیر اندازها که تیر باران کنند بنحوی تیر باران
نمودند که حضرت امام محاط تیر اعدا گردید بنحوی نمایان که این ترجمه قول طبرسی
بود که ذکر شد ولی در بعضی از جزئیات این مطالب و ترتیب ذکر و مسئله عبد الله بنحوی که

این احقر نیز ذکر

وقف عام

این احقر نیز ذکر نموده ام که از کتاب لهوف و ملاحظه ترتیب طبیعی ناگوار طبعی از مرد
و بعضی نمایانکه تیرهای اعدا اکثر آنها به پیش روی بوده و اکثری از پشت سر مبارک
شده بود بنحوی که حضرت امام مثل طایر پرریخته در آورده بود چه امام پشت سر
اعدا اصلا نکرد و از اول صبح عاشورا امام در زحمت و حرکت جنگ بود و همراه
شهدا و بعد از شهدا و در آخر که از اسب افتاد مدتی پیاده جنگ کرد و قدری
سنگ و چوب و شمشیر و نیزه و بنحوی که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید بنحوی نمایاند
همانکه حضرت تنها ماند فرمود هل من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله هل من
موحّد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا اصداها فاطمات
و اهل حرم رسالت بگریه بلند شد و بروایت بعضی حضرت امام زین العابدین
از خیمه بیرون آمد افتان و خیزان و ام کلثوم از عقب سر فریاد میکرد برگرد و حضرت
میفرمود ایعمّه من بگذار جان خود را فدای پسر پیغمبر نمایم سید الشهدا صیحه زد که
یا ام کلثوم بگیر و مانع باش تا زمین از نسل آل محمّد خالی نشود و بروایت بعضی ابو
الحتوف جعفی تیری زد هنگام حمله آخر بر پیشانی مبارک و نعوذ بالله امام تیر را
از جبهه مبارک کشید و بالجمله چون ضعف بحضرت مستولی شد شمر فریاد کرد چرا
ایستاده اید مرد سنگین شده از زخمها و تیرها حمله کنید مادرتان بگریان کنند
شماها را بمرگ پس از هر سو حمله نمودند حصین بن نمیر ولد الزنا تیر بدهن مبارک
حضرت زد و زرعه بن شریک ولد الزنا دست چپ حضرت امام را با شمشیر انداخت و

بروایتی

زهرآلود ... [illegible]

بروایتی تیر عمر بحضرت در آنحال بقتل رسانید سنان بن انس ملعون نیزه بر
سینه امام زد که بصلب بیرون رفت و نیزه بر جبینگاه امام زد و امام از خانه زین بر
زمین آمد بروایتی همانکه امام بر زمین افتاد فوراً برخاست و دو زانو نشست و عمر بن
سعد نزدیک آمد بروایتی علیا مکرمه زینب از خیمه بیرون آمد و میگفت لیتَ
السّماءَ انطبقت على الارض یا عمر بن سعد أیُقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه
عمر بن سعد لعین گریه کرد و روی نحس خود را از علیا مکرمه برگردانید و ...
علیه السلام نشسته بود و بجز ... در بدن آنحضرت از پیش همه بگریختند و نمی‌توانستند
امام را احاطه نموده بودند کمان دارم که مورد روایتی که امام خون پیشانی خود را
بدست گرفته بر روی و لحیه مبارک خضاب میکرد و میفرمود همین چنین ملاقات میکنم با
جدّ در حال انکه چون نمود اعتنا وحشت غضب شده با شمر و بالجمله بعضی از ساعتی
مردم متفرق شدند در حال انکه گاهی امام بر میخاست و گاهی می افتاد تا آنکه
سنان ملعون رسید و نیزه بر امام زد و امام بیکر طاقت بر خاستن نیز
نکرده و بر زمین افتاد و بخولی بن یزید اصبحی گفت سرش را از بدن جدا کن
خولی بن یزید لرزید نتوانست کاری بکند سنان گفت یا نذبت خدا الشکند
دستت را جدا کند و بروایتی شمر گفت و بعد شمر از اسب خود پیاده شد و بعد
ولد الزنا و بیا محسن بر خود در حال انکه امام نشسته بود لگدی بر امام زد که
که امام دم روی بر زمین آمد بروایتی امام افتاده بود و سرش و تواب
طلب میکرد

شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام

وقف عام

طلب میکرد در حال انکه پیشانی امام عرق کرده بود و پاهای را میکشید و پای را
بلند میکرد و شمر بر سینه امام نشست و از لحیه مبارکه امام گرفت و سر امام
را از بدن جدا کرد اه اه اه همانکه بروایت صاحب مناقب خولی سر حضرت را از بدن جدا
نمود و بروایتی سنان و ابن قولویه مسعودی نیز هم نقل مینماید میگوید که حبیب
حضرت را زرعة بن شریک قطع نمود با شمشیر و بعد سنان بن انس نیزه با امام زد
و از خانه زین امام را بر زمین انداخت و بعد پیاده شد و سر امام را از بدن
جدا کرد و لی چند سطر قبل از این میگوید مباشر قتل امام شمر که از طایفه مذحج بود
که سر امام را برای عبید الله بن زیاد بکوفه برد طبری نیز میگوید همانکه شمر ولد
الزنا سر امام را از بدن جدا نمود سر امام را بخولی بن یزید داد که سر ابن سعد را
بنزد امیر برد این هنگام بروایت سید بن طاوس گرد سیاهی بجانب آسمان بلند شد
و باد سرخی بنای وزیدن گرفت بطوری یکدیگر را نمیدیدند و بعضی از لشکر
گمان کردند که عذاب الهی در رسید ساعتی گذشت تا هوا آرام گرفت و کسی صیحه
میزد که بشارت باد ترا ای امیر اینک شمر حسین را کشت راوی میگوید شهدا
بکلم میفرمود که سر شهدا جدا کردند اسب سواری امام بروایت صاحب مناقب
بنای شیهه گذاشت و بیکسی نداد و بخط والداعی الله مقام رسیدم که بنو
بود که چهل نفر را بجهنم واصل کرد چه هر چه خواستند اسب را بگیرند
دست نداد و همچنین نوشته بود که بعد سواری حضرت ده نفر از جمله
ابن زیاد را

فصل سیزدهم از باب اول

این نیز باید دانست و باجمع اصلاح ممکن نباشد میکوید آنحضرت امد پیش خواهران
آلوده بخون سید الشهدا ع بود و بنا کرد بجانب خیمه رفتن و صدا میکرد
سر خود را بر زمین میزد ابن سعد در مقابل خیمه سر بر زمین زد تا هلاک شد
همانکه خواهران و دختران امام ع و اهل حرم رسالت آنحضرت را مشاهده
نمودند صداهای ایشان بگریه و شیون بلند شد و علیا مکرمه ام کلثوم دستهای
خود را بر پیش روی سر گذاشت و فریاد کرد وا محمداه وا جداه وا نبیاه
وا اباالقاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه هذا حسین بالعراء صریع
بکربلا مجزوز الرأس من القفاء مسلوب العمامة والرداء پس از آن
کرد و بروایت طبرسی ره و غیره پس همه اینها هجوم نمودند بکندن لباس تن امام
قمیص امام را اسحق بن حویه حضرمی برد و شلوار امام را ابجر بن کعب و عمامه
حضرت را اخنس بن مرثد و شمشیر را بردند و شترها و بارها و اموال را مردم بغارت بردند
امام را مردی از بنی دارم بغارت برد بعضی نقل نموده اند که این شمشیر مشهور باهل کوفه
شد و شمشیر ذوالفقار که از ذخیرهای بیت نبوت بود مخصوص امامت
انهم کافر که قاتل امام ع بود سید شیخ حر در رسائل از صفوان بن یحیی که
معتمد و وکیل حضرت رضا ع بود روایت مینماید که صفوان گفت پرسیدم از
موسی بن جعفر ع از ذوالفقار شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل
از آسمان آورد و آن شمشیر و حلقه آن شمشیر از نقره بود و این لحظه در نزد ما اهل بیت

وقف عام

هم در خصوص ذوالفقار دیده ام محل ذکر اینها نیست پوشیده نماناد که
اهلبیت رسالت را تاراج کردند و غنایم هلاک شدن آنحضرت جناح رسول الله ص و
انقلاب عظیم ناگاه دیدند که کفار در خیام راه گرفتند و نگاه بداخل خیمه
میکنند و شمر ولد الزنا حکم کرد داخل شوید هرچه زینت دارند غارت نمایید
داخل شدند و آنچه حرم رسالت داشتند بغارت بردند حتی گوشواره را و رسیدند
بحضرت علی بن الحسین امام زین العابدین ع و فرش زیر حضرت را در آن حال ناخوشی از
زیر پای آنحضرت کشیدند و بعضی قصد کشتن حضرت را نمودند بعضی بجهت ناخوشی
و ترحم بحالت امام مانع شدند و تفصیل این مطلب اینست که ابن سعد ملعون بعد
از اینکه دید مردم کوفه ریختند بخیام ظاهر خود را از ملعونین با جمعی از سرداران
متوجه خیام شد عیالات و حرم رسالت مشققات الجیوب و ناشرات الشعور
لاطمات الوجوه صیحه و فریاد زدند در پیش روی ابن سعد در مقابل ایشان همها و
همگی گریه کردند از اینجا ابن سعد خود را از فرش بیرون کشید حکم نمود که هیچ کس
مرخص نیست که نزدیک خیمه این زنها بیاید با این پیر ناخوش هم کسی متعرض
نشود پس از آنکه حرم رسالت و یا بر زنها خواهش نمودند که لباسهای آنها را
که بغارت برده بود بدهند پس بدهند که خود شانرا بپوشانند از مردم بعضی گویند
که چیزی ندادند ولی کلام ابن المحسب مناسب اینست و طریقه عرب از قرار بودن
ابن سعد باید بعضی از لباسهای آنها را داده باشد چنانچه باید تامل شخص

فصل نهم از باب اوّل

سر اینمعنی را خواهد کرد دریافت و بالجمله شیخ مفید ره و طبرسی ره میگوید
پس از آن جمعی را در اطراف خیام طاهره موکّل نمود و گفت که نگاه دارید
نمائید عیالات حسین را که بجائی نروند از کسی هم سؤ ادبی بالنسبة بانها
وارد نیاید مخفی نماناد همانکه سید الشهدا شهید شد و انقلاب عظیمی در کربلا
موجود شد اکثری از زنها حرم از خیام طاهره بصحرا متفرق شدند و گمان من
چنین است که همه آنها را علیا مکرمه زینب کبری و ام کلثوم زینب صغری جمع
نموده و در خیمه و لهذا جمع نموده شدند تا اینکه ابن سعد بنی زید یک خیمه‌ها
سید الشهداء ره میداد پس نباید فراموش نمود زنها منفرق در بیابان
کربلا تا که نگاه بکشتهای اصحاب و بنی هاشم و جسد مطهر حضرت سید الشهدا
علیه السلام مینمودند فریاد و ناله میکردند و سیلی بر صورت خود میزدند نوحه
میکردند و نباید فراموش نمود زینب دختر امیر المؤمنین را که نوحه میکرد
بصدائی باریک و ضعیف با حال بسیار پریشان که تصور نمیشود نمود وا محمّداه
صلّی علیک ملیک السماء و هذا حسین مرمّل بالدماء مقطّع الاعضاء
و بناتک سبایا الی الله المشتکی و الی محمّد المصطفی و الی علیّ المرتضی و
الی حمزة سیّد الشهداء وا محمّداه هذا حسین بالعراء یسفی علیه الصبا
قتیل اولاد البغایا یا حزناه و یا کرباه الیوم مات جدّی رسول الله
یا اصحاب محمّداه هؤلاء ذرّیة المصطفی یساقون سوق السبایا و در

استغاثه علیا

وقف عام

استغاثه علیا مکرّمه باصحاب رسول الله سرّش آنست که باید ببینند و ببرند یا
دیگر یا محمّداه بناتک سبایا و ذرّیتک مقتّلة تسفی علیهم ریح الصبا و هذا
حسین محزوز الرأس من القفاء مسلوب العمامة و الرداء بابی من عسکره
فی یوم الاثنین نهبا بابی من فسطاطه مقطّع العری بابی من لا غائب
فیرتجی و لا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم حتّی قضی
بابی العطشان حتّی مضی بابی من شیبته تقطر بالدماء بابی من جدّه رسول
اله السماء بابی من هو سبط نبیّ الهدی بابی محمّد المصطفی بابی خدیجة
بابی علی المرتضی بابی فاطمة الزهراء سیّدة النساء بابی من ردّت له الشمس
حتّی صلّی و بالجمله لشکر کوفه با آن قساوت و کفر بگریه در آمدند و ضجّه
که حضرت سید الشهدا خطبه ماضیین بود و برای زینب بسبب فصاحت
ابنیاء و امیر المؤمنین و امام حسن و خدیجه کبری و فاطمه زهرا بود و
بالجمله ابن سعد لعین همان روز شهادت حضرت امام یا روز بعد قبل از غروب آفتاب روز
عاشورا سرها را بکوفه فرستاد و خود آن لعین تا روز دیگر ماند شوم خود نمود و بعد آن
طبرسی ره حکم نمود باقی شهدا را سرها از بدن جدا نمودند که هفتاد و دو سر بود همراه
شمر و قیس بن الاشعث و عمرو بن الحجاج روانه کوفه نمود و بعد حکم نمود که اسب
بر اجساد مطهره بتازند و بعضی از اصحاب و ابنی در اینخصوص نقل میکنند
که اینکار شنیع برای آن کفره میسّر نشد اما عدد مقتولین بنا بر روایت مسعودی
که محل وثوق

[illegible]

کرد علی و ثبوت است از اصحاب امام و هیجده نفر از بنی هاشم که نور دیدهٔ آنان
امام مظلوم بودند و جمله القتلی را مبلغ هشتاد و هفت نفر بودند از جمله
یکی علی بن الحسین الاکبر بود مخفی نماناد که مسعودی ره شبیه رسول الله را علی
اکبر نوشته و تحقیق در سال نکند چه راخر ابن طالب مسعودی ره میگوید عدد
مقتولین از لشکر عمر بن سعد لعین هشت هزار و هشتاد بود جنگی بود مخفی نماناد
که این هشت هزار و هشتاد نفر مجروحین بودند و بالجمله آنچه محقق آنکه شهید
سید الشهدا و اصحاب آنحضرت از اهل کوفه که اکثر از معرفین بودند که
یوم عاشورا از صبح تا عصر تعزیها کشته شدند از هشت هزار اکثر بوده لا حول
و لا قوة الا بالله اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت
و تابعت علی قتله السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التی حلت
بفنائک السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و
علی اصحاب الحسین اما عدد زخمهای بدن امام را مختلف ذکر نموده اند مسعودی ره
میگوید حضرت بیست و پنجاه و پنج بدن بغیر شهادت عظمی را تفحص شد دیده شد
در بدن مبارکشان بزرگوار سی و سه طعن نیزه و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بروایت صدوق ره رسیده که فرمود سید الشهداء شهید شد و دیده شد
در بدن مطهر آنحضرت سیصد و چیزی بالا زخم نیزه و شمشیر و تیر و از حضرت
صادق ع که فرمود دیده شد در بدن حسین بن علی ع هفتاد و چند طعن نیزه
و هفتاد زخم

عدد لشکر مقتول کوفه

وقف عام

و هفتاد زخم شمشیر و از حضرت امام محمد باقر ع روایت است که هنگام شهادت
امام جبه خزی در بر داشت و دیده شد در آن جبه شصت و سه موضع جای سر نیزه
ها و دم شمشیرها و تیرها مخفی نماناد که حکایت یکهزار و نهصد و پنجاه زخم
که در السنه بعضی خوانها معروف شده این احقر مدرک و دلیل در کتب ندیده ام
ان شاء الله بنا شد **باب دوم** در احوالات بعد از عاشورا تا مراجعت
سید سجاد ع با اهلبیت بمدینه مطهره و در آن چند فصل است **فصل
اول** در بیان احوالات واقعه در شب یازدهم و روز آن از ماه محرم
سال شصت و یک هجری بنا بر روایت بعضی خولی اصبحی ملعون رأس مطهر را
شبانه آورد و هنگامیکه وارد کوفه شد از شب یازدهم خیلی گذشته بود و سید
بدار الحکومه دروازه را بسته دید آمد بخانه خود و در آنجا تنور رو بهاء
رأس منور را در شب در تنور جزئت نمود تمام عقلا بود که با محل شبهه شده صبح یوم
یازدهم رأس مطهر را آورد بدارالاماره ابن زیاد و ابن زیاد مجلسی برای خود آراسته
داد چنانکه تفصیل خواهد آمد مخفی نماناد که در آخر یوم عاشورا یا نطام هم
بعضی از روایات نقل بعضی با پرچمها خون از آسمان بارید که رفت قبل بن مطلب
ایا مخصوص بصحرای کربلا بود و یا تعدی بجاهای دیگر هم کو بارید خون مخصوص
صحرای کربلا و اطراف کربلا و کوفه باشد و الی هنگام عصر و بعد یوم
یازدهم هر سنگی و گیاهی که از زمین کنده میشد خون تازه از زیر آن جاری میشد

میکرفت

مصائب الغرباء دوم

میکردند مخصوصا در بیت المقدس اکثری از بنی مطلب را شاهد بودند تا در آن
کنده بود علیه کرده ان اثار خون سید الشهدا روحی له الفدا بر خون حضرت یحیی
و در شهادت امیر المؤمنین ع هم کلینی ره در کافی نقل مینماید در آفتاب مثل
طشت پر از خون در یوم یازدهم طلوع نمود و اطراف آسمان سرخ رنگ بود و
افق همچنین ضمنها بود تا یوم اربعین که اهلبیت ع راجعت بکربلا نمودند
راس مطهر را بابدان منضمه نموده دفن نمودند چنانکه از سید مرتضی علم الهدی
نقل شده و کلینی ثقة الاسلام از صادق ع نقل مینماید که راس شریف
در نزد یکی قبر امیر المؤمنین ع در نجف دفن شده و همچنین از یزید بن عمرو بن
طلحه از صادق ع روایت نموده که راس مطهر در ظهر کوفه نزدیک قبر امیر
المؤمنین ع دفن شد و اظهر در نزد اکثر همانقول اول است و بروایتی
که صاحب مناقب میگوید راس مطهر را بن زیاد لعین فرستاد بمدینه
عمرو بن سعید که در بقیع دفن نماید راس مطهر را در نزدیک قبر فاطمه بنت اسد
در بقیع دفن نمودند و العلم عند الله و در یوم یازدهم ابن سعد باقی مانده
لشکر حکم نمود که کشتهای اهل کوفه را دفن نمایند و تا سه هزار و
هشتاد نفر را دفن کردند تا ظهر طول کشید بعد بنا بروایتی جمعی کوچ
کردند و ابدان مطهره را در بیابان عریان گذاشتند و حرکت کردند و حرم
رسالت پناه را با جمیع متعلقین حرکت دادند و علی الظاهر شب دوازدهم
جمعی از اهل

وقف عام

جمعی از اهل غاضریه که از طایفه بنی اسد بودند ابدان مطهره را با جناب
امام زین العابدین ع دفن نمودند چنانکه حضرت امام رضا ع میفرمایند
بنی اسد که الآن موجود است شیخ مفید ره میفرماید اما اجساد طاهره پس از آن
مدفون شده در تحت پای حضرت سید الشهدا ع و علی اصغر شبیه پیغمبر در نزدیک
سمت پای امام است و حضرت ابو الفضل در کنار نهر غاضریه در محلی که الآن
قبر آنحضرت در آنجا مخفی نماند که ابن سعد سرهای شهدا علیهم السلام را تقسیم نمود ما بین
قبایل نمود محض جهت تحصیل رضای قبایل و تقرب با بن زیاد چنانچه سید بن
طاوس ره میگوید که روایت شده که سرهای اصحاب سید الشهدا ع هفتاد
و هشت عدد بود طایفه کنده سیزده سر همراه داشتند که رئیس ایشان قیس بن
الاشعث بود و طایفه هوازن دوازده سر همراه داشتند و رئیس ایشان شمر بن
ذی الجوشن ضبابی لعنه الله بود و طایفه بنی تمیم هفده سر همراه داشتند و
بنی اسد شانزده سر همراه ایشان بود و مذحج هفت سر همراه داشتند و باقی
لشکر هم سیزده سر همراه ایشان بود مخفی نماند بروایت طبرسی ره و محمد بن
علی بن احمد طبرسی ره و جمعی از اصحاب ام السلمه ام المؤمنین رض میگوید که
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از نزد ما بیرون رفت و مدتی از نظر ما غایب شد
از نظر ما مدتی طول کشید پس از آن مراجعت نمود پریشان حال و روی مبارک گرد آلود
و در کف مبارک چیزی گرفته بود عرض کردم یا رسول الله چه میشود شما را
که تو را

روایتی
ابراهیم ...
رضی الله عنهما

فضائل اثر باب دوم

که تو با این شیشه ها ل بکرد الود می بینم فرمود مرا بر کنده دار بنوقت بر زمینی از
ملک عراق که انرا کربلا میکویند و نشان دادند مرا جای کشته شدن حسین
و جمعی از اولاد من و اهلبیت مرا و همیشه مشغول شدم بتفحص خاک ایشان در انجا
و دست مبارک را کشود و فرمود اکاه باش که این است این خاک ان شهید بیجای که
بود و فرمود بکیر این را و نکاه دار ام المؤمنین میکوید از ان کرفتم و در
شیشه کردم و سر شیشه را بستم و نکاه داشتم همانکه حسین از مکه مکرمه بیرون رفت
بسمت عراق من هر شب تا در نهر یعنی بیرون اوردم و میبوئیدم و نکاه میکردم
و کریه میکردم پس همانکه روز دهم محرم شد در اول روز شیشه را از جای
خود بیرون اوردم و نکاه کردم شیشه در حال خود بود پس از ان اخر روز
نکاه کردم پس ناکهان انچه در شیشه بود خاک یا پارچه خون بسته شده بود پس صیحه
زدم در خانه خودم و کریه کردم و اندوه دل خود را پنهان داشتم از ترس
اینکه مبادا دشمنان بشنوند تعجیل در شماتت کنند حفظ وقت را
نمودم و روز را هم در نظر داشتم تا اینکه خبر شهادت سید الشهداء
رسید مخفی نماناد که از ظاهر این روایت چنان مستفاد میشود که ام المؤمنین
نمیدانست که حضرت امام در سفر عراق شهید خواهد شد بلکه در ماه محرم بلکه
در اخر روز عاشورا پیغمبر اکرم میشود که تفصیل ایام السلیه خبر داده بود
بلکه میشود کفت که اکثر زنهای بنی عبد المطلب هم فی الجمله مطلب را می
دانسند

وقف عام

دانسند چنانکه از حضرت باقر روایت شده که هنکامی که اراده فرمود حضرت سید الشهدا
از مکه حرکت نماید زنهای بنی عبد المطلب جمع شدند و نوحه و زاری کردند تا اینکه حضرت
امام تشریف اورد و بانان فرمود شما را قسم میدهم بخدا که نوحه و زاری نکنید و
اشکار نکنید این امر را که معصیت کرده باشید خدا و رسول خدا را انها عرض کردند
پس نوحه و زاری را برای چه وقت نکاه داریم که امروز در نزد ما مثل روزیست که پیغمبر
اکرم از دنیا رفت و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و رقیه و زینب و ام کلثوم دختران پیغمبر
بدنیا رفتند الحدیث شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی روایت مینماید از حضرت صادق
هنکامیکه سید الشهدا علیه السلام در زمین کربلا افتاده بود و شمر از ان جناب اراده کرد که
سر مبارک را از بدن جدا نماید ندائی از بطنان عرش الهی یعنی وسط عرش ندا کرد الا
ايتها الامة المتحيرة الضالة الظالمة بعد نبيها لا وفقكم الله لاضحى ولا لفطر
پس از ان امام صادق فرمود لاجرم والله ما وفقوا ولا يوفقون ابدا حتى يقوم
بامر الحسين و ایضا از شیخی از مشایخ بنی سلیم روایت مینماید که بجهاد روم
رفته بودیم و داخل شدیم بر کلیسائی از کلیساها اتفاقا دیدیم نوشته در انجا این بیت
لنا اترجو معشر قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب پس پرسیدیم که چند
زمانست که این خط نوشته شده کفتند ششصد سال از ان پیش که پیغمبر شما مبعوث شود
مخفی نماناد که حکایت بسیار از شب بعد عاشورا الی یک هفته که در دنیا واقع شده
حکایات بوده و مناظر بعضی علما مخفی نماناد که انقلاب در صحراها و دریاها
دنیا و کواکب

فصل اول از باب دوم

دنیا و کواکب و آفتاب و ماه و حیوانات و غیرهم بعد یوم عاشورا و بقیة انقلاب
تا یوم دوازدهم فی الجملة مطلوبست نظر بکثرتی که از روایات و این احقر بر آن [illegible] مینماید
نقل انواع ابکاء بجهة اختصار و اکتفا مینمایم بگریه کردن فاطمه زهرا علیها السلام
که گویا اول آنها وقوع فاطمه زهرا بگریه از عصر یوم عاشورا باشد که مقارن با شهادت
امام ع است ابهر نقل کرده شیخ در کامل الزیارة محمد بن عبد الله عن ابیه عن علی بن محمد بن
سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصری عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم
عن عبد الله بن مسکان عن ابی بصیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و احدثه فدخل
علیه ابنه فقال له مرحبا وضمه الیه وقبله وقال حقر الله من حقرکم وانتقم ممن
وترکم وخذل الله من خذلکم ولعن الله من قتلکم وکان الله لکم ولیا و حافظا
وناصرا فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء و
ملائکة السماء ثم بکی وقال یا ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی
ما لا املکه بما اتی الی ابیهم والیهم یا ابا بصیر ان فاطمة لتبکیه وتشهق فتزفر
جهنم زفرة لولا ان الخزنة یسمعون بکائها وقد استعدوا لذلک مخافة ان
یخرج منها عنق او یشرد دخانها فیحرق اهل الارض فیکبحونها ما دامت باکیة
ویزجرونها ویوثقون من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی
یسکن صوت فاطمة وان البحار تکاد ان تنفتق فیدخل بعضها علی بعض
وما منها قطرة الا بها ملک موکل فاذا سمع الموکل صوتها اطفأ نارها

بأجنحته و

حدیث شش در بکاء فاطمه ع لولدها الحسین ع

وقف عام

بأجنحته وحبس بعضها علی بعض مخافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی
الارض فلا تزال الملائکة مشفقین یبکون لبکائها ویدعون الله
ویتضرعون الیه ویتضرع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات الملائکة
بالتقدیس لله مخافة علی اهل الارض ولو ان صوتا من اصواتهم یصل
الی الارض لصعق اهل الارض وتقطعت الجبال وزلزلت الارض باهلها
قلت جعلت فداک ان هذا الامر عظیم قال غیره اعظم منه ما لم تسمعه ثم
قال یا ابا بصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة فبکیت حین قالها
فما قدرت علی المنطق وما قدرت علی کلامی من البکاء ثم قام الی المصلی
یدعو فخرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام وما جاءنی
النوم واصبحت صائما وجلا حتی اتیته فلما رایته قد سکن سکنت و
حمدت الله حیث لم تنزل بی عقوبة مخفی نماند که نصوص بیان بعضی از
فقرات این حدیث از برای غالب خلق صعوبت دارد و اول آن شهیق بکاء فاطمه سلام الله
علیها در اکثر موجودات و تصرف آن در جهنم و ثانی عمکین کردن بدان الخزنه
ان فناء که جای اندوه نیست مگر اینکه گفته شود در عالم برزخ ممکن است مثل
نشاه بهشت نیست و ثالث وقت بکاء باید معین باشد بواسطه علامتی که
خداوند قرار داده که ملائکه قبل از وقوع ملتفت میشوند لا حول ولا قوة الا بالله
فصل دوم بیان سوگواری اهل بیت بشهر کوفه در حضور امام زین العابدین

الی خروج از

فصل دهم از باب سوم

الی غیر ذلک و بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند که زینب بنت امیر المؤمنین گفت که
چون ابن ملجم ملعون ضربت بر سر پدرم زد و آثار مرگ بر آن حضرت مشاهده نمودم
گفتم ای پدر ام ایمن حدیثی ذکر نمود برای من میخواهم که از شما بشنوم فرمود ای دختر
گرامی حدیث را از تو بشنوم فرمود ای دختر من حدیث همانست که ام ایمن گفته
گویا می‌بینم ترا و دختران دیگر در مصیبت و الم کربلا بعد حضرت امیر المؤمنین فرمود مثل
اینست که من می‌بینم ترا و دختران اهل بیت مرا اسیر و خوار و محزون
جمع نموده‌اند و می‌برند که مردم این شهر شما را نگاه کنند پس صبر کنید صبر کنید پس
قسم بخدا که خدا بر ... و ... ناصر ...
ولیکن شما و دوستان و شیعیان شما و تحقیق که پیغمبر فرمود ...
... شیطان ... ارشادی ... با کرده‌ش ...
با شیاطین ... شیاطین در خصوص ...
با ... و ... کشیدیم
مکر ... که مردم را ... انداخته
در خصوص ایشان ... و ... مردم را
بر دشمنی ایشان و دوستان ایشان ...
... فرمود لقد صدق علیهم ابلیس ظنه ...
مع عداوتکم عمل صالح و لا یضر مع محبتکم ذنب غیر الکبائر ... بعض

وقف عام

حکایت سهل شهرزوری

سهل شهرزوری میگوید که از مکه معظمه مراجعت نموده وارد کوفه شدم بازارها
را بسته و دکانها بسته ... مردم را مخالف ... و گریه ... بعضی گریه
میکردند و بعضی ... شعر ... گفتم چه میشود که بعضی
گریان و بعضی خندان میباشند ... که ...
ان شخص ... که از مردم ... بود و ... گریه ... بلند
و گفت ای آقا ... ملعون ... لیکن ... لشکر ...
فتح کرده ... گفتم ... لشکر کدام است که ... فتح نموده و ...
مقتول ... لشکر حسین ... لشکر ابن زیاد ملعون ...
... و ابن ... خواند

رأسٌ على ... الحديد ...
... فلا يبعد الله الديار و اهلها ... و ان ...
... الشمس ... عين ...
... و كانوا ... تحت ...
... لقتل رسول الله ...
... الهاشم ... السلمين ...
... الرماح ...
... اصاب ... سهل میگوید که کلام آن شخص را
شنیدم ... که ناگاه ...

وقایع آن روز

دادکاه صبح عظیمه بکوش من رسید پس دیدم سر مبارک سید الشهدا را بالای نیزه
نورانی دو محاسن مبارک پیدا بود و کریه گلوگیر من شد پس آنان اسیران آل محمد پیدا شدند
و در پیش پیش آنها حضرت علی بن الحسین ع و پس آنان ام کلثوم بنت علی ع و می‌گفت ای
بدو و ملامت ای اهل کوفه چشمها خود را بپوشانید از ما اهل بیت پیامبر از خدا
و رسول خدا نمی‌کنید نگاه بحرم پیغمبر میکنید در حالتی که اینها لباس اسیری دارند
که خود را نگاه بدارید از چشمهای نامحرمان غایب بشوید پس نگاه کردم آنها ایستاده در
میان خیمه و سر مطهر بر سر نیزه بلند بود سهل میگوید دیدم که سر مطهر سوره
کهف قرائت میفرماید این آیه را قرائت فرمود ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس گریه کردم و گفتم ای پسر پیغمبر تو عجیب‌تری از
قصه اصحاب کهف و رقیم پس از آن حالت غش بر من دست داد بعد که بحالت خود
برگشتم و دیدم سر مبارک سوره را ختم نمود و نیز چنانکه ابن زیاد لعین هم آنکه
سر مبارک امام را داد که خولی اصبحی آورد با سر شمشیر بر لب مبارک میزد اما
بازهم میگریه و میگفت یا ابا عبدالله نور پیشانی تو چون آثار رنگ در چهره مبارک
بود چنانچه احادیث بسیار دلالت بر این معنی دارد و کلام ابن سعد که حکایت زید
ارقم در مجلس اول بود که گفت شمشیر خود را از لبهای حسین ع بردار بخدا
خلق دیدم که رسول الله ص همان جا را که تو شمشیر گذاشتی میبوسید ابن زیاد
گفت تو پیر و خرف شده و بروایتی گفت بعوض بوسه بدند چشمهای داد که هنگام

ورود اسیران

تلاوت فرمودن سر مطهر امام علیه السلام سوره کهف را

وقایع عام

ورود اسیران آل محمد زینب کبری بکوفه بیشتر از دو ماه چهارمیان کرده دیدم را همه اهل
بیرون کوفه را گرفته بودند و در بیرون کوفه خرم و ساکن بودند اسیران را پیش
آوردند و خیمه را کله زدند ایشان داخل آن شدند منتظر احضار به ایوان ابن زیاد و سر
مطهر و سایر سرها را از فضه دار الحکومه بیرون آوردند با مشعل‌ها و وارد کرده
با حالت داخل کوفه شدند پس در باب احتجاج افرز با عتبار و وارد شد با طریقه
عادت از زمان صاحب احتجاج نقل میکوید همانکه علی بن الحسین با امام را اسیر
آل محمد را از کربلا بکوفه آوردند زنان کوفه بعضی جامه خود را پاره نموده نوحه
گریه میکردند و فریادها کریه میکردند حضرت امام زین العابدین ع بصدای ضعیف
که از ناخوشی و خاطر رنجیده شده بود فرمودند اینها که بر ما گریه میکنند پس کیانند
ما را که شهید ساخته‌اند پس زینب دختر امیر المؤمنین اشاره فرمود که ساکت باشید
راوی میگوید پس صداها خاموش گردید بدرجه که نفس‌ها در سینه‌ها حبس گردید پس از حمد و ثنا
فرمود اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل الختل والغدر اتبکون فلا رقأت العبرة ولا
هدأت الرنة انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون
ایمانکم دخلا بینکم هل فیکم الا الصلف والعجب والشنف والکذب وملق
الاماء وغمز الاعداء کمرعی علی دمنة او کفضة علی ملحودة الا بئس ما قدمت
لکم انفسکم ان سخط الله علیکم وفی العذاب انتم خالدون اتبکون ای
اجل والله فابکوا فانکم والله احق بالبکاء فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا

فقد ابلیتم

تکلم فرمودن زینب علیها السلام با اهل کوفه دختر امیر المؤمنین ع

ذكر خطبهٔ ام كلثوم

فقد بليتم بعارها ومنيتم بشنارها ولن ترحضوها ابدا وانّى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة ومعدن الرسالة وسيد شباب اهل الجنة وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم واسى كلمكم ومفزع نازلتكم والمرجع اليه عند مقالتكم ومدرة حججكم ومنار محجتكم الا ساء ما قدمت لكم انفسكم وساء ما تزرون ليوم بعثكم فتعسا تعسا ونكسا نكسا لقد خاب السعي وتبت الايدي وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت عليكم الذلة والمسكنة اتدرون ويلكم اى كبد لمحمد فريتم واى عهد نكثتم واى كريمة له ابرزتم واى حرمة له هتكتم واى دم له سفكتم لقد جئتم شيئا ادّا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدّا لقد جئتم بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء خرقاء شوهاء كطلاع الارض وملاء السماء افعجبتم ان تمطر السماء دما ولعذاب الاخرة اخزى وهم لا ينصرون فلا يستخفنكم المهل فانه عز وجل لا يحفزه البدار ولا يخاف عليه فوت الثار كلا ان ربك لنا ولهم لبالمرصاد پس ازان بيانات كه ناوك دل است كفت كه كويا از نطق امير المؤمنين عليه السلام جدا شد فرمود ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا صنعتم وانتم اخر الامم باهلي واولادي ومكرمتي منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم ما كان ذا جزائي اذ نصحت لكم ان تخلفوني بسوء في ذوي رحمي

اني لاخشى

اني لاخشى عليكم ان يحل بكم مثل العذاب الذي اودى على ارم پس ازان اعراض فرمود از مردم و روي مبارك بگردانيد مردم والهان وگريان گشتند حضرت علي بن الحسين فرمود يا عمه اسكتي ففي الباقي من الماضي اعتبار وانت بحمد الله عالمة غير معلمة فهمة غير مفهمة ان البكاء والحنين لا يردان من قد اباده الدهر پس ازان عليا مكرمه حضرت فاطمه بنت الحسين رضي الله عنها ... ياد كرد ... ازان حضرت امام چهارم ... خطبه ... و خطبه عليا مكرمه ام كلثوم بنت علي ... سيد بن طاوس رحمه الله روايت ميكند كه عليا مكرمه ... ياد كرد ... فرمود و بعد تكلم فرمود و مردم ... كه ... صداي حضرت ... شبيه ... فرمود

الحمد لله والصلوة على ابي محمد واله الطاهرين الاخيار وبعد فرمايشات كذشته را بيان فرمود و روايت شده فرمود يا اهل الكوفة سوأة لكم ما لكم خذلتم حسينا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبيتم نساءه ونكبتموه فتبا لكم وسحقا ويلكم اتدرون اى دواه دهتكم واى وزر على ظهوركم حملتم واى دماء سفكتموها واى كريمة اصبتموها واى صبية سلبتموها واى اموال انتهبتموها قتلتم خير رجالات بعد النبي ونزعت الرحمة من قلوبكم الا ان حزب الله هم الفائزون وحزب الشيطان هم الخاسرون فسلكتم اليه صبرا فويل لكم ستجزون نارا حرها

تتوقد

فصل اندر باب [illegible]

ثم قد سفكتم بما حرّم الله سفكها وحرّمها القرآن ثم محمد

ألا فابشروا بالنار إنكم غدا لفي سقر حتما يقينا تخلّد وإني لأبكي

في حياتي على أخي على خير من بعد النبي سيولد بدمع غزير مستهل

مكفكف على الخد مني ذا إبا ليس يجمد پس از آنها مردم بگریه بلند

گردیدند و زنهای کوفه مویها را پریشان نموده سیلی بر روی خود میزدند و نوحه

میکردند تا منجر شد و خاک بر سر میریختند و وا ویلاه میگفتند چنانکه شهر

کوفه پر از شیون و صدای وا ویلا گشته هنگامه عظیمی بر پا شد پس از آن حضرت

امام زین العابدین با آنحالت بیماری اشاره فرمود بمردم و همه ساکت شدند

آنگاه آنجناب بعد از حمد و ثنای الهی جل جلاله فرمود أيها الناس

من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

أنا ابن المذبوح بشط الفرات من غير ذحل ولا تراث أنا ابن من انتهك

حريمه وسلب نعيمه وانتهب ماله وسبي عياله أنا ابن من قتل صبرا و

كفى بذلك فخرا أيها الناس ناشدتكم بالله هل تعلمون أنكم كتبتم إلى

أبي وخدعتموه وأعطيتموه من أنفسكم العهد والميثاق والبيعة وقاتلتموه

وخذلتموه فتبا لكم لما قدمتم لأنفسكم وسوءة لرأيكم بأية عين تنظرون

إلى رسول الله إذ يقول لكم قتلتم عترتي وانتهكتم حرمتي فلستم من أمتي

پس از آن صداها مردم بگریه بلند شد و بعضی ببعضی میگفتند هلاک شدید

ونمیدانید

تکلم فرمودن حضرت سجاد علیه السلام

وقف عام

و نمیدانید پس حضرت فرمود رحم الله امرءً قبل نصیحتی و حفظ وصیتی

في الله وفي رسوله وأهل بيته فإن لنا في رسول الله أسوة حسنة

پس مردم همه از اطراف عرض کردند ما همه ای پسر پیغمبر سامع و مطیع و حافظ

تو هستیم نگاهدار عهد تو و دوری و اعراض از تو نخواهیم نمود پس حکم نما

بر ما بطوریکه میخواهی تا جنگ کنیم با کسیکه با تو جنگ کند و آشتی کنیم با کسیکه

با تو آشتی کند و بیزاریم از کسیکه ظلم بتو و بما نمود حضرت امام فرمود هیهات هیهات

أيها الغدرة المكرة حيل بينكم وبين شهوات أنفسكم أتريدون أن تأتوا

إلي كما أتيتم إلى آبائي من قبل كلا ورب الراقصات فإن الجرح لما يندمل

قتل أبي بالأمس وأهل بيته معه ولم ينسني ثكل رسول الله وثكل أبي وبني

أبي ووجده بين لهاتي ومرارته بين حناجري وحلقي وغصصه يجري في فراش

صدري ومسئلتي أن لا تكونوا لنا ولا علينا مخفی نماناد بر اذکیای خلّان که اهل

کوفه بسبب ترسشان از کشته شدن با مسلم و از اطاعتشان با ابن زیاد و حال

آنکه ابن زیاد بیش از چهل نفر از ملازمانش همراهش نبود و از طمعشان

بمال و از هجوم بی جهتشان در صحرای کربلا و از قتل و تاراج و شقاوتشان

و از گریه و ناله و فریادشان بر امام و بر آل نبی از تماشا کردنشان بر مبارک

که در کوچه و بازارها گردش میدادند این جمله از ابن زیاد لا حول و

لا قوة إلا بالله و بالجمله ابن زیاد در یوم دوازدهم علی الظاهر بعد از

ظهر و یا صبح

[illegible]

فصل در بیان ورود

ظاهر و با صبح سیزدهم ماه محرم در مجلس خود نشست و اذن بار عام داد
بنا بر روایت طریحی و جمعی حکم نمود که سر مطهر امام را حاضر نمودند که
بر سر آن منور میکرد و لعن الله ولد الزنا و تبسم میمود و بعد حکایت زید بن ارقم تا
که یکی از اصحاب پیغمبر بود ذکر مینماید بعد میگوید که زید بن ارقم بنای گریه
گذاشت و ابن زیاد گفت خدا چشمهایت را بگریاند آیا گریه میکنی برای فتح خدا
هرگاه تو شیخ نبودی و خرف نمیشدی که عقلت زایل شده بود هرآینه گردنت را میزدم و زید
ارقم برخاست و از مجلس ابن زیاد بیرون رفت و بعد اهل بیت پیغمبر را وارد مجلس ملعون نمودند
و در میان زنان علیا مکرمه زینب کبری در حالتی که پست ترین لباسها را پوشیده بود
وارد مجلس شد بطوری که ابدا کسی ملتفت نشد که علیا مکرمه زینب است پس رفت
در گوشه نشست و کنیزان دور او را فرا گرفتند ابن زیاد گفت کیست
این که کناری نشسته و دور او را گرفته‌اند کسی جواب نگفت [illegible] یکی جواب
داد یکی از کنیزان علیا مکرمه گفت این زینب دختر فاطمه بنت پیغمبر است آنگاه رو به
نحس در شماتت زینب نموده الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوثتکم
علیا مکرمه بهم انتقام کرد و فرمود الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد و طهرنا
من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا ابن زیاد گفت
چگونه دیدی کار خداوند را با برادرها و اولاد ایشان زینب فرمود کتب الله علیهم
القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتحاجون الیه و تخاصمون

عنده پس

وارد شدن اهل بیت بمجلس ابن زیاد العین

وقف عام

عنده پس ابن زیاد لعین بغضب آمد عزم نمود که زینب را بقتل رساند
عمرو بن حریث گفت که این زن است و زنها مؤاخذه نمیشوند بچیزهایی که میگویند پس
از آن ابن زیاد گفت تشفی خاطر حاصل نمودم از کشته شدن طاغیه و عاصیه اهل بیت
تو رقت بعلیا مکرمه زینب غلبه نمود و فرمود لعمری لقد قتلت کهلی و ابدت اهلی
و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان یشفک هذا فقد اشتفیت ابن زیاد
گفت این زن سجاعه است یعنی هنگام کلام سجع میگوید پدرش هم سجاع بود
زینب فرمود زن را با سجاعه بودن چکار از سجاع بودن شغلی مانع و لکن
من نفث کرد بدان [illegible] بعد فرمود که تعجب میکنم از آنکسی که خوشحال میشود
از کشتن پیشوایان خود بحال آنکه میدانند آن اشقیا خواهند کشید از او در آخرت
او پس متوجه حضرت امام زین العابدین شد گفت تو کیستی حضرت فرمود منم علی بن
الحسین گفت آیا علی بن الحسین را خداوند نکشته بود فرمود برادری داشتم اسمش علی
مردم او را کشتند ابن زیاد گفت بلکه خداوند او را کشت حضرت امام فرمود الله یتوفی
الانفس حین موتها پس ابن زیاد بغضب آمد گفت آیا باز جرات جواب
داری [illegible] برای [illegible] من موجود است ببرید گردنش را بزنید
زینب که دید امام زین العابدین را [illegible] ای پسر زیاد از خون
[illegible] کردی پس آنان امام را [illegible] فرمود والله جدا نمیشوم
مگر اینکه مرا هم با او بقتل برسانی امام فرمود ای ابن زیاد آیا بکشتن مرا

میترسانی

ندم
نصب ابن زیاد دوم

منهال بن ابی عبیده گفت کشته شدن عادت ما است و شهادت کرامت ما ها ابن زیاد
ملعون گفت بعلیا مکرمه دو اما تمو و گفت عجبا للرحم والله من گمان می‌کردم بیت
خود را بکشتن بدهد همراه او اگر بکشتم او را دو شوید از او بدتر گمی بینم که
بیمار است و معلول است مخفی نماناد از عبارت این لعین و اینچه در صحرای کربلا
گفته شنیدن فهمیده می‌شود که هیچکس گمان این نداشت که امام زین العابدین زنده باشد
از آن یکم قبل از ذبیح نمانده تا اینکه ابن زیاد گفت که این جوان ناخوش است چه می‌شد همراه
او را بقتل رسانم خود بخود این زود می‌خواهد مرد و جهت فساد بنی امیه خداوند
این ملعون را با امام مسلط کرده بود که عادت حفظ از شر بنی امیه باشد اگرچه
هر گاه ناخوش نبود بر خداوند حفظ آنجناب لازم بود و لکن بطور خرق عادت بالجمله
پس از آن ابن زیاد حکم کرد که امام را زنجیر کرده با سایر زنها در پهلوی مسجد
اعظم در خانه حبس نمودند علیا مکرمه ... با یکی از معتبرترین زنها ... مکرمه
ام ولد گفت اینکه ایشان هم اول اسیر بوده اند و ابن زیاد و ابن سعد و عثمان برادر
ابن زیاد در خلوتی نشستند ابن زیاد گفت آن کاغذیکه در خصوص قتل حسین می
نوشته بودم او را بمن پس بده ابن سعد گفت تلف شده و گفت من خیرخواهی در خصوص
قتل حسین نمی‌کردم که هر گاه پدرم سعد با من مشورت کرده بود همراه حسین را اذا کرده
بودم عثمان گفت راست می‌گوید بخدا نیست کسی از اولاد زیاد مگر اینکه
در بینی او نشانه هست تا روز قیامت بدر سبک حسین کشته نشده مقصود ابن
ملعون

مطالبه کردن ابن زیاد نامه قتل سید الشهداء را از ابن سعد ملعون

وقف عام

سلمون ابن یوسف که ابن شعار ... از آل زیاد بود داشت ... اهل ... تا روز قیامت
هر گاه مقصود از کشتن حسین مخفی نمودن اسم و رسم و نشان حسین بود بر خلاف
افزوده شد و اسمش از زمین ... ابن سعد گفت هیچکس کاری نکرد از من
نکرد اطاعت نمودم عبیدالله بن زیاد را و معصیت کردم خدا را و قطع صله رحم
نمودم مخفی نماناد عبیدالله بن زیاد لعین حکم نمود که جماعتی سر مبارک حضرت را
در محلات و راهها کوفه گردش دادند که تا بادیه‌ها نزدیک کوفه بنابر روایت
شیخ مفید زید بن ارقم می‌گوید که آن مطهر را بر سر نیزه طویلی قرار داده بودند
و من در غرفه نشسته بودم همانکه از مقابل غرفه من مطهر را عبور دادند شنیدم
که قرائت می‌نمود ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
پس موی‌هایم بدنم راست شد فریاد کردم که سر تو ای پسر پیغمبر اعجب و اعجب از حکایت اصحاب
کهف است و همچنین در خصوص محل صیارفه کوفه بنابر روایت بعضی از قلت آن
شریف تنحنح فرمود بعد سوره کهف قرائت نموده تا انهم فتیة آمنوا بربهم
و زدناهم هدی و همچنین هنگامیکه راس مبارک را از درخت آویخته شد
شنیدم که فرمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون همانکه سر مطهر امام
را در محلات و طرق نابدو و بادیه‌ها که خداوند خراب کرد گردش دادند
بنابر روایت طریحی ... جمیع زاد ... قصر الحکومه بردند آنکه هنگامیکه رأس
منور را بقصر رسانیدند ابن زیاد کاغذی به یزید بن معاویه نوشت و حکایت شهادت
سید الشهداء

فصل دوم از باب دوم

سید الشهدا را از تن جدا و دیج نموده و رأس مطهر را بخولی بن یزید ملعون دادند و با
سایر سرها روانه نمودند و به اجماع مورخین ... علی الظاهر ... باشارت
عمر بوده و بعد از حرکت ایشان از آن مکان فرستادن اهلبیت را بکوفه و امام زین العابدین
علیه السلام را بزنجیر بکرده ... و بعد اهلبیت را بر قاطرها سوار نموده سجل
تمام از عقب سر زحر بن قیس روانه شام نمود مخفی نماند که بازنجیر کردن امام
با وجود ناخوشی محض از برای آن بود که بشام رسد اما شهید شود چون لا ابدا نقل آن حضرت
قطع نظر کرده بود و خداوند بطریقه خارق عادت مالم را نگاه داشته بمود ...
در بین کوفه و شام با احدی تکلم نفرموده و بنا بروایت بعضی در یک منزل اول
صدای نوحه گری طایفه جن را شنیدند که مشغول عزاداری بوده اند ...
نبی مبارک ... اطراف شام کردش دادند تا ... یزید
بن یزید بنابر روایت طبری ... اهلبیت ... بن ثعلبه عائذی
شمر بن ذی الجوشن و دیگر زحر بن قیس جعفی کرده ...
... ابن زیاد رأس مطهر سید الشهدا ... برای یزید
بعبد الملک بن حرث سلمی و گفت ... بنزد عمرو بن سعید بن العاص حاکم مدینه
بشارت ده او را بقتل حسین ... عبد الملک ...
تا بمدینه ... میگوید ... از طایفه قریش ... گفتم الخبر عند
... گفت انا لله وانا الیه راجعون قتل والله الحسین پس ...

بنزید

رسیدن خبر شهادت سید الشهدا علیه السلام بمدینه منوره

وقف عام

بن سعید بن العاص رسید گفت چه خبر داری ای اعرابی گفتم خبر ... کشته شد حسین بن علی
گفت ... بلند ... از قتل حسین پس با آواز بلند ... کفتم
بن علی ع در عراق کشته شد ... صدای گریه بنی هاشم از خانه ها بلند گردید چون ... یزید
عمرو بن سعید ... شعر عمرو بن معدیکرب را میخواند عجت نساء بنی زیاد عجة کعجیج نسوتنا
غداة الارنب پس گفت این واعیه بعوض واعیه عثمان است و پس از آن بمسجد رفت و بر منبر آمد و
خبر قتل حسین ... لعنة الله علیهم اجمعین ... کلام
ایها الناس ... خطبة بعد خطبة وموعظة بعد موعظة حکمة بالغة فما
تغنی النذر والله لوددت ان راسه فی بدنه وروحه فی جسده احیانا کان یسبنا ونمدحه و
یقطعنا ونصله کعادتنا وعادته ولم یکن من امره ما کان ولکن کیف نصنع بمن سل
سیفه یرید قتلنا الا ان ندفع عن انفسنا ابن ولد الزنا ...
الشهداء دفاع نموده ...
که عمرو بن ... در مسجد رسول صلی الله علیه و آله ...
اهل مدینه ... ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب
والتنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم من نبی ومرسل وقبیل قد لعنتم علی لسان
داود وموسی وصاحب الانجیل مخفی نماند ... در مروج الذهب ومعادن الجوهر ... در
باب انقراض بنی امیه ذکر ...
... کشته شد

و دختران

فصل دوم از باب اول

شاد و خرم ان قوم که آن زمان میزیستند و اسیر شدند نحو رسانیده شد بر نصر صالح بن علی بن عبدالله
بن عباس که عم سفاح بود همانکه وارد شدند بحضور صالح بن علی دختر کبیری از ان عرض نمود که یا عم امیرالمؤمنین
حفظ الله لک من امرک ما تحب حفظه واسعدک فی الامور کلها بلغ من اصطنعه عمک بالعافیة الظفر
فی الدنیا والاخرة ما ها دختران تو هستیم یعنی دختران برادر تو مروان پس از کبر و عدل شما این جزا
که از ظلم ما شما را فرا گرفت صالح بن علی گفت باید هیچکس از شما را زنده نگذاریم از مرد و زن
ایا دیروز نبود یزید پدر شما ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را نکشت یا هشام بن عبدالملک پدر زید بن علی بن
الحسین را بقتل نرسانید جنازه او را از ابدار نکشید در کناسه کوفه و زید بن یحیی را در [illegible] عمر بن یوسف
کشته نشد یا ولید یحیی پسر زید مقتول را در خراسان بقتل نرسانید در انجا از ابدار کشید
یا عبیدالله بن زیاد پدر شما مسلم بن عقیل را بقتل نرسانید یا یزید بن معاویه حسین بن علی بن ابیطالب
علیهما السلام را بتوسط عمر بن سعد با کسانیکه در حضور او کشته شدند بقتل نرسانید یا یاد
پیغمبر را المنبر نکرده و بر او یزید بن معاویه [illegible] بعضی انکشت و پیش از انکه [illegible] از برای
یزید نفرستند سر مطهر سیدالشهدا را از پیش روی شما [illegible] نکرده و [illegible] گردش نداده
در دهها و شهرهای شام تا بر یزید بن معاویه رسانید مثل اینکه سر شخصی را از اهل شرک [illegible]
پس از ان نگاه [illegible] دختران حرم رسالت را در مجالس اسیران [illegible] اینکه نگاه کنند بر انها
شامیها [illegible] لعنت بر او باد [illegible] از اهلبیت رسالت [illegible]
[illegible] خاتم انبیا [illegible] پیش [illegible] کذا شنیدی [illegible]
که نکرد بدا القصه هرگاه صالح بن علی بعضی نفرات مروان [illegible] کفر باشد [illegible] اهلبیت

رسالت بنیان

وقف عام

رسالت بنیان مشکل است که این نفرات را مذاکره نماید فصل سیم [illegible] دختر
رسالت و ماتم چهار عم بشهر دمشق مملکت شام مسعودی میگوید با ایام پادشاهی یزید بن
معاویه سه سال و هشت ماه الا هشت شب بود و [illegible] معاویه [illegible] ایام زندگانی او [illegible] وقت
از مردم گرفت بجای او و بر یزید بجهنم ملحق گردید [illegible] صحرای [illegible] از زمین دمشق [illegible] هفدهم
ماه صفر سال شصت و چهار هجری [illegible] که از عمر او سی و [illegible] سال گذشته بود بعضی
ان ملعون را [illegible] نوشته اند فکیف کان بنابر روایت سید بن طاوس [illegible] همانکه [illegible] مطهر را
با ما [illegible] و اسیران حرم رسالت نزدیک دمشق شام رسانیدند ام کلثوم بشمر فرمود
یک مطلب [illegible] دارم گفت چه [illegible] مطلب تو فرمود ما را از [illegible] داخل شهر کن که تماشای
[illegible] کم باشد و این سرها را از بین محملها دور کن [illegible] ما را بکنار [illegible]
انکه [illegible] نگاه کردن مردم [illegible] و شمر [illegible] کفر [illegible] بر خلاف ان [illegible] اهلبیت
[illegible] دمشق رسانید بنابر روایت شیخ مفید [illegible] که گفت من [illegible] یزید
یزید بن معاویه بودم در دمشق ناگاه زحر بن قیس وارد شد بر یزید گفت ای امیر [illegible] چه خبر
داری گفت بشارت باد ترا بفتح خدا و نصرت او حسین بن علی وارد گردید بر ما با هیجده نفر
از اهلبیت خود و شصت نفر از شیعیان پس حرکت نمودیم بسوی او و خواهش کردیم که [illegible] تسلیم
نماید بحکم امیر عبیدالله [illegible] غایت جنگ [illegible] تسلیم [illegible] امکان [illegible] طلوع
افتاب احاطه کردیم ایشان را از هر طرف تا اینکه شمشیرهای ما [illegible] باید بر [illegible]
از پیش [illegible] سرهای انها و بالجمله [illegible] اینکه گفت ابدان ایشان

عریان

نصیحت کرد زن یزید

زا عوان عزّت نبرند در مقابل آفتاب درصحن کذاشته و عیال و اطفال آثار الطهره او دیدم
بر نیزه ها نکاه میکند تعلیمی یزید را فکنده و بعد گفت بتحقیق من قناعت میکردم از اطاعت اهل
کوفه مرا بغیر قتل حسین لعنت الله من کاشتها با حسین جنگ میمودم اهل بیت عفو میکردم او را
عمانا که ابحرف یزید چه بها شبه با بحر وکم من بعد خواهد او دیدار قبل صوت بسکه و بندالبس بود و در
بودن زن نامیلی بیت او و قائل سید الشهدا حقیقتاً ایا یزید یا بن زیاد دشمن بود که متصلا
خبر عراق از نو یا بیدین تو حسین غانم مراو شده باید هاجر الحسین را همها بکذا و چنین و
کن و عمر بن سعد لصوت تا بعنوان امر خلیجی مکر یزید بمکه نفرستاد حکم قتل سید الشهدا را باو
نداد و بحاکم مدینه نوشته که راس حسین نام جواب نوشته من باید شام بیاید هکذا و هکذا او حکم این
بدی شهر شام را و هیچ مردم اید در بر رد با طبلها و رنهاد این بیت بالمنقبال الحسین خبر بها آن
پس یکی گریه حیانا که صاحب نماز روایت میباشد بحان الله چه نید جای بحرب ابحرف یزید با نکاه هذا حرام
زمانت در مجلس هو بین ابا با آنحالت که تفصیل الخواهی فی نمید طرح بی ۳ و شیخ مفید ۲
روایت میباشد که مانکر پس فاطمه وصاین سرها را بمجلس یزید حاضر نمودند یزید مثل این شعر
نفلقو هاماً من رجال اعزّة علینا و هم کانوا اعق و اظلما یحیی بن الحکم برادر مروان
الحکم در مجلس یزید نشسته بود گفت لهام بادنی الطف ادنی قرابة من ابن زیاد العبد ذی الحسب
الوغل امیة امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل فورا یزید بدت
خود از سینه محیی زد و گفت ساکت باش میخی عمانا این مسلم با طنا تکذیب قرآن مجید بود و یحیی
اظهار بدی نمود که انا اعطیناک الکوثر انکار صریح بود که فاطمه نسلش منقرض شد

پر واضح است

وقف عام

پر واضح است که کثرت نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از فاطمه مقصود بود یزید از ترس مردم از سینه یحیی زد
و گفت ساکت شو آن بود که فوراً متوجه حضرت علی بن الحسین که در آنحال بسلسله در پیش روی یزید بود
ایستاده بود و گفت ای پسر حسین پدرت قطع صله رحم نمود و حق مرا ندانست و نزاع نمود با من در سلطنت
من پس کرد خدا با او آنچه دیدی اگر بچشم خود دیدی حضرت فرمود ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا
فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر یزید گفت بگو ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر پس از آن زنها و اطفال اهل بیت را بمحبس خود
خواست بعد از اینکه مدتی در دم مسجد جامع که جای فروش اسیران بود در همانحال زنا نکاه
داشته قطب راوندی در خرایج جرایح روایت مینماید از منهال بن عمرو که دید که سر مبارک
حسین بیاده بر نیزه در شهر دمشق و مردی پیش روی آن شخص قرائت قرآن مینمود این آیه را ام حسبت ان
اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا فوراً آن سر مبارک را خدا وند بسخن آورد و گفت
فرمود بلسان فصیح اعجب من اصحاب الکهف قتلی و حملی طبری ۲ میکوید که هنگامی که اسیران آل محمد
را در مجلس یزید نشستند با لباسها پاره پاره و حالت پریشان نامیبا و در مقابل او بریزین
گفت قبح الله ابن مرجانة لو کانت بینکم و بینه قرابة و رحم ما فعل هذا بکم و لا بعث بکم
علی هذا النحو نمایاندا بحرف یزید لعین هم مثل حرفهای سابق او است چنانکه توضیح آن گذشت
بعد طبری ۲ میکوید فاطمه بنت الحسین میکوید هنگامی که در مجلس یزید نشستیم دل بر ما
سوخت پس از آن مردی از اهل شام سرخ روی از جا برخاست و گفت یا امیر المؤمنین این دختر را به من
بخش و اشاره نمود بسوی من و من در آنوقت بسیار ترسیده بودم فوراً بدامن عمه ام زینب خود را پنهان کردم این کار

انهل جایز نیست

فصیحت از باب زوم

اینجا جابر آنها من عمه ام زینب را کرفتم پیر عمه ام بسر شامی کفت قسم بخدا از برای تو نمیدهم این مطلب
و نه از برای یزید انکاه یزید بغضب آمد کفت هر کاه بخواهم خواهم کرد زینب فرمود کلا والله
خدا نخواهد بواسطه آنکه خارج شوی از دین ما مکر انکه ملت ما بر غیر دین باشی غضب یزید بیشتر
شد کفت با من مقابله میکنی همانا پدر و برادرت بیرون رفتند از دین زینب فرمود بدین
پدرم و برادرم هدایت یافتی تو و پدرت و جدت اکر تو مسلمان باشی یزید کفت دروغ کفتی ای
دشمن خدا دل زینب بسوخت و فرمود کفت تو پادشاهی فحش میدهی و بظلم البته ظالمی و بقهر و سلطنت
خودداری همانکه لیکن انصاف ایشان را فهمید که یزید خجالت کشید با علم از جواب
ساکت کردید بار دیگر شامی کفت ای امیر بخش بمن این دختر را کفت دور شو خدا بمیراند
تو را کها بین از فهمیدی پس ای امیر از کدام مسلمانی یزید کفت این دختر
طلب کرد فاطمه بنت الحسین کفت حسین بن علی ابیطالب کفت بلی بر شامی کفت لعنت
کند ترا یزید رسول الله را میکشی و زنان ایشان را اسیر میکنی والله من چنین کمان نکرده
کردم اینها از اسیران روم هستند یزید کفت اینک ترا ملحق بایشان میکنیم و حکم نمود سر
شامی را کردن زدند بالجمله ظاهر شد که یزید بعد از این اهل بیت را در خانه متصل
بخانه خود منزل داده با حضرت علی بن الحسین چند روزی که در آنجا ماندند بعد از آن
حرکت اهلبیت بمدینه حکم نمود و بروایت بعضی از اصحاب از مقاتل که با نکرده متوجه شدند
امام میخواهد الفداء را در برابر یزید بیرون کنند شد و با اهل مجلس خطبه نمود و بعضی
از تو حیدر بسوی سید الشهداء کفتا از فاطمه بنت من که پدرم او یزید بود مادرم از

مادر یزید

وقف عالم

مادر یزید جدم او بهتر بود یا جد یزید بهترات خودم از یزید بهترم و این مفاخرت او بدان
که ما پدر من با پدرش جنگ کرد تا اینکه خدا پدر مرا بر پدرش غالب کرد و اما سخن او که مادرم از
مادر یزید بهتر است قسم بزندگانی خودم اکر دانسته باشی که فاطمه بنت رسول الله بهتر است از مادر
من و اما جد من پس بهتر است از جد یزید از برای کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد و اما
سخن او که خودم از یزید بهترم پس کو یا حسین این آیه را در قرآن نخوانده بود قل اللهم مالک الملک
الایه و پس از این کفتار ها بنا بروایت شیخ مفید که اهلبیت را وارد نمودند بر یزید
بسته همانکه در برابر یزید با بدنهای ایستادند حضرت علی بن الحسین فرمود ترا قسم میدهم
بخدای یزید چکونه است کمان تو هرکاه پیغمبر ما را در این حال بیند پس یزید حکم نمود ریسمانها
را بریدند و پاره کردند و سر مطهر پیش روی یزید بود و زنان را در پشت سر خود نشاند
تا سر مبارک را در این حال نه بینند که حضرت علی بن الحسین نادر برابر خود سر پدر بزرکوار اما شد
و فاطمه بنت الحسین بر یزید فرمود ای یزید دختران پیغمبر اسیر پس اهل مجلس بکریه در آمدند
و زنهایش اندرون بر یزید شیون کردند بطوریکه صدای کریه ما از خانه یزید بلند شد پس از آن
حضرت امام زین العابدین در حال اسیری بنحوی که بدن داشت از ریسمان با آن اذن خواست بسخن کردن
سخن کویم یزید کفت بکو اما هذیان مکو فرمود در جائی ایستاده ام که سزاوار نیست
برای من هذیان کفتن چه میکمان تو رسول الله هرکاه بر سینه من بنکرد کفت و بکیا بکر
در اطراف حضرت بود بنحوی بالای کمند بریدند و تو خود شیر نخاست و بخواست از کردن
اما یزید و کفتا یا میدانی خیر الحسین کریم امام فرمود ناکسی لعنت بر من مشنید

کفت همین

فصل از باب دوم

كشفتهن بين جبال من وبرق فابنى يزيد باعصر فهو كه معنى چون تعليمى باشد بالب
دندانها سيد الشهداء بانى ميكرد وكاهى با ولبات لعوب بدندان انحضرت ميزد ومتمثل
بشعر ابن الزبعرى كرديد ليت اشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلّوا واستهلّوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل سيد طاوس ميكويد كه
نيست بنا مرحمعنين انجا بجوز برخاسته فرمود الحمد لله رب العالمين وصلى الله على
جدي رسول الله سيد المرسلين صدق الله سبحانه كذلك يقول ثم كان عاقبة الذين اساؤا
السوأى ان كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن اظننت يا يزيد حين حيث اخذت علينا
اقطار الارض وضيقت علينا آفاق السماء فاصبحنا لك في اسار نساق اليك
سوقا في قطار وانت علينا ذو اقتدار فاصبحنا نساق كما تساق الاسارى ان بنا
على الله هوانا وبك عليه كرامة وامتنانا وان ذلك لعظم خطرك وجلالة قدرك
عنده فشمخت بانفك ونظرت في عطفك جذلان مسرورا حين رايت الدنيا لك
مستوسقة والامور متسقة وحين صفا لك ملكنا وخلص لك سلطاننا فمهلا
مهلا لا تطش جهلا انسيت قول الله تعالى ولا تحسبن الذين كفروا انما نملي لهم
ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين أمن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك حرائرك وامائك
وسوقك بنات رسول الله سبايا قد هتكت ستورهن وابديت وجوههن تحدو بهن الاعداء
من بلد الى بلد ويستشرفهن اهل المناهل والمناقل ويتصفح وجوههن القريب
والبعيد والدني والشريف وليس معهن من رجالهن ولي ولا من حماتهن حمي

وكيف يرتجي

هو الله تعالى
تولد سيد رضا
ولد سيد حسين ...
... ۱۳۴۳
۱۳۴۵
تولد بى بى آقا
ولد كربلائى آقا ...

وقف عام

وكيف يرتجى مراقبة من لفظ فوه اكباد الازكياء ونبت لحمه بدماء الشهداء
وكيف ولا يستبطئ في بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشنف والشنآن
والاحن والاضغان ثم تقول غير متأثم ولا مستعظم فاهلوا واستهلوا فرحا
ثم قالوا يا يزيد لا تشل منتحيا على ثنايا ابي عبد الله سيد شباب اهل الجنة
تنكتها بمخصرتك وكيف لا تقول ذلك وقد نكأت القرحة واستأصلت الشأفة
باراقتك دماء ذرية محمد ونجوم الارض من آل عبد المطلب وتهتف باشياخك
زعمت انك تناديهم فلتردن وشيكا موردهم ولتودن انك شللت وبكمت
ولم تكن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ بحقنا وانتقم ممن ظلمنا واحلل
غضبك بمن سفك دماءنا وقتل حماتنا فوالله ما فريت الا جلدك ولا حززت
الا لحمك ولتردن على رسول الله صلى الله عليه وآله بما تحملت من سفك دماء ذريته
وانتهكت من حرمته في عترته ولحمته حيث يجمع الله شملهم ويلم شعثهم ويأخذ بحقهم
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون وحسبك
بالله حاكما وبمحمد خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من سول لك ومكنك من رقاب
المسلمين ان بئس للظالمين بدلا وايكم شر مكانا واضعف جندا ولئن جرت علي
الدواهي مخاطبتك اني لاستصغر قدرك واستعظم تقريعك واستكثر توبيخك
لكن العيون عبرى والصدور حرى الا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب
الشيطان الطلقاء فهذه الايدي تنطف من دمائنا والافواه تتحلب من لحومنا

وتلك الجثث

فصل کیفیت ابن زیاد

وتلك الجثث الطواهر الزواكي تنتابها العواسل وتعفرها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداك وما ربك بظلام للعبيد فالى الله المشتكى وعليه المعول فكد كيدك واسع سعيك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينا ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رأيك الا فند وايامك الا عدد وجمعك الا بدد يوم ينادي المنادي الا لعنة الله على القوم الظالمين فالحمد لله الذي ختم لاولنا بالسعادة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلافة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل جوابی که یزید لعین گفت این شعر را خواند یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت على النوائح پس از آن فاطمیات را داخل حرم سرای خود نمود و زنهای آل ابی سفیان و کنیزان و هند زن یزید ایشان را استقبال نمودند و بنای نوحه گذاشتند و یزید امر نمود که رأس مطهر را بر در خانه خود آویزند و همچنین روزی یزید در مسجد جامع ابن ملعون ادا الزنا ... حضرت علی بن الحسین را حاضر مجلس نمود و ... آن حضرت ... ابن اکرم ... بعد از خطبه امام علیه السلام ... که یزید ... منبر حاضر نمود و خطیب را گفت که بر منبر ... و امیر المؤمنین و جد ... پس آن لعین ... بعد از حمد و ثنا ... امیر المؤمنین علیهما السلام و پس از آن ...

وقف عام

وافراط نمود در مدح معاویه و یزید ... در مدح ایشان ... حضرت علی بن الحسین ... از خطیب ... خطبه ... پس ... یزید ... گفت یا ابن ... و بگو ... که ... برای اهل ... پس مردم گفتند یا امیر المؤمنین اذن بده ... یزید گفت اگر این بر منبر ... رسوا ... مردم گفتند ... این ... که ... اهل بیتی ... پس حضرت بر منبر ... از حمد و ثنا خطبه ... که ... پس از آن فرمود ايها الناس اعطينا ستا وفضلنا بسبع اعطينا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة في قلوب المؤمنين وفضلنا بان منا النبي المختار محمد صلى الله عليه وآله ومنا الصديق ومنا الطيار ومنا اسد الله واسد رسوله ومنا سبطا هذه الامة من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني انبأته بحسبي ونسبي ايها الناس انا ابن مكة ومنى انا ابن زمزم والصفا انا ابن من حمل الزكوة باطراف الرداء انا ابن خير من ائتزر وارتدى وانا ابن خير من انتعل واحتفى وانا ابن خير من طاف وسعى انا ابن خير من حج ولبى انا ابن من حمل على البراق في الهواء انا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى انا ابن من بلغ

[illegible]

بلغ به جبرائيل الى سدرة المنتهى انا ابن من دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى
انا ابن من صلى بملائكة السماء انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى انا ابن محمد المصطفى
انا ابن محمد علي بن المرتضى انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا اله الا الله انا ابن من
ضرب بين يدي رسول الله بسيفين وطعن برمحين وهاجر الهجرتين وبايع البيعتين و
قاتل ببدر وحنين ولم يكفر بالله طرفة عين انا ابن صالح المؤمنين ووارث النبيين
وقامع الملحدين ويعسوب الدين والمسلمين ونور المجاهدين وزين العابدين وتاج البكائين
واصبر الصابرين وافضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين انا ابن المؤيد
بجبرائيل المنصور بميكائيل انا ابن المحامي عن حرم المسلمين وقاتل المارقين والناكثين
والقاسطين والمجاهد اعدائه الناصبين وافخر من مشى من قريش اجمعين واول
من اجاب واستجاب لله ولرسوله من المؤمنين واول السابقين وقاصم المعتدين
ومبيد المشركين وسهم من مرامي الله على المنافقين ولسان حكمة العابدين
ناصر دين الله وولي امر الله وبستان حكمة الله وعيبة علمه سمح سخي بهي بهلول
زكي ابطحي رضي مقدام همام صابر صوام مهذب قوام قاطع الاصلاب ومفرق
الاحزاب اربطهم عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزيمة واشدهم شكيمة
اسد باسل يطحنهم في الحروب اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة طحن الرحى
ويذروهم فيها ذرو الريح الهشيم ليث الحجاز وكبش العراق مكي مدني
خيفي عقبي بدري احدي شجري مهاجري من العرب سيدها ومن الوغا

ليثها وارث

وقف عام

ليثها وارث المشعرين وابو السبطين الحسن والحسين ذلك جدي علي بن
ابي طالب پس از آن فرمود انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سيدة النساء بعد از آن قدر
انا انا فرمود تا اینکه از فغان مردم بگریه بلند شد هنگامه در مجلس یزید برپا شد
یزید چاره ندید غیر اینکه گفت مؤذن را اذان بگوید و قطع کلام حضرت شود
مؤذن همانکه گفت الله اکبر الله اکبر حضرت فرمود لا شيء اكبر من الله همانکه گفت اشهد
ان لا اله الا الله حضرت فرمود شهد بها شعري وبشري ولحمي ودمي همانکه گفت اشهد
ان محمدا رسول الله حضرت از بالای منبر ملتفت یزید شد و فرمود این محمد جد من است یا
جد تو ای یزید پس هرگاه گمان کنی که جد تست پس دروغ گفته و هرگاه گمان کنی که جد
من است پس برای چه عترت او را بقتل رساندی و بروایتی فرمود گفت جد تست از منبر بزیر بیا
دعوا او را ... روایت شده است که یزید بقتل علی بن الحسین را قصد داشت و با حضرت تکلم می‌نمود
که شاید بهانه بدست آورد و حضرت را بقتل رساند هر چه گفت حضرت بخوبی جواب فرمود
و در دست حضرت تسبیحی بود و هنگام سخن با یزید آن تسبیح را با سر انگشتان میگردانید
یزید گفت من با تو سخن میگویم و تو هنگام سخن گفتن با من با سر انگشتان خود
تسبیح را حرکت میدهی چگونه روا باشد مطلب حضرت فرمود روایت نمود از پدرم
از جدم که هر کس که نماز صبح را بجا بیاورد و در تعقیب نماز بخواند و با کسی سخن نگفته
تسبیح خود را بگیرد و بگوید اللهم اني اصبحت اسبحك وامجدك واحمدك و
اهللك بعدد ما ادير به سبحتي پس از آن بگیرد تسبیح خود را بگرداند با مردم

سخن گوید

فصل ششم از باب اول

سخن کوید تسبیح حبا میشود ولو انکه دنا نو زمان نکوید پس من هم چنین نکردم بیا
بتعجب مجمع خودم یزید کفت من با هیچکدام اینها سخن نمیکویم مکر اینکه جواب میکوید
بچیزیکه موافق مطلب و بیان الداحضر قدس سره که بخط خویش در هامش اعلام
الوری نوشته اند نه مذاهبی که یزید یکی از فراشها غضب خیمه کفت که علی بن الحسین را
داخل باغ عمارت یزید بود در همانجا کردن زده و دفن نماید و فراش غضب حضرت را
داخل نمود و در کناری بنا کرد زمین را کندن و حضرت مشغول نماز بود همانکه
فراش قصد قتل امام را نمود دستی در هوا نمودار شد فراش را بسکر بر زمین افتاد
و فریادی کرده بجهنم واصل کرد به خالد پسر یزید مشاهده این حال را نمود به پدر خود
آمد و حکایت را کفت یزید حکم کرد که فراش را در همانجا که کنده بود دفن نمودند و
متعرض حضرت نشد بلی یزید میخواست نسل رسول الله را قطع کند من باب اللطف
حفظ امام بر خداوند واجب بود نکاه داشت بعضی [illegible] در ایامی که اهل بیت در زندان بودن
در خانه یزید بودند شبی هند زوجه یزید در خواب دید که بالای آسمان کشوده شد و
پی پی ملائکه بزیارت راس مطهر نازل میشدند و میکفتند السلام علیک
یا ابا عبدالله السلام علیک یابن رسول الله هند میکوید در این بین یکمرتبه
دیدم ابری از آسمان نازل شد در آن ابر مردمان بسیاری نشسته اند در بین
اینها مردی دیدم که روی آن میدرخشید و مثل ماه روشنائی میداد ان ابر بزمین آمد
بنا کرد بتعجیل آمد و خود را رسانید بسر مبارک و بنا کرد از دندانهای آنحضرت بوسیدن

و میبوسد

وقف عام

و میفرمود یا ولدی قتلوک اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک یا ولدی
انا جدک رسول الله و هذا ابوک علی المرتضی و هذا اخوک الحسن و هذا
عمک جعفر و هذا عقیل و هذا حمزة و بعد یکیک بنا کرد این را [illegible]
شمردن هند میکوید از خواب در حال دهشت بیدار شده و نوری از جانب سر مطهر
مشاهده نمودم و از جای برخاستم رفتم که ببینم در کجا است پس پدرم یزید داخل
اطاق تاریکی شده و رو خود را بدیوار چسبانده و میکوید مالی و للحسین با حالت پریشان
و خوابی که دیده بودم برای او کفتم سر بزیر انداخت و چیزی نکفت همانکه صبح شد
حرمهای آل را بحضور خود طلبید و کفت در شام میمانید یا بمدینه مراجعت مینمائید
کدام یک را دوست تر میدارید [illegible] ما دوست میداریم که برای عزای حسین نوحه
کری کنیم کفت بکنید بطوریکه میخواهید پس ایشان بنای عزاداری کذاشتند در
شهر دمشق هاشمیه و قرشیه نماند مکر لباس عزا پوشید هفت روز در دمشق
نوحه کری نمودند روز هشتم یزید محملها را زینت ترتیب داده و مال زیادی [illegible]
نمود و اهل بیت حرکت نمود **فصل چهارم** بنا بر روایت شیخ مفید که [illegible]
نمود اهل بیت را که در شام بمانند قبول نفرمودند کفتند ما [illegible] بمدینه
رسول الله یزید نعمان بن بشیر را کفت که تدارک سفر اهل بیت را فراهم بیاورد
و کفت مرتبه اهل شام کدام مرد صالح باشد همراه اینها کن [illegible]
بن الحسین را خواست و کفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را قسم بخدا اکر [illegible]

هیچ چیزی

فصل چهارم از باب دوم

هیچ سنجیده از من نمیخواست مگر اینکه میشنیدم ومرا که از آنهائی تا ادا وبدون میکردیم بقدر توانائی خودم ولو اینکه بعضوا نا ولاد من بعدا او کشته میشد لکن خداوند تقدیر نمی چنین با کرد یکی حاجتی که کوی بن ابی ابی من بنی چنین پس از آن فارش اهلبیت تا با آن شخص نزد کرد هنگام طی راه با ید ریشی وی اهلبیت راه را طی نمائی که پشت تو با نها باشد همانکه منزل نموده بودند ور آنانها در کناری منزلگاهی وکسان خود دور متفرق با طراف منزل آنها که مثل فرا اولد هنگامیکه میخواستند حرکت کنند منزلگاهی وهنگام منزل نمودن انهاخود را از آنها پنهان داری مخفی نماند سمنان نزد شخص غیری کوچکانی در مسئله یکبار باشد لا حول ولا قوة الا بالله سید بن طاوس میکوید همانکه اهلبیت سید الشهدا از شام حرکت نمودند بسمت عراق رسیدند بدلیل کفتند ما را از راه کربلا باید ببرید بسیار بنفس جابر بن عبد الله انصاری وجماعتی از بنی هاشم را دیدند که بزیارت قبر حسین آمده بودند مقارن بود بار سید اهلبیت هنگامیکه همدیگر را دیدند شروع کردند بگریه وزاری وناله وافغان با دیها اطراف جمعیت جمع شدند خویشان از اول قافله تقاضا قبر سید الشهدا بود که در سال شصت یک هجری بزیارت قبر مطهر بکوید انی کمجال امن شیعه است در دنیا والحزن رسیدند بالجمله همانکه اهلبیت رسالت در حضور امام چهارم صلوات الله علیه وعلی آبائه واجداده از کربلا حرکت نمودند بسمت مدینه همانکه نزدیک کردیدند بشیر بن جذلم میکوید نزدیکی مدینه امام حکم فرمودند بار بهارا از بار اوردند وخیمه خود را لوندنا

وقعه عام

خود با بر پا داشته و زنهارا از منزل داد وفرمود ای بشیر خدا رحمت کند پدرت را شاعر بود ایا میتوانی تو هم شعر بکوئی عرض نمودم بلی یا ابن رسول الله من هم شاعرم فرمود داخل مدینه کرد وخبر شهادت ابی عبد الله را بمردم برسان بشیر میکوید سوار اسب شدم بتاخت داخل مدینه شدم همانکه داخل مسجد نبی صلی الله علیه وآله شدم صدا خود را بکریه بلند نمودم وکفتم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلاء مضرج والرأس منه علی القناة یدار پس از آن کفتم این علی ابن الحسین با عمات وخواهران در نزدیکی شما وارد کردیدند ومن رسول هستم بسوی شما که مکان ایشانرا بشما نشان دهم میکوید باقی نماند در مدینه مخدره ونه محجبه مکر آنکه بیرون آمده همه پریشان موی بلطمات تو صورت سیلی بر روی زنان وا ویلاه وا ثبوراه کویان پس ندیدم روز بیشتری کریه کنند مثل آن روز بود وشنیدم دختری نوحه میکرد ومیکفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا فامرضنی جودا بالدموع واسکبا وجودا بالدمع بعد دمعکما معا علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح انف المجد والدین اجدعا علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشسعا پس از آن کفت ایمرد خبر دادی ما را شهادت ابی عبد الله وتازه نمودی از نو زخمهای ما خوب نشده بود پس تو کیستی کفتم بشیر بن جذلم فرستاده آقای شما ما سید آقای من علی بن الحسین است فرمود در فلان محل فلان با عیال حضرت سید الشهدا میکوید آنگاه مردم پیش کرفتند بر

مصیبت [illegible] باب [illegible]

کفت بشیر من آمدم تا خدمت آنحضرت و چون بشهر رسیدم خدمت رساندم و ان کتاب را دادم

و بعضی خود را به خدمت حضرت رساندم و مردم با همه از اطراف آمده بودند

بودند به خدمت حضرت در خیمه نشسته ... حضرت ... خود را پاک میکرد

در پیش حضرت خادمی ایستاده و کرسی را آورد پس کرسی را خادم بر زمین گذاشت

حضرت بر روی آن قرار گرفت و آنکه ... داری ... صدای مردم بشنوند

ناله بلند ... و از صدای گریه زنان ... و مردان ... زمین یکپارچه گریه شد

... مردم از ... میداد ... پس حضرت بدست مبارک اشاره فرمود

که ساکت شوید ... ساکت کردیدند فرمود الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين بارئ الخلائق اجمعين الذي بعد فارتفع في السموات

العلى وقرب فشهد النجوى نحمده على عظائم الامور وفجائع الدهور والم

الفجائع ومضاضة اللواذع وجليل الرزء وعظيم المصائب الفاظعة الكاظة

الفادحة الجائحة ايها الناس ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جليلة

وثلمة في الاسلام عظيمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبي نساؤه وصبيته

وداروا برأسه في البلدان من فوق عامل السنان وهذه الرزية التي

لا مثلها رزية ايها الناس فأي رجالات منكم يسرون بعد قتله ام اية

عين منكم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها فلقد بكت السبع الشداد

لقتله وبكت البحار بامواجها والسموات باركانها والارض بارجائها والاشجار

باغصانها

بسم الله الرحمن الرحیم و افوض امری الی الله آخر بود باشد

تولد نور چشمی جواد آقا در شب جمعه و سیزده [illegible]

در سنهٔ ۱۳۷۱ هجری شمسی جمادی الاول تولد یافت

شنبه

تولد نور چشم جواد آقا ولد میر حافظ حسینی الحسینی ذاکر در سیزده ماه جمادی اول روز پنج

که در شب جمعه باشد تولد یافت در تاریخ ۱۳۷۱ سنه

روزی که چرخ برمن مسکین جفا کند

در زیر خاک بند ز بندم جدا کند

یارب نگاه دار تو ایمان انیسی را

این خط را بخواند برمن دعا کند

در شب اول ماه صفر نوشته شد ۱۳۷۲ سنه

